



پیامبر (صلی الله علیه و آله)

در صحاح سته اهل سنت

حسین طیبیان

تذکر: پاورقی ها با رنگ قرمز نشان داده شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

بعد از آنکه روایات مربوط به «خدا» را در «صحاح سته» مورد بررسی قرار دادیم اینک برآنیم تا به خواست خدا، روایاتی را که درباره پیامبر عظیم‌الشان اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در همان کتابها آمده بررسی کنیم.

چنانچه در مقدمه کتاب «خدا در صحاح» به عرض رساندیم، «صحاح سته» شش کتاب روایی اهل سنت است که عموم اهل سنت همه روایات آنها را صحیح می‌دانند.

منابعی که ما از آنها اتخاذ سند کرده‌ایم عبارتند از:

۱- صحیح بخاری، تألیف محمد بن اسماعیل بخاری، متوفی ۲۵۶ هجری، ۹ جزء در ۳ مجلد.

(۹)

۲- صحیح مسلم، تألیف مسلم بن حجاج نیشابوری، متوفی ۲۶۱ هجری، ۵ جلد که جلد پنجم آن فهرست است.

۳- سنن ابن ماجه، تألیف حافظ ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی، متوفی ۲۷۵ هجری، ۲ جلد.

۴- سنن ترمذی، تألیف ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره، متوفی ۲۷۹ هجری، ۵ جلد.

۵- سنن ابی‌داود، تألیف حافظ ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی ازدی، متوفی ۲۷۵ هجری، ۴ جلد در دو مجلد.

۶- سنن نسائی، تألیف ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی نسائی، متوفی ۳۰۲ هجری، ۸ جلد در ۴ مجلد.

بي‌مناسبت نيست كه علت فوت نسائي را آنطور كه در مقدمه سنن آمده است براي خوانندگان محترم بنگاريم:

«آنگاه كه نسائي به دمشق سفر كرده بود از او پرسيدند كه از فضائل معاويه چه ميداني؟

گفت: جز حديث «لا اشبع الله بطنه» چيزي نمي‌دانم. او را از مسجد بيرون كرده و به رمله حمل دادند و در آنجا وفات يافت و گفته‌اند كه او را به مگه بردند و در آنجا به خاك سپردند».

چنانچه ملاحظه مي‌فرمائيد نويسنده محترم نخواستۀ است بنويسد كه آنقدر او را زدند كه خود نتوانست برخيزد بلكه او را «به رمله حمل دادند» و در آنجا از شدت كتكهايي كه خورده بود وفات يافت. آري اين است رفتار متعصبين از اهل سنت با علماي خودشان، اگر بخواهند حقيقي را كه

(۱۰)

خلاف معتقداتشان است بشنوند، تا چه رسد بخواهند آن حقايق را از زبان علماي شيعة بشنوند كه ديگر وارد شرح ماجرا نمي‌شويم.

توجه داشته باشيد روايتي را كه نسائي نقل كرده در صحيح مسلم، ج ۴ ص ۲۰۱۰، كتاب البر و الصلة و الآداب، باب ۲۵ موجود مي‌باشد كه ما به خواست خدا در اين باره نيز سخن خواهيم گفت.

روايتي را كه صاحبان صحاح درباره نبي مكرم اسلام صلي الله عليه و آله وسلم آورده‌اند بي‌شك همه آنها مورد قبول مسلمانان نيست چه آنكه در ميان آنها گاهي به روايتي برمي‌خوريم كه هيچ مسلمان غيرتمندي حاضر نيست آنها را بشنود. ما در اين بررسي، اينگونه احاديث را مورد نقد قرار مي‌دهيم و وجدان بيدار مؤمنين را به قضاوت مي‌طلبيم.

در اين نوشتار ۱۶ مبحث كلي از نسبت‌هائي ناروايي كه به ساحت قدس پيامبر گرامي اسلام صلي الله عليه و آله وسلم داده شده، مورد بررسي قرار گرفته است كه بعض از آن مباحث، موارد متعددي را شامل مي‌شود، تا دريچه‌اي باشد براي بررسي بيشتري و بهتر اهل تحقيق.

از آنجا كه ما ادعا نمي‌كنيم آنچه نوشته شده تماماً بي‌عيب است، انتظار داريم كه محققان و دانشمندان با راهنماييهاي خود ما را مشمول الطاف خويش قرار دهند.

از خداوند بزرگ مي‌خواهيم كه توفيق بررسي مطالب ديگر كتابهاي مذكور را به اين حقير عنايت فرمايد. بمنه و كرمه

حوزه علميه قم - نگارنده

(۱۱)

مبحث اول - نبي مكرم اسلام صلي الله عليه و آله وسلم و سب و لعن

می‌گویند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«خدا! من جز بشری نیستم پس هر کس را که از مسلمانان، ناسزایش گفتم یا لعنت کردم یا تازیانه‌اش زدم و او اهل آن لعنت یا دشنام نبود، آن را برای او مایه رحمت و برکت قرار بده^(۱)».

این گونه روایات - که اکثراً از ابوهریره نقل شده - این مطلب را به ما می‌فهماند که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بیهوده به افراد دشنام می‌داد و آنان را لعنت می‌کرد و به آنها تازیانه می‌زد!

آیا هیچ مسلمانی می‌پذیرد که آن حضرت به کسی دشنام داده باشد؟ یا بیهوده کسی را تازیانه بزند یا لعنت کند؟

برای روشن شدن اذهان، دو مورد از دشنامها و نفرین‌های آن پیامبر رحمت را نقل می‌کنیم تا معلوم شود بین پیامبر صحاح سته و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم چه مقدار تفاوت است!

۱- انس می‌گوید:

«دختر بچه یتیمی را مادرم سرپرستی می‌کرد. روزی پیامبر او را دید

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۸، ص ۹۶، کتاب الدعوات، باب قول النبی: من أذیته فاجعله له زکاةً و رحمةً.

ب: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۰۷، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب ۲۵.

ج: سنن ابی‌داود، ج ۴، ص ۲۱۵، کتاب السنة، باب فی النهی عن سب اصحاب رسول الله.

(۱۶)

و گفت: «عمرت دراز مباد.» کودک گریه کنان نزد ام‌سلیم (مادر انس) رفت و جریان نفرین پیامبر را به او گفت. او نیز با عجله خدمت رسول خدا رسید. حضرت پرسید چه شده؟ او شکایت کودک را به عرض رساند. فرمود: مگر نمی‌دانی که من با خدا شرط کردم و گفتم که من بشری هستم و مثل دیگران خشنود می‌شوم و یا غضب می‌کنم. هر که را بیهوده نفرین کردم آن را برای او وسیله پاکی و تقرب او در قیامت قرار بده؟^(۱)»

۲- «پیامبر اکرم دستور داد که اگر کسی به فلان آب دسترسی پیدا کرد دست به آن نزند تا من بیایم. دو نفر جلوتر رفته و به آن دست زدند. پیامبر وقتی متوجه قضیه شد به آن دو ناسزا گفته و هر چه خواست نثارشان کرد^(۲)»!...

گیریم که آن دو نفر با نافرمانیشان پیامبر رحمت را به خشم آورده باشند، آن بچه یتیم چه کرده بود؟ به آن دو نفر ناسزا چرا؟

در بررسی اینگونه روایت‌ها باید به چند نکته توجه داشت:

۱- بخاری در صحیح خود روایات متعددی نقل می‌کند که آن حضرت اهل فحش و ناسزاگویی نبود و خود می‌فرمود: بهترین شما خوش خلق‌ترین شما است؛ و در حیا آن حضرت می‌نویسد که از دختری که در پرده می‌باشد باحیاطر بوده است؛ و نیز از عایشه نقل می‌کند که:

«روزی گروهی از یهود نزد رسول خدا آمدند و گفتند: «السَّامَ عَلَیْکُمْ»

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۰۹، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب ۲۵.

۲- همان، ص ۱۷۸۴، کتاب الفضائل، باب فی معجزات النبی.

(۱۷)

(یعنی مرگ بر شما) حضرت هم در جواب فرمود: «علیکم». عایشه می‌گوید: من ناراحت شدم و گفتم: بر شما باد و خدا شما را لعنت کرده و بر شما غضب نمود. حضرت فرمود: ای عایشه! آهسته‌تر! بر تو باد به رفق و مدارا و پرهیز از درشتی و فحش. گفتم: مگر نشنیدی چه گفتند؟ فرمود مگر نشنیدی چه جواب دادم؟ نفرین من درباره آنها مستجاب است ولی نفرین آنها درباره من مستجاب نیست.»

حضرتش آنگاه که از کسی ناراحت می‌شد می‌فرمود «ترب جبینہ» یعنی بر جبین او خاک بنشیند^(۱).

آری، این است خلق و خوی آن بزرگوار و آن بود برخورد آن بزرگ مربی انسانها با دشمنان یاوه‌گو.

مسلم از انس - خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم - نقل می‌کند که گفت:

«من ۹ سال حضرتش را خدمت کردم، یکبار به من «اف» نگفت و نیز اگر کاری انجام دادم (که نباید انجام می‌دادم) نگفت چرا انجام دادی و اگر ندادم (که باید انجام می‌دادم) نگفت چرا انجام ندادی^(۲)».

راستی آیا می‌توان باور کرد که الگو و معلّمی اینچنین، با کودکی یتیم چنان کند که اعتراض آن کودک و مربی او را در پی داشته باشد و آنگاه عذر

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۳۰، باب المناقب، باب صفة النبی ؛ و ج ۵، ص ۳۴، باب فضائل اصحاب النبی، باب مناقب عبد الله بن مسعود ؛ و ج ۸، ص ۱۷-۱۵، کتاب الادب، باب لم یکن النبی فاحشا و لا متفحشا و ص ۱۰۴ و ۱۰۶ کتاب الدعوات باب الدعا علی المشرکین و باب قول النبی یتجاب لنا فی الیهود و لا یتجاب لهم فینا.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۵-۱۸۰۴، کتاب الفضائل، باب ۱۳.

(۱۸)

بیاورد که من بشری هستم و غضب می‌کنم و... آیا این عمل از يك بشر عادي سر می‌زند؟

- خُلُق رسول الله صلي الله عليه و آله وسلم قرآن بود:

عایشه می‌گوید:

«خُلُق رسول الله قرآن بود»^(۱)

مگر قرآن در اوصاف بندگان واقعی خدای رحمان نمی‌فرماید: «آنان کسانی هستند که اگر افرادی با آنها به جهالت برخورد بدی کردند، آنان با سِلْم و آرامی از آن می‌گذرند؟»^(۲)

مگر نه این است که حیاء مانع انسان از ناسزاگویی است؟ و مگر خود نفرموده است که: «حیاء شعبه ای از ایمان است.»^(۳) و مگر خود نفرموده است که: «مسلمان آن است که مسلمانان از دست و زبانش آسوده باشند»^(۴).

و مگر خود نفرموده است که: «مؤمن نیست مگر کسی که برای برادرش همان را بخواهد که برای خود می‌خواهد.»^(۵)

۱- همان، ج ۱، ص ۵۱۳ کتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب ۱۸.

۲- سوره فرقان، آیه ۶۳.

۳- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹ و ۱۲، کتاب الایمان، باب امور الایمان و باب الحیاء من الایمان.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۳، کتاب الایمان، باب ۱۲.

۴- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹ و ۱۰، کتاب الایمان، باب المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده و باب ی الاسلام افضل.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۵ و ۶۶، کتاب الایمان، باب ۱۴.

(۱۹)

مگر در صحیحین نیامده که: «رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم از همه با تقوی‌تر بوده است؟»^(۱) آیا ناسزا گفتن از مصادیق تقوی است؟

مگر نه این است که: «از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جز حق خارج نمی‌شود؟»^(۲) آیا ناسزاگویی حق است؟ او خود ناسزا گفتن به اصحاب را نهی می‌فرماید^(۳). آیا هیچ مسلمانی می‌پذیرد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم یعنی الگویی همه مؤمنین - بلکه همه بشریت - خود ناسزا بدهد؟

آن حضرت از ناسزا گفتن به مسلمان - چه صحابی و چه غیر صحابی - نهی کرده و آن را «فسوق» نامیده است^(۴).

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰، کتاب الایمان، باب من الایمان ان یحبّ لآخیه ما یحب لنفسه.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۷، کتاب الایمان، باب ۱۷.

۲- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱-۱۲، کتاب الایمان، باب قول النبی انا اعلمکم باللّه و...؛ و ج ۷، ص ۲، ابتدی کتاب النکاح؛ و ج ۸، ص ۳۱ کتاب الادب، باب من لم یواجه الناس بالعتاب.

ب: صحیح مسلم ج ۲، ص ۷۷۹ به بعد، بابھی ۱۲ و ۱۳.

۳- سنن ابی‌داود، ج ۳، ص ۳۱۸، کتاب العلم، باب فی کتابه العلم.

۴- الف: صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰، باب فضائل اصحاب النبی، باب بعد از باب قول النبی، لو کنت متخذاً خلیلاً قاله ابو سعید.

ب: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۶۷، کتاب فضائل الصحابة، باب تحریم سب الصحابة.

۵- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۹، کتاب الایمان، باب خوف المؤمن من أن یحبط عمله و هو لایشعر؛ و ج ۸، ص ۱۸، کتاب الادب، باب ما ینهی من السباب و اللعن؛ و ج ۹، ص ۶۳، کتاب الفتن، باب قول النبی لا ترجعوا بعدي کفاراً...

ب: صحیح مسلم ج ۱، ص ۸۱، کتاب الایمان باب ۲۸.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۸، مقدمه، باب اجتناب البدع و الجدل؛ و نیز ص ۲۷، باب فی الایمان؛ و ج ۲، ص ۱۲۹۹، کتاب الفتن، باب سباب المسلم فسوق و قتاله کفر.

د: سنن ترمذی ج ۵، ص ۲۲، کتاب الایمان، باب ما جاء سباب المسلم فسوق.

ه: سنن ابی‌داود، ج ۴، ص ۲۱۴، کتاب السنة، باب فی النهی عن سب

اصحاب رسول الله.

(۲۰)

مسلم نقل مي‌کند که وقتي به رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم گفتند مشرکين را لعنت کن، مي‌فرمايد: «من مبعوث نشدم که لعنت کنم بلکه براي رحمت مبعوث شدم»^(۱).

آيا مي‌توان پذيرفت پيامبر رحمت - که حاضر نيست مشرکين را لعنت و نفرين کند - مسلمانان را بيهوده دشنام داده و آنها را لعنت کند و...؟

شکي نيست که هيچ مسلماني نمي‌تواند پذيرد که پيامبر عظيم القدر او هنگام غضب، حرفهاي نامربوط بزند و به اصحاب خودش ناسزا بگويد آن گاه به آنان بگويد شما حق نداريد ناسزا بگوييد! پس چه شد که چنين نسبتهايي به آن بزرگوار رواج يافت به طوري که در صحاح اهل سنت نيز به عنوان رواياتي صحيح درج گرديد؟

در بررسي آن بايد نکاتي را مورد دقت قرار داد:

۱- اصحاب پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم - بر خلاف آن چه که علماي اهل سنت به عوام تلقين کردند - همه، پاک و متقي و عادل و احيانا معصوم (!)^(۲) نبودند.

۱- صحيح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۰۷، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب ۲۴.

۲- اهل سنت اصحاب را معصوم نمي‌دانند ولي در عمل، همه اعمال و گفتار آنان را حق و صحيح دانسته و هرگز حاضر نيستند پذيرند که آنها مرتکب خطايي يا اشتباهي يا گناهي شده‌اند و اين همان عصمت است. بحث مفصل درباره اصحاب به خواست خدا در نوشتاري جداگانه خواهد آمد.

(۲۱)

۲- اصحاب، همدیگر را سب و لعن کرده و حتي جنگ و خونريزي به راه انداخته و از کشته‌ها پشته‌ها ساختند.

به عنوان نمونه:

الف: معاويه دستور به لعن امير المؤمنين عليه السلام - آن هم در منابع - داده بود^(۱).

ب: خالد بن وليد، عبدالرحمن بن عوف را ناسزا مي‌گويد^(۲).

ج: ابن عمر، پسرش را ناسزا مي‌گويد^(۳).

۳- پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم معاويه را لعنت کرد که: «لا اشبع الله بطنه» يعني خدا شکمش را سير نکند^(۴).

۱- درباره معاویه و عمل کرد او با استفاده از صحاح مفصل‌تر بحث خواهیم داشت. ان شاء الله.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۶۷، کتاب فضائل الصحابة، باب ۵۴.

۳- الف: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۲۷، کتاب الصلاة، باب ۳۰.

ب: سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۱۵۵، کتاب الصلاة، باب ما جاء في خروج النساء الي المسجد. متن عبارت مسلم چنین است: «فسبّه سبّاً سيّئاً ما سمعته سبّه مثله قطّ» یعنی چنان ناسزایی گفت که من تا کنون چنین ناسزایی از او نشنیده بودم.

معلوم می‌شود که او از این کارها زیاد می‌کرد که این زشت‌ترین آن‌ها بود!

۴- علت نفرین آن حضرت به معاویه آن بود که روزی ابن عباس را پی معاویه می‌فرستد. او که در حال غذا خوردن بود دعوت حضرت را اجابت نمی‌کند چند بار این کار تکرار شد و هر بار ابن عباس جواب آورد که او در حال غذا خوردن است. آن گاه حضرت می‌فرماید که خدا شکمش را سیر نکند معاویه بعد از این نفرین به مرض «جوع» یعنی گرسنگی مبتلا شد و هرگز سیر از سر سفره برنخواست بلکه از خوردن خسته می‌شد و دست می‌کشید.

ابن ابی‌الحدید در ج ۴، شرح نهج البلاغة، ص ۵۵ بعد از نقل این جریان - که مسلم نیز در صحیح خود ج ۴، ص ۲۰۱۰، کتاب البر و الصلة و الاداب، باب ۲۵ آن را آورده است - از قول شاعری که نام او را نمی‌برد، این بیت را نقل می‌کند:

كأنّ في أحشائه معاوية» و صاحب لي بطنه كالهوية

یعنی من رفیقی دارم که شکمش همچون هاویه است (هاویه یعنی آتش برافروخته) گویا در درون او معاویه می‌باشد (که هر چه می‌خورد سیر نمی‌شود).

(۲۲)

۴- همه موارد فوق باید به نحوی توجیه و اصلاح شود.

الف: اصلاح سب و لعن اصحاب به این است که بگویند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز سب و لعن می‌کرد.

ب: اصلاح نفرین بر معاویه به این است که بگویند نفرینهای بیهوده پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم موجب رحمت است.

ج: اصلاح اصحاب هم به این است که بگویند سب به اصحاب حرام است و اینان همه از برگزیدگانند.

مسلم که حدیث نفرین بر معاویه را نقل می‌کند. آن را در بابی تحت این عنوان می‌آورد:
«باب کسی که پیامبر او را ناسزا گفت یا نفرین کرد و او اهل آن نبود بری او زکات و اجر و رحمت می‌باشد».

از آنجا که دروغگو عاقبت رسوا می‌شود، این پوشش نتوانست عیب معاویه را مخفی کند و تاریخ ثبت کرد که معاویه به نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مرض جوع یعنی گرسنگی مبتلا شد.

(۲۳)

اما پوشش علمای عامه بر معایب اصحاب، باید گفت: «قد تبين الصبح لذي عينين» یعنی آن که چشمش سالم است صبح را مشاهده می‌کند. اهل تحقیق و تتبع دریافتند که اصحاب داری معایبی بودند که مخفی داشتن آنها امکان ندارد. ما به خواست خدا، در فصل مربوط به آنها، با استفاده از همین صحاح، شمه‌ای را بر ملا خواهیم کرد؛ منتظر باشید.

مبحث دوم - پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و شك در نماز

دیگر از نسبت‌های غیر واقع که به رسول اعظم الهی صلی الله علیه و آله وسلم می‌دهند این است که می‌گویند آن حضرت در نماز شك می‌کرد.

ما شك نداریم که جاعلان این گونه احادیث، هدفشان توجیه خطاهای کسانی بوده است که باید به هر نحو - و لو به پایین آوردن قدر و عظمت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم - از آنها حمایت کرد. حال به روایات مربوطه نظری می‌افکنیم.

۱- نماز ۴ رکعتی را ۵ رکعت می‌خواند:

صاحبان صحاح متفقا نوشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر را ۵ رکعت خواند و پس از نماز دو سجده سهو به جا آورد^(۱).

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱۱-۱۱۲، کتاب الصلاة، باب ما جاء في القبلة...؛ و ج ۲، ص ۸۵، باب ما جاء في السهو، باب اذا صلّي خمسا؛ و ج ۹، ص ۱۰۸ کتاب الاحکام، باب ما جاء في اجازة خير الواحد...

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳-۴۰۱ کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب السهو في الصلاة و السجود له.

ج: سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۲۸، ابواب الصلاة، باب ما جاء في سجدي السهو بعد السلام و الكلام.

د: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۰، كتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب من صلي الظهر خمسا و هو ساه.

ه: سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۶۸، كتاب الصلاة، باب اذا صلي خمسا.

و: سنن نسائي، ج ۳، ص ۴-۳۲، كتاب السهو، باب ما يفعل من صلي خمسا.

(۲۷)

راوي همه آن روايات فقط يك نفر است به نام «علقمه» که مي گوید عبد الله (يعني عبد الله بن مسعود که در صحاح فقط به نام عبدالله آمده است) گفت که پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم نماز ظهر را ۵ رکعت خواند و پس از نماز دو سجده سهو به جا آورد.

حال چه شد که فقط علقمه آن را دانست، به صحيح مسلم و سنن نسائي رجوع مي کنيم تا علت جعل اين حديث روشن شود.

مسلم در يکي از احاديثِ باب و نسائي در ضمن دو حديث آورده اند که روزي علقمه نماز ظهر را ۵ رکعت خواند. به او گفتند که نمازت را ۵ رکعت خواندي. گفت: خير، چنين نيست. گفتند: آري، همين طور است. ابراهيم بن سويد - راوي حديث - مي گوید: من جواني بودم و در گوشه ي قرار داشتم. گفتم: آري همانا ۵ رکعت خواندي. گفت: تو هم مي گويي ي يك

(۲۸)

چشم؟! گفتم: آري. آن گاه دو سجده به جا آورد و اين حديث را از عبدالله نقل کرد و افزود که پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم فرمود: «من بشري هستم مثل شما. همانطور که شما فراموش مي کنيد، من هم فراموش مي کنم».

بينيد چگونه علقمه تلاش مي کند که اين عيب را از خود دور کند و بگويد که من در نماز اشتباه نکردم و چون نتوانست، حديث اشتباه پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم را جعل کرد. جالب است که نماز علقمه و نماز پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم هر دو ظهر بود!

۲- نماز ۴ رکعتي را دو رکعتي مي خواند:

اين جا نیز صاحبان صحاح متفقا روايت مي کنند که:

«روزي پیامبر نماز ظهر (و در بعض روايات «يا عصر») را دو رکعتي تمام کرد. سپس به چوبي که در طرف قبله مسجد بود تکیه داد. گویا عصباني بود (!) و دست راست را روي دست چپ گذاشت و انگشتها را در هم فرو برد... . ابوبکر و عمر هم حاضر بودند و جرأت نکردند چیزی بگویند. مردی به نام «خرباق» مشهور به «ذواليدین» گفت: يا رسول الله! آیا فراموش کردی يا

نماز شکسته شد؟ فرمود: نه فراموش کردم و نه نماز شکسته شد. بعد پرسید: آیا ذوالیدین درست می‌گوید؟ مردم گفتند: آری. سپس برخاست و دو رکعت نماز گزارد و^(۱) «...»

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۲۹، کتاب الصلاة، باب تشبیه الاصابع؛ و ص ۱۸۳، باب هل يأخذ الامام اذا شك بقول الناس؛ و ج ۲، ص ۸۶، باب ما جاء في السهو...، باب اذا سلم في ركعتين او في ثلاث و دو باب بعد از آن؛ و ج ۸، ص ۲۰، کتاب الادب، باب ما يجوز من ذكر الناس...؛ و ج ۹، ص ۱۰۸، باب ما جاء في اجازة خبر الواحد.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۰۳ و ۴۰۴، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب السهو في الصلاة و السجود له.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۳، کتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب في من سلم من ثنتين او ثلاث ساهيا.

د: سنن ترمذي، ج ۲، ص ۲۴۷، ابواب الصلاة، باب ما جاء في الرجل يسلم في الركعتين.

ه: سنن ابی داود، ج ۱، ص ۷-۲۶۴، کتاب الصلاة، باب السهو في السجدين.

و: سنن نسائي، ج ۳، ص ۲۱-۲۵، کتاب السهو، باب ما يفعل من سلم من ركعتين ناسيا و تكلم.

(۲۹)

این داستان را از میان اصحاب، تنها ابو هریره (و بنا به نقل ابن ماجه، و نیز ابن عمر) نقل کرده است. ما به خواست خدا، در فصل مربوط به او، از صحاح نقل می‌کنیم که او چگونه حدیث می‌ساخت تا آن جا که عایشه به او اعتراض می‌کرد.

نکته جالب توجه این است که از مجموع همه روایات، چنین بر می‌آید که غیر از شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احدي از نماز گزاران دچار اشتباه نشد. یعنی حواس آن حضرت کاملاً پرت بود ولي حواس پیروان آن بزرگوار جمع! آنها همه می‌دانستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمازش را دو رکعتي خواند ولي خود آن حضرت نمی‌دانست و حتی بعد از تذکر دیگران هم آن را انکار کرد! حال چرا عصبانی بود، نمی‌دانیم! و چرا به چوب تکیه داد و ننشست تا تعقیبات نماز را - که خود به مردم آموخت - بخواند، این را هم نمی‌دانیم!

۳- نماز ۴ رکعتي را ۳ رکعتي خواند

(۳۰)

«عمران بن حُصَيْن (راوي منحصر به فرد این دسته روایات) نقل می‌کند که پیامبر نماز عصر را سه رکعتی تمام کرد و داخل منزلش شد. مردی به نام خریاق (که همان ذوالیدین باشد) به او تذکر داد. حضرت در حالیکه غضبناک بود بیرون آمد و پرسید: آیا درست می‌گوید؟ گفتند: آری. آنگاه يك رکعت دیگر را خواند و^(۱)...»

سؤال‌ی که به نظر هر خواننده‌ی می‌رسد این است که این ذوالیدین کیست که یکبار ابوهیرة و یکبار عمران بن حصین جریان تذکر او را نقل کرده‌اند؟ و اصولاً آیا این واقعه و آن چه که در شماره ۲ گذشت یکی بود، که یکبار نماز ظهر را دو رکعت می‌خواند و با حالت غضب به چوبی که در طرف قبله مسجد بود تکیه می‌دهد و بار دیگر نماز عصر را سه رکعت می‌خواند و به منزل می‌رود و با حالت غضب در حالی که ردایش را می‌کشید بیرون می‌آید و در هر بار ذوالیدین یادآوری می‌کند و یکی از آنها را ابوهیرة و دیگری را عمران بن حصین به خاطر می‌آوردند و بقیه اصحاب - حتی ابوبکر و عمر که شاید خیلی دلشان می‌خواست آن را شرح

۱- الف: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۰۴ و ۴۰۵، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب السهو فی الصلاة و السجود له.

ب: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۴، کتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب فی من سلم من ثنتين أو ثلاث ساهيا.

ج: سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۳۶۷، کتاب الصلاة، باب السهو فی السجدين.

د: سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۷، کتاب السهو، باب ذکر الاختلاف علی ابی هريرة فی السجدين.

(۳۱)

دهند - این ماجرا را نقل نمی‌کنند، یا آن که يك واقعه است که هر کدام از آن دو راوي به يك صورت آن را بیان نمودند؟

نکته‌ای که در این جا باید بدان توجه داد این است که همانطور که در این دو روایت بیان شده، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از نمازی که آن را صحیح نخواند غضب کرده بود و چون آن حضرت الگویی همه مسلمانان می‌باشد ما هم باید هرگاه که فهمیدیم نمازمان را صحیح نخواندیم و یا قبل از آن، عصبانی بشویم! البته علت این غضب در هیچ يك از روایات موجود نیست.

هدف ما از نقل این روایات این است که به اهل سنت بگویم که در صحاح سته روایات غیر صحیح نیز موجود است و تصور نکنند به مجرد این که نام این کتابها - مخصوصاً صحیحین - «صحیح» گذاشته شد، دیگر هر چه در آن است همچون وحی منزل است. از جمله همین روایت ذوالیدین که ابوهیرة یکی از راویان آن است. ذوالیدین در جنگ بدر به شهادت رسید و ابو هريرة ۵ سال بعد از آن، یعنی بعد از غزوه خیبر، اسلام آورد. چطور می‌تواند از ذوالیدین چیزی نقل کند؟! آیا همین کافی نیست که بگویم صاحبان صحاح، احادیث غیر صحیح را نیز

نقل کرده و بدون توجه به مضمون آنها و فقط به اعتماد بیهوده به راویان حدیث، آنها را در کتابهای خویش آورده‌اند؟

نکته دیگری که صاحبان صحاح از آن غفلت نمودند این است که مگر بین نماز می‌شود حرف زد؟

در جواب آن گفته‌اند که این واقعه قبل از نسخ آن بوده است.

جوابی را که «سندي» یکی از کسانی که سنن نسائی را شرح کرده و بر آن

(۳۲)

حاشیه زده است به آن می‌دهد این است که: «این نسخ، قبل از واقعه بدر بوده است و ابو هریره چند سال بعد از آن واقعه اسلام آورد.» آن گاه «سندي»، چنین ادامه می‌دهد:

«صاحب البحر - از علمای حنفیه - می‌گوید که من جواب خوبی برای این اشکال پیدا نکردم^(۱)».

«سندي» و قبل از او «سیوطی» که او نیز بر سنن نسائی حاشیه زده است. تذکر می‌دهند که: «زمان صدور حدیث، ذوالیدین، که ابوهریره راوی آن است، در قید حیات نبود، چه آن که او در جنگ بدر کشته شد و لذا، این روایت را که از طریق «زهري» نقل شده قبول نداریم، و نیز احدی از اهل علم را سراغ نداریم که حدیث مذکور را پذیرفته باشد^(۲)».

ببینید چگونه این دو عالم معروف اهل سنت روایاتی را که همه صاحبان صحاح، آن را نوشته و به عنوان حدیثی صحیح به خورد عوام داده‌اند، مردود دانسته و می‌گویند احدی از علماء نیز آنها را قبول ندارد.

۴- باز هم حدیثی از «علقمه!»

«علقمه از ابن مسعود نقل می‌کند که پیامبر در نمازی کم یا زیاد کرد^(۳)».

۱- سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۲، حاشیه «سندي»، ذیل حدیث شماره ۱۲۲۰.

۲- سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۶-۲۵، ذیل حدیث شماره ۱۲۲۶ و ۱۲۲۸.

۳- الف: صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۷۰، کتاب الایمان و النذور، باب اذا حنث ناسیا فی الایمان.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۰۳-۴۰۰، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب السهو فی الصلاة و السجود له.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۸۰، كتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب السهو في الصلاة ؛ و
نيز در ص ۲۸۲، باب ما جاء في من شك في صلاته فتحرى الصواب (باب ۱۳۳).

د: سنن ابى داود، ج ۱، ص ۲۶۸، كتاب الصلاة، باب اذا صلي خمسا.

ه: سنن نسائي، ج ۳، ص ۲۹-۳۰، كتاب السهو، باب التحري.

(۳۳)

از آنجا که قبلاً علقمه را معرفي کردیم که او چگونه وقتي شك کرد و نتوانست ثابت کند که شك نکرد، آن را به پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم نسبت داد، این جا دیگر توضیحي نمی‌دهیم و فقط می‌گوییم که این حدیث او را نیز قبول نداریم. بگذریم از این که بخاري می‌نویسد که در این صورت باید ما بقي نماز را تمام کرد آن گاه دو سجده سهو به جا آورد. مسلم و بقيه می‌نویسند که دو سجده سهو کافي است! و همین اختلاف در نقل حدیث نیز آن را ضعیف می‌کند ولي چون این يك بحث فرعي فقهي است ما متعرض آن نمی‌شویم.

هـ. يك ركعت از نمازي را جا انداخت:

نسائي در ج ۲ سنن ص ۲۱ كتاب الاذان، باب الاقامة لمن نسي ركعة من صلاة، روايت جالبی نقل می‌کند که مضمون آن این است:

«معاوية بن خديج مي‌گوید که روزي پیامبر سلام نمازي را داد در حالي که يك ركعت از نماز مانده بود، مردی به او رسید و گفت: يك ركعت از نماز را فراموش کردی. پیامبر داخل مسجد شد (معلوم می‌شود که آن حضرت از مسجد بیرون رفته بود و چون نوعاً مردم قبل از حضرتش از

(۳۴)

مسجد بیرون می‌روند، لازم است که یکبار دیگر آنان را به مسجد بخواند).

به بلال دستور داد براي نماز اقامه بگوید. آن گاه يك ركعت نماز را به جماعت خواند.»

در بررسی این روایت به چند نکته باید توجه نمود:

۱- «معاوية بن خديج» که در مسند احمد، نام او «معاوية بن خديج» ذکر شده، کسی است که احمد در مسند خویش غير از روایت مذکور در سنن نسائي - که احدي از علمای عامه به آن عمل نمی‌کنند - دو حدیث دیگر از زبان او نقل کرده و يك جریان از خودش گفته و پنجمی آن نیز حدیثی است که آنرا به پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم نسبت نمی‌دهد. پس در حقیقت از او سه حدیث بیشتر نقل نشده است.

در پنجمین روایت «مسند احمد» آمده است که صالح ابی‌حجیر می‌گوید: «معاوية بن خديج» درك صحبت رسول الله صلي الله عليه و آله وسلم نیز کرده است.»

از جمله مذکور بر می‌آید که او که اهل مصر و عامل معاویه در آنجا بود به مدینه هم رفته و شاید چند روزی در آنجا ماند؛ بگذریم از این که بنا به نقل حاکم در مستدرک (ج ۳ ص ۱۴۸) او از کسانی بود که امیر المؤمنین علیه‌السلام را سب می‌کرد.

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با علم به صحت نماز خویش به گفته یک نفر - که از دنباله روایت بر می‌آید آن شخص طلحة بن عبیدالله بوده است - به یقین خود توجه نکرده و قول طلحة را انتخاب کرد.

۳- پس از این که مردم متفرق شدند مجدداً به مسجد برگشتند و یک رکعت دیگر به نماز افزودند.

(۳۵)

۴- برای یک رکعت جا افتاده - بر خلاف آن چه که از صحاح نقل کردیم - اقامه گفته شد.

۵- چرا این حدیث را خود طلحة نقل نکرد که برای او افتخاری به حساب می‌آمد چه آن که او می‌توانست بگوید من کسی هستم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به گفته من آن قدر اعتماد داشت که علم خود را به خاطر خبر من کنار گذاشت و بر خلاف جریان ذوالیدین از کس دیگری نپرسید. (و نیز باید افزود که عصبانی هم نشد!) در حالی که در مسند احمد فقط ۲۴ روایت از طلحة نقل کرده که بعضی از آنها عنوان حدیث ندارد و بعضی از آنها یقیناً صحیح نیست و بعضی از آنها تکراری است.

بحث ما درباره طلحة نیز - به خواست خدا - بعدها و در نوشتاری دیگر خواهد آمد.

۶- تشهد رکعت دوم را فراموش کرد.

صاحبان صحاح متفقاً از عبد الله بن مالک روایت کرده‌اند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در رکعت دوم نماز ظهر یا عصر تشهد را فراموش کرد و برخاست و در آخر نماز قبل از سلام سجده سهو به جا آورد آن گاه سلام نماز را داد^(۱).

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۱۰، کتاب الصلاة، باب من لم یر تشهد الاول واجبا و باب التشهد فی الاولی؛ و ج ۲، ص ۸۵، باب ما جاء فی السهو اذا قام من رکعتي الفریضة؛ و ج ۸، ص ۱۷۰، کتاب الایمان و النذور، باب اذا حنت ناسیا فی الایمان.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹۹، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب السهو فی الصلاة و السجود له.

ج: سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۳۵، ابواب الصلاة، باب ما جاء فی سجدة السهو قبل التسليم.

د: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۱، كتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، [باب ما جاء في من قام من اثنتين ساهيا.

ه: سنن ابى داود، ج ۱، ص ۲۷۱، كتاب الصلاة، باب من قام من ثنتين و لم يتشهد.

و: سنن نسائي، ج ۲، ص ۲۵۹ و ۲۶۰، كتاب التطبيق، باب ترك التشهد الاول؛ و ج ۳، ص ۲۰ و ۳۵، كتاب السهو، باب ما يفعل من قام من اثنتين ناسيا و لم يتشهد و باب التكبير في سجدي السهو.

(۳۶)

در بررسی حدیث فوق باید گفت که یا در مدینه چند نفر انگشت شمار پشت سر آن حضرت نماز می خواندند و راویان معروف حدیث حاضر نبودند و ابن بَیْهَنَه («بَحِينَه» مادرِ عِبْدِالله و همسر مالک و دختر حارث بن عبد المطلب بود و عبدالله بن مالک را به نام ابن بَیْهَنَه نیز می شناسند.) که می گویند چند صباحی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود^(۱) آن را نقل کرد و یا کسانی این گونه روایات را نقل کردند، که به هر عنوانی می خواستند برای توجیه اشتباهات خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را متهم کنند.

۷- سهو در نماز:

«رسول خدا در نماز سهو کرد. آن گاه دو سجده سهو به جا آورد و بعد از آن تشهد و سلام را گفت^(۲)».

۱- در «الاصابة في تمييز الصحابة» آمده است که ابن بَیْهَنَه در سی میلی مدینه در محلی به نام «بطن ریم» زندگی می کرد و در همان جا از دنیا رفت.

۲- الف: سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۴۱، ابواب الصلاة، باب ما جاء في التشهد في سجدي السهو.

ب: سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۷۳، كتاب الصلاة، باب سجدي السهو فيهما تشهد و تسليم.

(۳۷)

اینها نمونه هایی از کیفیت نماز پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم است که صاحبان صحاح آن را بیان کردند. البته در بعضی از این روایات اختلافات آشکاری موجود است که تعرض به آنها را لازم ندیدیم طالبین به سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۴-۵، كتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، بابهي ۱۳۵ و ۱۳۶ و سنن ابی داود ج ۱ ص ۲۶۴-۷، كتاب الصلاة، باب السهو في

السجدين و سنن نسائي، ج ٣، ص ٢٥٠-٢٧، كتاب السهو، باب ذكر الإختلاف علي ابي هريرة
في السجدين، و ص ٦٥، همان كتاب، بابهي ٧٥ و ٧٦، و ... رجوع فرمايند.

- شكّ در نماز از شيطان است.

قبل از نقل روايات مربوط به عنوان بالا، لازم مي‌دانيم توجه خوانندگان محترم را به حديثي كه
مسلم در ج ١ صحيح، ص ١٤٧ - كتاب الايمان، باب ٧٤ آورده و در آن موضوع «شق صدر» را
مشروحا بيان کرده است جلب نماييم:

«انس مي‌گويد كه رسول خدا آن گاه كه با كودكان بازي مي‌كرد، جبرئيل را ديد كه نزدش
حاضر شده و او را گرفت و بر زمين انداخت و سينه‌اش را شكافت و قلبش را خارج كرد و از آن
علقه‌ي بيرون آورد و گفت: اين بهره شيطان است از تو. سپس آن را در طشتي از طلا با آب
زمزم شست و آن گاه آن را جمع كرد و سر جايش گذاشت. كودكان ديگر نزد مادرش (يعني
دايه‌اش حليمه) رفته و گفتند محمد كشته شد ولي وقتي نزدش رفتند او را رنگ پريده ديدند
(نه آن كه مرده باشد) انس مي‌گويد كه

(٣٨)

من اثر سوزني كه با آن سينه‌اش دوخته شد را ملاحظه كردم.»

ما درباره صحت و سقم حديث فوق از ديدگاه شيعة و نيز از نظر سند و دلالت كاري نداريم.
فقط مي‌خواهيم نتيجه بگيريم كه مطابق اين حديث - كه چون مسلم در صحيحش آن را نقل
كرده پس صحيح است - شيطان بهره‌ي از آن حضرت ندارد.

حال به رواياتي كه در آن شكّ در نماز را از شيطان مي‌داند، نظري مي‌افكنيم:

«شيطان، هنگام نماز، انسان را به شكّ مي‌اندازد و مسائلي را به ياد او مي‌اندازد كه در غير
نماز به ياد نداشت»^(١).

١- الف: صحيح بخاري، ج ١، ص ١٥٨، باب بدء الاذان از كتاب الصلاة، باب فضل التأذين؛ و ج ٢،
ص ٨٤، باب استعانة اليد في الصلاة اذا كان من امر الصلاة از كتاب الجمعة، باب يفكر الرجل
الشي في الصلاة (جالب است بدانيد كه در عنوان اين باب از قول عمر مي‌نويسد كه گفت:
من در نماز تجهيز لشگر مي‌كنم و از پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم نقل مي‌كند كه در نماز
به يادش آمد كه نزدش اندكي طلا است! آري، وقتي رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم
در نماز به ياد غير خدا باشد كسي كه جي او عهده دار امور مردم است بايد در نماز به فكر

لشگر کشي باشد!) و ص ۸۷ از همان کتاب، باب اذا لم يدر كم صلي... ؛ و ج ۴، ص ۱۵۱- کتاب بدء الخلق، باب صفة ابليس و جنوده.

ب: صحيح مسلم، ج ۱، ص ۲-۲۹۱، کتاب الصلاة، باب فضل الاذان و هرب الشيطان عند سماعه ؛ و نیز ص ۹-۳۹۸، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب السهو في الصلاة و السجود له ؛ و ج ۴، ص ۹-۱۷۲۸، کتاب السلام، باب التعوذ من شيطان الوسوسة في الصلاة.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۴، کتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب ما جاء]

في سجدتي السهو قبل السلام.

د: سنن نسائي، ج ۲، ص ۲۴، کتاب الاذان، باب فضل التأذين ؛ و ج ۳، ص ۳۲، کتاب السهو، باب التحري ؛ و نیز ص ۷۴ همان کتاب، باب عدد التسبيح بعد التسليم.

(۳۹)

روایت فوق را که به صورت گسترده و با عبارات مختلف در صحاح نقل شده، با حدیث شقی صدر که از مسلم نقل کردیم، مقایسه کنید و قضاوت کنید که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم - همچون دیگران - هنگام نماز از شیطان پیروی کرده و آن چنان حواسش پرت می‌شود که یقین می‌کند نمازش را صحیح خوانده و بقیه نمازگزاران حواسشان به نمازشان است؟ مرحبا به این پیامبر که در مدت کمی پیروانش از او جلو زدند!

با توجه به این توضیحات و دقت در آن چه که گذشت، آیا انسان یقین پیدا نمی‌کند که همه اینها برای توجیه سهوهای امثال معاویه است؟

نسائی در ج ۳ سنن، ص ۳۵ کتاب السهو، باب ما يفعل من نسي شيئا من صلاته، می‌نویسد که معاویه در نمازی سهو کرد و جایی که باید بنشیند برخاست.

ترمذی در ج ۲ سنن ص ۱۹۸ ابواب الصلاة، باب ما جاء في الامام ينهض في الركعتين ناسيا می‌نویسد که مغیره بن شعبه در رکعت دوم برخاست و بعد از نماز گفت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز چنین کرد! آری او این جریان را موقعی به یاد آورد که خود اشتباه کرده بود!

ابن ماجه در ج ۱ سنن ص ۳۸۵ کتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب ۱۳۶ از علقمه نقل می‌کند که ابن مسعود در نماز سهو کرد و سپس از قول او روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز سهو کرده بود.

(۴۰)

این روایات و امثال آنها که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را متهم به سهو می‌کند از نظر عموم علمای شیعه مردود است. گرچه در روایات ما جریان ذو الشمالین نقل شده است

ولي معلوم است که اولاً چنان چه گذشت، او در جنگ بدر به شهادت رسید و ثانياً با موثقه زرارۀ در تعارض است. او مي‌گويد که از امام باقر عليه‌السلام پرسيدم: آیا هرگز رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم سجده سهو به جا آورد؟ فرمود: نه...^(۱)...

در چنين مواردی از آن جا که از حديث ذو الشمالين بوي تند تقيه به مشام مي‌رسد، موثقه زرارۀ مورد قبول واقع مي‌شود.

اهل سنت، آن گاه که مي‌خواهند آيه ولايت^(۲) را تضعيف کنند مي‌گويند: چگونه ممکن است که علي عليه‌السلام هنگام رکوع، به سائلي انگشتر بدهد در حالي که هنگام نماز، تير از پايش کشيدند و او متوجه نشد! و چون به رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم و نماز او مي‌رسند - کسي که از نظر همه مسلمين امام و مقتداي علي عليه‌السلام است - مي‌گويند که در نماز حواسش پرت مي‌شود، آن هم نه یکبار و نه دو بار که... ..

يا آن که مي‌نويسند که لباس نشان دار او را به خود مشغول و حواسش را پرت مي‌کند^(۳).

۱- تهذيب الاحکام، ج ۲، ص ۳۷۷، باب احکام السهو؛ و بحارالانوار، ج ۸۸، ص ۲۱۹.

۲- منظور از آيه ولايت، آيه ۵۵ از سوره مائده است که مي‌فرمايد: «منحصراً ولي شما خدا و رسول او و مؤمناني هستند که نماز بپا مي‌دارند و در حال رکوع، زکات مي‌دهند» يعني علي عليه‌السلام که در حال رکوع نماز، انگشترش را به گدايي بخشيد.

(۴۱)

يا آن که مي‌گويند که پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم در حال نماز، التفات به درۀ داشت. چه آن که کسي را براي نگرهاني به آن جا فرستاده بود^(۱). در حالي که در روايات متعددي آمده است که التفات در نماز از شيطان است^(۲).

پيامبري که مي‌گويد نماز و خشوع نمازگزاران بر من مخفي نيست^(۳)، آیا او از آنها خشوع مي‌خواهد و خود را معاف مي‌کند؟ آري، پيامبري که اينان معرفي مي‌کنند نه تنها در نماز حواسش پرت است، يادش مي‌رود که غسل کند و با حالت جنابت وارد مسجد مي‌شود سپس قبل از گفتن تکبيرۀ الاحرام يادش مي‌آيد و مي‌رود غسل مي‌کند! و بنا به نقلي پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم تکبيرۀ الاحرام را گفت آن گاه به آنها اشاره کرد که صبر کنيد^(۴)...

۱- الف: صحيح بخاري، ج ۷، ص ۱۹۰، کتاب اللباس، باب الالبسه و الخمائص.

ب: صحيح مسلم، ج ١، ص ٢-٣٩١، كتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب كراهة اللباس في ثوب له اعلام.

ج: سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١١٧٦، كتاب اللباس، باب اول.

د: سنن ابي داود، ج ١، ص ٢٤٠، كتاب الصلاة، باب النظر في الصلاة؛ و ج ٤، ص ٤٩، كتاب اللباس، باب من كرهه.

ه: سنن نسائي، ج ٢، ص ٧٩، كتاب القبلة، باب الرخصة في الصلاة في خميصة لها اعلام.

٢- سنن ابي داود، ج ١، ص ٢٤١، كتاب الصلاة، باب الرخصة في ذلك.

٣- كافي است كه به ج ٤ صحيح بخاري، ص ١٥٢، و ج ١ سنن ابي داود ص ٢٣٩ رجوع فرمايد.

٤- صحيح بخاري، ج ١، ص ١١٤، كتاب الصلاة باب عظة الامام الناس في اتمام الصلاة و ذكر القبلة.

٥- الف: صحيح بخاري، ج ١، ص ٧٧، كتاب الغسل، باب اذا ذكر في المسجد انه جنب يخرج كما هو و لا يتيمم؛ و نيز ص ١٦٤، كتاب الصلاة، باب هل يخرج من المسجد لعلّة.

ب: صحيح مسلم، ج ١، ص ٢-٤٢٢، كتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب متي يقوم الناس للصلاة.

ج: سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٣٨٥، كتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، [باب]

ما جاء في البناء علي الصلاة.

د: سنن ابي داود، ج ١، ص ٦٠ و ٦١، كتاب الطهارة، باب في الجنب يصلي بالقوم و هو ناس.

ه: سنن نسائي، ج ٢، ص ٨٩ و ٩٧، كتاب الامامة، بابهي ١٤ و ٢٤.

(٤٢)

آيا آقاي ابو هريرة كه نوع اين روايات از او نقل شده، حاضر است اين نسبت را به خود بدهد؟
آيا آقايان اهل سنت حاضرند چنين نسبتي را به امام جماعت مسجد الحرام يا مسجد النبي يا يكي از مساجد معروف و يا حتي غير معروف بدهند؟

عجيب است در ٣ سال آخر عمر پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم - كه ابوهريره اسلام آورده بود - چه حوادث تلخي روي داده است كه اگر او نبود همه اينها به دست فراموشي سپرده مي شد و امت اسلام از فيض اين همه سرمايه محروم مي گشت!

(٤٣)

مبحث سوم - قضا شدن نمازها:

۱- نماز صبح:

صاحبان صحاح بالاتفاق نوشته‌اند که در بعضی از سفرها نماز صبح پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب قضا شد و آن چنان خوابیدند که گرمی خورشید آنها را بیدار کرد.^(۱)...

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴-۹۳، باب التیمم، باب الصعید الطیب و وضوء المسلم...؛ و ص ۱۵۴، باب مواقیب الصلاة و فضلها، باب الاذان بعد ذهاب الوقت؛ و ج ۴، ص ۲۳۲، باب علامات النبوة فی الاسلام، حدیث اول.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶-۴۷۱، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب قضاء الصلاة الفائتة و استحباب تعجیل قضائها.

ج: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۹۹، کتاب تفسیر القرآن، باب ۲۱ و من سورة طه].

د: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸-۲۳۷، کتاب الصلاة، باب من نام عن الصلاة او نسيها.

ه: سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۲۲-۱۱۸، کتاب الصلاة، باب في من نام عن الصلاة او نسيها.

و: سنن نسائی، ج ۱، ص ۳۳۱، کتاب المواقیب، بابهي ۵۱ و ۵۴ و ۵۵؛ و ج ۲، ص ۱۱۵، کتاب الامامة، باب ۴۷؛ و ج ۳، ص ۲۳۰، کتاب قیام اللیل و تطوع النهار، باب ۳۲.

(۴۶)

ما نمی‌دانیم علت این که اینان سعی در وارد کردن نقصي به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دارند چیست؟ بر فرض محال گیریم که نماز صبح آن حضرت قضا شده باشد، چه لزومی در نقل آن است؟ چه شده که صاحبان صحاح عیبهای خلفا و حتی معاویه و یزید را می‌پوشانند و عیب نداشته رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را - که همه محاسن در او جمع و همه معایب از او دور بوده - بر او بسته و آنرا بر ملا می‌کنند؟ آیا اینان حاضرند بنویسند که مثلاً عثمان در جریان شوری دوم عهد بست که به روش شیخین عمل کند ولی نکرد؟ یا بنویسند که معاویه، زیاد بن ابیه را بر خلاف نص روایت نبوی برادر خویش خواند؟ یا بنویسند که یزید، قاتل پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌باشد؟ یا بنویسند که یزید و پدرش، معاویه، توسط دو تن از جنایتکاران به نامهای مسلم بن عقبه و بسر بن اریطه در مدینه قتل عام کردند؟ با آن که خود نوشته‌اند که هر که در مدینه احداث حدیثی بکند لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او می‌باشد - که ما به خواست خدا، در بحث مربوط به آنها، تفصیل واقعه را خواهیم نگاشت. کدام احداث حدیث، از کشتار بی‌رحمانه مدینه بدتر؟ -

بگذریم، آن چه که از ظاهر روایاتشان برمی‌آید این است که قضا شدن نماز صبح بیش از یکبار بوده است، گر چه در کیفیت آن اختلاف است و از همین اختلاف می‌توان فهمید که اصل مسأله صحیح نیست.

(۴۷)

در این جا توجه شما را به چند روایت جلب می‌کنیم. بخوانید و آن را با روایت قبل مقایسه کنید و از تهمت‌هایی که به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم زده شد به خدا پناه ببرید:

«پیامبر فرمود: اگر کسی از شما بخوابد، شیطان بر سرش سه گره می‌زند و بر هر گره‌ی چنین وسوسه می‌کند که شب درازی داری، بخواب. حال اگر او بیدار شود و خدا را یاد کند، یکی از گره‌ها باز می‌شود. و اگر وضو بگیرد، گره دوم نیز باز می‌گردد و اگر نماز بخواند همه گره‌ها باز شده و با نشاط و روحی پاک، صبح می‌کند و الا با نفسی خبیث و کسل صبح می‌کند.»

«به رسول خدا گفتند که فلانی شب را تا صبح خوابید. (و از بعضی عناوین بر می‌آید که منظور این است که آن شخص نماز شبش قضا شده است نه نماز صبح) فرمود: او کسی است که شیطان در گوشش بول کرده است^(۱)».

ما به خواست خدا، آن جا که درباره عمار بحث خواهیم داشت متعرض این موضوع خواهیم شد که بنا به نقل بخاری و غیر او، خداوند او را از شر

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۶، باب التهجّد باللیل، باب اذا نام و لم یصلّ بال الشیطان فی اذنه ؛ و ج ۴، ص ۱۴۸، کتاب بدء الخلق، باب صفة ابلیس و جنوده.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۳۷، کتاب صلاة المسافرین و قصرها، باب ما روی فی من نام اللیل اجمع حتی اصبح.

ج: سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۰۱، کتاب قیام اللیل و تطوّع النهار، باب التّریب فی قیام اللیل.

(۴۸)

شیطان در پناه خودش قرار داد. آیا می‌توان پذیرفت که عمار از شر شیطان در پناه خدا باشد ولی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم العیاذ باللّٰه ملعبه شیطان قرار گیرد؟

البته وقتی نماز صبح پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قضا شود، تعجبی نیست که بخوابد و نماز شب نخواند^(۱)!

۲- نماز عصر (و یا چند نماز!)

در این جا نیز صاحبان صحاح بالاتفاق نوشته‌اند که نماز عصر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در غزوه خندق قضا شد^(۳).

علت این که ما منکر قضا شدن نماز عصر آن حضرت در خندق هستیم

۱- الف: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۱۵، کتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب ۱۸.

ب: سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۶، ابواب الصلاة، باب اذا نام عن صلاته باللیل صلی بالنهار.

ج: سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۵۸، کتاب قیام اللیل و تطوع النهار، باب ۶۴.

۲- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۵، کتاب الصلاة، باب قول الرجل ما صلینا؛ و ج ۲، ص ۱۹، کتاب الجمعة، باب الصلاة عند مناهضة الحصون و لقاء العدو؛ و ج ۴، ص ۵۲، باب فضل الجهاد و السير، باب الدعاء علی المشرکین بالهزيمة و الزلزلة؛ و ج ۵، ص ۱۴۱، باب غزوة خندق و هي الاحزاب؛ و ج ۶، ص ۳۷، تفسیر سوره بقره، و ج ۸، ص ۱۰۵، کتاب الدعوات، باب الدعاء علی المشرکین.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳۶-۸، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب ۳۶.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۲۴، کتاب الصلاة، باب المحافظة علی صلاة العصر.

د: سنن ترمذی، ج ۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۹، ابواب الصلاة، باب ۱۸ و ج ۵، ص ۲۰۲، کتاب تفسیر القرآن، تفسیر سوره بقره.

ه: سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۱۲، کتاب الصلاة، باب فی وقت صلاة العصر.

و: سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۶۸، کتاب الصلاة، باب المحافظة علی صلاة العصر و ج ۲، ص ۲۱-۱۹، کتاب الاذان، باب ۲۳-۲۱؛ و ج ۲، ص ۸۳، کتاب السهو، باب ۱۰۵.

(۴۹)

این است که می‌دانیم او بهتر از هر کس می‌داند که جنگ، جنگ است و احتمال درگیری و عدم توفیق درک وقت فضیلت عصر، می‌رود. و لذا عقل حکم می‌کند که بعد از نماز ظهر، بلافاصله نماز عصر هم خوانده شود و این جمع خواندن نماز هم، امری مباح بوده و حضرتش چند بار نمازهی خویش را جمع خواندند و ما به خواست خدا، بحث مستقلی درباره بعض مسائل اختلافی، از جمله جمع بین دونماز، خواهیم داشت.

حال فرض کردیم که آتش جنگ آن چنان شعله ور شد که به هیچ وجه موفق به ادی آن نشدند، چرا یکسره آن را ترك کنند؟ مگر در این حالت نماز در حال جنگ تشریح نشده است؟^(۱) به علاوه، ما می‌دانیم که در غزوه خندق جنگی به غیر از کشته شدن عمرو بن عبدود به دست علی علیه السلام واقع نشد. که آن را صاحبان صحاح، جهت پوشاندن این فضیلت آن حضرت، مطلقاً متعرض نشدند! - پس چه عاملی باعث شد که پیامبر صلی الله

علیه و آله وسلم و اصحابش نماز عصر را نخوانند؟ بگذریم از این که در این امر نیز اختلاف است. عده‌ی می‌گویند که نماز عصر را بعد از مغرب و قبل از عشاء قضا کرد و اکثراً می‌گویند که آن را قبل از مغرب قضا نمود. دسته‌ی نیز همچون ترمذی و نسائی - در بعض روایاتشان - می‌گویند که اصولاً نماز قضا شده فقط عصر نبود. بلکه نمازهی ظهر و عصر و مغرب و عشاء قضا شد، و نسائی در یکی از روایاتش می‌گوید فقط ظهر و عصر قضا شد. مگر اینان شب تا صبح در

۱- ر.ک به آیه ۱۰۳ از سوره نساء و صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۹، کتاب الجمعة، باب صلاة الطالب و المطلوب را کباً و ایماً.

(۵۰)

حال جنگ بودند که مغرب و عشاء هم قضا شده باشد؟ بعض از شارحین گفته‌اند که این روایتها با هم منافات ندارد و ممکن است که در چند روز غزوه خیبر چنین اتفاقاتی افتاده باشد. اینان خواستند ابرو را درست کنند چشم را هم کور کردند! اگر یکبار یکی از نمازها قضا شد آیا عبرت نمی‌شود که روز بعد حواسشان را جمع کرده و طوری برنامه ریزی کنند که دیگر نمازشان قضا نشود؟ اصولاً غزوه خندق چه خصوصیتی داشت که در آن این قدر نماز قضا شد؟ مگر سایر غزوات چگونه بود که هیچ نماز قضا نشد؟ آیا غزوه خندق از جنگ صفین هم بیشتر انسان را به خود مشغول می‌کرد؟

در آن جنگ که مدتی طولانی ادامه یافت و حتی در یکی از شبها (لیلة الهریر) دو لشکر تا به صبح مشغول نبرد بودند، در تاریخ نیامده که نمازها قضا شده باشد.

ابن ابی‌الحدید معتزلی در مقدمه شرح نهج البلاغة، آن جا که از عبادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سخن می‌گوید چنین می‌نویسد:

«تو چه تصور داری از مردی که آن قدر به عباداتش مواظبت داشت که در «لیلة الهریر»، در حالی که تیرها به اطرافش فرود می‌آمد، بدون هیچ گونه ترسی، برنامه عبادیش ترک نشد.»

آیا هیچ مسلمانی می‌تواند بپذیرد که نماز علی علیه‌السلام در صفین قضا نشد ولی نماز مقتدی او یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خندق چند بار قضا شد؟

نماز عصر از نظر اهل سنت همان نماز وسطی می‌باشد که در قرآن مجید بدان تأکید شده است^(۱). گرچه این امر هم بین خودشان محل اختلاف

۱- سوره بقره، آیه ۲۳۸، از نظر شیعه صلاة وسطی همان نماز ظهر است.

(۵۱)

است و از بعض روایات صحاح بر می‌آید که نماز وسطی همان نماز ظهر است (که شیعه می‌گوید) ولی اکثر روایات صحاح آن را نماز عصر می‌دانند. روایاتی هم که درباره قضا شدن نماز عصر نقل شده چنین است: «شغلونا عن الصلاة الوسطی» یعنی مشرکین قریش آن چنان ما را به خود سرگرم کردند که نماز عصر از ما فوت شد. از این جمله چنین بر می‌آید که چنین نبود آنان نتوانند نماز عصر را بخوانند، بلکه از شدت مشغله جنگ (که چنانچه گذشت جنگی هم واقع نشد) نماز عصر را فراموش کردند و این جا است که هیچ مؤمنی نمی‌تواند بپذیرد که مشغله غزوه خندق آن چنان باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب از نمازشان غافل شوند.

حال به بررسی چند روایت در مورد نماز عصر می‌پردازیم تا ببینیم آنها که نماز عصرشان فوت شود حالشان چگونه است.

«کسی که نماز عصرش فوت شود گوئیا اهلش و مالش از او فوت شده است.»

«کسی که نماز عصرش از او فوت شود عملش (یعنی همه اعمالش) هدر رفته است^(۱).»

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۴۵ و ۱۵۴، کتاب الصلاة، بابی: «اثم من فاتته العصر» و «من ترك العصر» و «التکبیر بالصلاة في يوم غيم»

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶-۴۲۵، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب التعلیظ في تفويت صلاة العصر؛

ج: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۲۴، کتاب الصلاة، باب المحافظة علي صلاة العصر و نیز در ص ۲۲۷، باب میقات الصلاة في الغيم.

د: سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۷۱-۲۶۹، کتاب الصلاة، بابی ۱۵ و ۱۷؛ و نیز ص ۲۸۹، کتاب المواقیت، باب ۹.

(۵۲)

حال این شما خوانندگان مؤمن و این روایتها. خود قضاوت کنید آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به نماز عصرش بی‌توجه بود و او و اصحاب بخاطر مشغله جنگ از آن غافل شدند؟! یا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم - العیاذ بالله - از نماز غافل شد یا صاحبان صحاح، روایات غیر صحیح را به نام صحیح به خورد عوام داده‌اند.

(۵۳)

مبحث چهارم - تصویر نماز بالي منبر!

«وقتي اولين منبر بري رسول خدا ساخته شد آن حضرت بالي آن نماز خواند و بعد از خواندن حمد و سوره به رکوع رفت و سپس بران سجده عقب عقب از آن پايين آمد و پي منبر سجده کرد، بعد از آن بري رکعت دوم بالي منبر رفت و همينطور... و پس از اتمام نماز رو به اصحاب کرد و فرمود: من اينگونه نماز خواندم تا شما از من پيروي کنيد و از من آن را بياموزيد^(۱)».

تعجب ما از اين است که با آنکه پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم دستور به پيروي داد چرا حتي يکبار هم که شده در مسجدالحرام يا مسجدالنبوي که مسلمانان زيادي شاهدند، امام جماعت اينگونه نماز نميخواند؟ مگر در روايت فوق

۱- الف: صحيح بخاري، ج ۱، ص ۱۰۶، كتاب الصلاة، باب الصلاة في السطوح و المنبر و الخشب؛ و ج ۲، ص ۱۱، كتاب الجمعة، باب الخطبه علي المنبر.

ب: صحيح مسلم، ج ۱، ص ۳۸۶، كتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب]

جواز الخطوة و الخطوتين في الصلاة.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۵، كتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب ۱۹۹ (ما جاء في بدء شأن المنبر).

د: سنن ابي داود، ج ۱، ص ۲۸۳، كتاب الصلاة، باب في اتخاذ المنبر.

ه: سنن نسائي، ج ۲، ص ۶۴، كتاب المساجد، باب الصلاة علي المنبر.

(۵۷)

نفرموده که بايد ياد بگيريد و عمل کنيد؟ آيا اگر چنين کنند مردم آنها را به ناداني متهم نميکنند؟ اگر منظور از نماز بالي منبر، بيان جواز نماز امام در مکان مرتفع باشد چرا در جائي نماز خواندند که جا بري سجده نباشد و مجبور شوند که عقب عقب از پله‌هي منبر پايين بيابند و پي منبر سجده کنند؟ مگر هر عملي که جايز است بري اعلان جواز، خود رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم بايد به آن عمل کند؟ مگر بسياري از آنها با بيان روشن، به مردم تفهيم نشد؟

در اينجا به دو روايت از سنن ابي داود توجه ميکنيم:

او در ج ۱ سنن، ص ۱۶۳ - كتاب الصلاة، باب الامام يقوم مكانا ارفع من مكان القوم مي نويسد:

۱- حذیفه در مکانی مرتفع‌تر از مأمومین ایستاد. ابو مسعود پیراهنش را کشید و او را از آن مکان پایین آورد و بعد از نماز به او گفت: مگر نمی‌دانی که این عمل نهی شده؟ گفت: آری، وقتی مرا کشیدی یادم آمد.

۲- عمار در مکانی مرتفع‌تر از مأمومین به نماز ایستاد. حذیفه دستش را گرفت و عمار هم متابعت کرد تا او را به پایین آورد بعد از نماز حذیفه به او گفت: مگر نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرمود: امام جماعت نباید در مکانی بالاتر از مأمومین بایستد؟ عمار گفت: و لذا وقتی دستم را گرفتی از تو متابعت کردم.

مضمون این دو روایت یعنی جایز نیست که مکان امام جماعت از مأمومین بالاتر باشد و این با روایاتی که از طریق ائمه اهل بیت علیهم‌السلام رسیده مطابقت دارد.

آیا بهتر نیست اندکی درباره روایات صحاح دقت کنیم؟!

(۵۸)

مبحث پنجم نماز در آغل گوسفندان!

یکی از مسائلی که شارع مقدس بدان اهمیت داده تمیز بودن مکان نمازگزار است^(۱). یعنی محلی که انسان می‌خواهد در آنجا نماز بخواند بهتر است از آلودگی‌های گوناگون به دور بوده و حتی دستور داریم که آن مکان را خوشبو کنیم، و لذا انداختن آب دهان در مسجد کراهت دارد. یکی از مکان‌هایی که تمیز نبودن آن بر کسی پوشیده نیست آغل گوسفندان است. انتخاب آغل برای نماز مورد قبول کسی نیست و لذا ما نمی‌توانیم روایاتی را که صاحبان صحاح نوشته‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قبل از بنی مسجد، در ابتدا آن جا را برای نماز انتخاب کرده بود، بپذیریم.

۱- در این زمینه ر.ک به سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۱۲۴ و ۱۲۵، کتاب الصلاة، باب اتّخاذ المسجد فی الدور.

(۶۲)

بعض از آن روایات می‌گوید که برنامه آن حضرت چنین بود که قبل از بنی مسجد، در آغل گوسفندان نماز می‌خواند، در بعض دیگر آمده است که هر جا وقت نماز می‌شد به نماز می‌ایستاد و در آغل هم نماز می‌خواند. در میان آنها ابن ماجه می‌نویسد که هر جا می‌رسید نماز می‌خواند. با آن که همه آن روایات از شخصی به نام ابو التّیاح بوده و او نیز از انس نقل می‌کند یعنی نماز خواندن حضرت را در آغل فقط انس دید و او نیز فقط به ابوالتیاح گفت. و السلام^(۱)!

ابو داود - چنان چه در پاورقی ذکر شد - در یکی از روایاتش می‌نویسد که

۱- الف: صحيح بخاري، ج ۱، ص ۶۸، كتاب الوضوء، باب ابوال ابل و الدّوابّ و الغنم و مراضها؛ و ص ۱۱۷، كتاب الصلاة، باب الصلاة في مراض الغنم؛ و ج ۵، ص ۸۶، باب مقدم النبي و اصحابه المدينة.

ب: صحيح مسلم، ج ۱، ص ۳۷۳-۴، كتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب ابتناء مسجد النبي
ج: سنن ترمذي، ج ۲، ص ۱۸۲، ابواب الصلاة، باب ما جاء في الصلاة في مراض الغنم و اعطان الابل.

د: سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۱۲۴، كتاب الصلاة، باب في بناء المسجد؛ و نیز در ص ۴۷، كتاب الطهارة، باب الوضوء من لحوم الابل، مي‌نويسد که پیامبر فرمود در آغل]

گوسفندان نماز بخوانید که آن محل، برکت است!

این ماجه نیز - چنان چه در متن گذشت - همان روایت ابو التّیاح را در ج اول سنن، ص ۲۴۵، كتاب المساجد و الجماعات آورده و در آن ذکرې از آغل گوسفندان نیست، بلکه فقط نوشته است که پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم قبل از بني مسجد هر جا که مي‌رسید نماز مي‌خواند.

(۶۳)

پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم فرمود: در آغل گوسفندان نماز بخوانید که در آن برکت است! آیا حتي يك نفر از علمي عامه نمازش را در آغل گوسفندان مي‌خواند که از برکت آن بهره‌مند شود؟!

مبحث ششم - تأخیر نماز عشا تا نیمه شب

در این زمینه روایات مختلفی را همه ارباب صحاح نقل کردند که ما چکیده آنها را نوشته و سپس به بررسی آنها مي‌پردازیم:

«شبي از شبها پیامبر اکرم در خواندن نماز عشاء تأخیر نمود تا شب به نیمه رسید. عمر فریاد زد: الصلاة، الصلاة، یا رسول الله! زنها و بچه‌ها خوابیدند»...!

در بعض روایات آمده است که پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم با يك نفر آهسته سخن مي‌گفت و لذا نماز به تأخیر افتاد!

در بعض دیگر آمده است که آن حضرت در حالي به نماز حاضر شد که سرش خیس بود!

در پاره‌ي از روایات آمده که پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم فرمود: اگر بر امتم سخت نبود، نماز عشاء را تا نیمه شب تأخیر مي‌انداختم.

(۶۷)

در روایتی نیز از زهری نقل شده که گفت: به من گفته شد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: شما حق ندارید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بری نماز بخوانید^(۱).

در بررسی این روایات باید گفت:

۱- اگر بهترین وقت نماز عشاء نیمه شب است چرا در روایات آمده است که وقت آن تا ثلث شب می باشد؟

۲- چرا اهل سنت - که شیعه نیز در این مسأله همین عقیده را دارد - وقت

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۰-۱۴۸، کتاب الصلاة، باب فضل العشاء و چند باب بعد از آن ؛ و نیز ص ۱۶۵ و ۱۶۸، بابی «الامام تعرض له الحاجة بعد الاقامة» و «الكلام اذا اقيمت الصلاة» و «من جلس في المسجد ينتظر الصلاة و فضل المساجد» ؛ و نیز ص ۲۱۴ و ۲۱۸ و ۲۱۹، بابی «يستقبل الامام الناس اذا سلم» و «وضوء الصبيان...» و «خروج النساء الي المساجد...» ؛ و ج ۷، ص ۲۰۱، کتاب اللباس، باب فص الخاتم ؛ و ج ۸، ص ۸۰، کتاب الاستئذان، باب طول النجوي ؛ و ج ۹، ص ۱۰۵، کتاب الاحکام، باب ما يجوز من اللو.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۸۴، کتاب الحيض، باب الدليل علي ان نوم الجالس لا ينقض الوضوء ؛ و نیز ص ۴-۴۴۱، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب وقت العشاء و تأخيرها.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۳۶، کتاب الصلاة، باب وقت صلاة العشاء.

د: سنن ترمذي، ج ۲، ص ۳۹۴ و ۳۹۶، ابواب الصلاة، باب ما جاء في الكلام بعد نزول الامام من المنبر.

ه: سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۴۹، کتاب الصلاة، باب في الصلاة تقام و لم يأت الامام ينتظرونه قعودا.

و: سنن نسائي، ج ۱، ص ۲۷۲، کتاب الصلاة، باب فضل صلاة العشاء ؛ و ص ۳۰۲-۳۰۰، کتاب المواقيت، باب ما يستحب من تأخير العشاء و باب آخر وقت العشاء ؛ و ج ۲، ص ۸۹، کتاب الامامة، باب الامام تعرض له الحاجة بعد الاقامة.

(۶۸)

فضیلت آن را ابندی سقوط شفق می دانند؟

۳- روایات فوق نمی تواند نسخ شده باشد، چه آنکه اولاً کسی نگفته است و ثانياً با این جمله که حضرت می فرماید: «اگر بر اتم سخت نبود آن را تا نیمه شب تأخیر می انداختم» در تعارض است، زیرا این جمله می رساند که نیمه شب وقت اصلی و فضیلت نماز عشاء است

الّا اینکه من به خاطر راحتی امتّ آن را جلو انداختم. پس مسأله‌ی به نام «نسخ حکم» در میان نیست.

۴- نجوي با یکنفر و تأخیر نماز تا نیمه شب و معطل کردن مردم و خوابیدن زنان و کودکان و حتی بزرگان، به طوری که فریاد عمر بلند شد که... نمی‌تواند کار يك انسان عادي باشد تا چه رسد به پیامبر عظمت صلي الله عليه و آله وسلم.

۵- اگر یگویم که حضرت می‌خواست بفهماند وقت نماز عشاء تا نیمه شب ادامه دارد، باید گفت اولاً - با این جمله که: «اگر بر امتّ سخت نبود...» در تعارض است، و ثانياً - روایت می‌گوید علت تأخیر، نجوي با یکنفر بود، نه بري فهماندن وقت، و ثالثاً - به جي معطلی مردم می‌توانست با بیان روشن خویش آن را بفهماند، آنچنانکه در بسیاری از مسائل اینگونه عمل فرمودند.

۶- روایتی که می‌گوید موقعی به نماز حاضر شد که سرش خیس بود! به نظر می‌رسد از همه موهن‌تر است که رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم بعد از نماز مغرب، تا نیمه شب غسل را تأخیر انداخت و... بقیه را خودتان بخوانید!

۷- اگر حدیث زهري صحیح باشد باید گفت عمل عمر صحیح نبوده است که حضرت را با فریادش به نماز خوانده است!

۸- جالبتر از همه آنکه نسائي در یکی از روایاتش می‌نویسد که وقتی رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم نیمه شب با فریاد عمر به نماز حاضر شد (و اگر فریاد او نبود خدا میداند که نماز عشاء کی خوانده می‌شد!) فرمود: «صلّوها فیما بین ان یغیب الشفق الي ثلث اللیل» یعنی نماز عشاء را بین محو شدن سرخی طرف مغرب تا ثلث شب بخوانید (! آری، وقت نماز عشاء که بري مسلمانان معین شده همین است ولي رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم به بهانه صحبت با یکنفر یا غسل نکردن، آن را تا نیمه شب به تأخیر می‌اندازد! راستی آیا هیچ مسلمانی می‌تواند آن را بپذیرد؟!

(۷۰)

مبحث هفتم - دو روز معطلی بري تعلیم وقت نماز:

«مردی از رسول خدا درباره وقت نماز پرسید، پیامبر او را دو روز معطل کرد تا آن را به او بفهماند. روز اول نمازها را در اول وقت خواند و روز دوم در آخر وقت. سپس به آن مرد فرمود: وقت نمازها بین این دو وقت است^(۱)».

آیا می‌شود قبول کرد که بعضی از اصحاب آنقدر کودن بودند که به صورت فوق باید به آنان وقت نمازها تفهیم شود؟ که اگر به صورت تنوري

۱- الف: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۰-۲۸، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب اوقات الصلوات الخمس.

ب: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۱۹، كتاب الصلاة، ابواب مواقيت الصلاة.

ج: سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۹-۱۰۸، كتاب الصلاة، باب في المواقيت.

(۷۳)

گفته می‌شد نمی‌فهمیدند. اگر این است چرا جبرئیل بری تعلیم وقت نماز با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین کرد؟^(۱)

نکته دیگری که در این روایات است تعیین آخر وقت نماز عشاء است که با آنچه که در مبحث ششم گذشت در تعارض است، زیرا در اینجا آخر وقت آن ثلث از شب گذشته معین شده است.

۱- بنا به نقل ابو داود در همان باب.

(۷۴)

مبحث هشتم - نمازهی طولانی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم:

یکی از دستوراتی که در اسلام بری امام جماعت آمده این است که نماز را کوتاه کند تا مأمومین به سختی نیفتند و رغبت بیشتری بری شرکت در جماعت پیدا کنند. در این زمینه بهترین الگو، شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌باشد.

«انس می‌گوید: پشت سر امامی نماز نخواندم که نمازش از نماز رسول خدا کوتاهتر و کاملتر باشد.» و یا گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نمازش از همه کوتاهتر و کاملتر بود.^(۱)

«جابر بن سمره می‌گوید: من با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز می‌خواندم، نماز او میانه بود^(۲)» یعنی نه طولانی بود که مردم خسته شوند و نه آنقدر مختصر بود که

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۸۱، كتاب الصلاة، باب من اخف الصلاة عند]

بکاء الصبي و باب قبل از آن.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۴۲، كتاب الصلاة، باب امر الائمة بتخفيف الصلاة في تمام؛ ونيز مسلم در همان باب روایت دیگری را از انس نقل می‌کند که گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نمازش را مختصر می‌خواند و...»

ج: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۱۵، كتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب من ام قوما فليخفف.

د: سنن ترمذي، ج ۱، ص ۴۶۳، ابواب الصلاة، باب ما جاء اذا ام احكم الناس فليخفف.

ه: سنن نسائي، ج ۲، ص ۱۰۳، كتاب الامامة، باب ما علي الامام من التخفيف.

۲- الف: صحيح مسلم، ج ۲، ص ۵۹۱، كتاب الجمعة، باب تخفيف الصلاة و الخطبة.

ب: سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۸۸، كتاب الصلاة، باب الرجل يخطب علي قوس.

ج: سنن نسائي، ج ۳، ص ۱۱۰، كتاب الجمعة، باب ۳۵؛ و نیز در ص ۱۸۸، كتاب صلاة العیدین، باب ۲۴.

(۷۸)

نماز، بی ارزش شود. صاحبان صحاح روایت می کنند که مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید و گفت: یا رسول الله! من نماز صبح را تأخیر می اندازم به خاطر فلانی که نماز را خیلی طول می دهد.

راوی (ابو مسعود) می گوید: من هرگز ندیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در موعظه اش آنقدر غضب کند که آن روز غضب کرد. سپس فرمود: بعض از شما، مردم را از دین فراری می دهید. هر گاه یکی از شما امام جماعت بود باید نماز را کوتاه کند چه آنکه در میان مأمومین انسانهی ضعیف و پیر بوده و عدهی نیز گرفتاری دارند^(۱).

ابوهریره می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر کسی امام جماعت شد باید نماز را کوتاه کند چه آنکه در میان مأمومین مریض و ضعیف و افراد مسن می باشند^(۲).

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۸۰، كتاب الصلاة، باب تخفيف الامام في القيام و... و دو باب بعد.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۴۰، كتاب الصلاة، باب امر الائمة بتخفيف الصلاة في تمام.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۱۵، كتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب من ام قوما فليخفف.

۲- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۸۰، كتاب الصلاة، باب اذا صلّي لنفسه فليطوّل ما شاء.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۴۱، كتاب الصلاة، باب امر الائمة بتخفيف الصلاة في تمام.

ج: سنن ترمذي، ج ۱، ص ۴۶۱، ابواب الصلاة، باب ما جاء اذا ام احكم الناس فليخفف.

د: سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۱۱، كتاب الصلاة، باب في تخفيف الصلاة.

ه: سنن نسائي، ج ۲، ص ۱۰۳، كتاب الامامة، باب ما علي الامام من التخفيف.

دیگر جریان معاذ بن جبل است که سوره‌ی طولانی می‌خواند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را نهی فرمود^(۱).

از مجموع روایات فوق^(۲) به خوبی بر می‌آید که نظر شارع مقدس این است که امام جماعت نباید نمازش را طولانی کند.

حال بینیم صاحبان صحاح در این زمینه به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چه نسبت‌هایی داده‌اند:

«حذیفه می‌گوید: شبی با رسول خدا نماز خواندم. او سوره بقره را شروع کرد. با خود گفتم ۱۰۰ آیه که خواند به رکوع می‌رود. از آن که گذشت، گفتم پس از اتمام سوره به رکوع می‌رود. سپس سوره نساء را شروع کرد. بعد از آن آل عمران (آنهم نه به صورت قرائت تنها، بلکه) چون به آیه‌ی می‌رسید که در آن تسبیح خدا بود او هم تسبیح می‌گفت و اگر در آن سؤالی

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۷۹، کتاب الصلاة، باب اذا طوّل الامام... و چند باب بعد.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۳۹ و ۳۴۰، کتاب الصلاة، باب القراءة في العشاء.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۱۵، کتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب من امر قوما فليخفف.

د: سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۰۷، کتاب الامامة، باب ۳۹ و نیز]

ص ۱۸۴ و ۱۸۵ کتاب الافتتاح، بابهي ۷۰ و ۷۱.

۲- غیر از این‌ها روایات دیگری نیز در مورد سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به امام جماعت در مورد کوتاه کردن نماز، به جهت رعایت حال مأمومین وارد شده است.

بود او هم آن را درخواست می‌کرد و اگر آیه‌ی که در آن پناه بردن به خدا بود او هم به خدا پناه می‌برد. آنگاه به رکوع رفت و در رکوع تقریباً همان مقدار طول داد. سپس برخاست و تقریباً به همان مقدار ایستاد. آنگاه به سجده رفت و سجودش هم تقریباً همان مقدار بود^(۱)»

«عبدالله بن مسعود می‌گوید: با پیامبر نماز خواندم، او آنقدر نمازش را طولانی کرد که نزدیک بود به کار بدی دست بزنم. گفته شد چه کاری؟ گفت: بنشینم و او را به حال خود بگذارم^(۲)».

بعد از فوت ابراهیم، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خورشید گرفت و حضرت بری نماز آیات خارج شدند. می‌خواهیم بدانیم که این نماز چگونه خوانده شد:

...» بعد از تکبیرة الاحرام به اندازه تقریباً سوره بقره قیام کرد و سپس به رکوع رفت رکوع او نیز نظیر قراءتش بود. آنگاه از رکوع برخاست و قرائتی نظیر قراءت اول ولی کوتاه‌تر خواند (در اینجا روایات صحاح از يك رکوع در هر رکعت تا ۵ رکوع در هر رکعت را نقل کرده‌اند که ما - به خواست خدا- در

۱- الف: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۳۶، کتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب ۲۷.

ب: سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۲۳۱، کتاب الصلاة، باب ما يقول الرجل في ركوعه و سجوده.

ج: سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۲۴، کتاب قیام اللیل و تطوّع النهار، باب ۲۵؛ و نیز در ج ۲، ص ۱۸۹، کتاب الافتتاح، باب ۷۸.

۲- الف: صحیح مسلم، همان.

ب: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۶، کتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب ۲۰۰.

(۸۱)

بحث تضادّ روایات صحاح منعرض آن خواهیم شد.) رکعت دوم نیز مانند رکعت اول الا اینکه هر رکعتی طولانی‌تر از رکعت بعد بود.»

در بعضی از روایات صریحاً گفته شد که بعضی از مأمومین به علت طولانی شدن نماز بیهوش شدند^(۱).

نسائی در ج ۲ سنن ص ۱۸۱ - کتاب الافتتاح، باب القراءة في المغرب و ص ۲۳۹ - کتاب التّطبیق، باب ۷۵ می‌نویسد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در نماز مغرب سوره اعراف می‌خواند.

در بررسی این روایات باید گفت:

۱- خواندن سوره بقره و نساء و آل عمران، آنها هم به صورتی که در خبر حذیفه آمده است و به همان مقدار در حال رکوع معطل کردن و به همان مقدار بعد از رکوع ایستادن و به همان مدت سجده را طول دادن و لابد رکعت دوم هم مثل رکعت اول، یعنی بیش از یکبار تمام قرآن را خواندن، لابد در شبی اتفاق افتاد که حدود ۲۰ ساعت بلکه بیشتر، آن شب به درازا کشید! چه کسی می‌تواند این دسته روایات را بپذیرد؟

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۴۶، کتاب الجمعة، باب صلاة الكسوف جماعة. ...

ب: صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۲۳ و ۶۲۶، کتاب الكسوف، باب ۳.

ج: سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۳۱۰-۳۰۶، کتاب الصلاة، باب صلاة الكسوف و چند باب بعد از آن.

د: سنن نسائی، ج ۳، ص ۱۵۱-۱۲۴، کتاب الكسوف در ضمن ۲۵] باب درباره آن روایت نقل می‌کند. ابن ماجه نیز در باب صلاة الكسوف آن را نقل کرده و فقط می‌نویسد که قراءت طولانی داشته است.

(۸۲)

۲- گیریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم توان این مدت ایستادن و در رکوع ماندن را داشت، حذیفه و ابن مسعود چه گناهی کردند؟

۳- گیریم که حذیفه و ابن مسعود سر زده وارد شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از آنها مطلع نبود، اولاً روایاتی که می‌گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پشت سرش را چون جلو می‌دید با آن مخالفت دارد، و ثانیاً با نماز آیات طولانی که بعضی از مردم در اثر طولانی شدن نماز بیهوش می‌شدند چه می‌کنید؟

جالب است که بدانید فقهی اربعه اهل سنت به طولانی کردن قیام و رکوع و سجود در نماز آیات، فتوی به استحباب داده‌اند و بعضی از آنها سوره بقره و مشابه آن را سنت دانسته‌اند.

آیا این طول دادن‌ها با رعایت حال مأمومین مطابقت دارد؟

۴- آیا خواندن سوره اعراف در نماز مغرب رعایت کردن حال مأمومین است که در میان آنها مریض و ضعیف و پیر نیز می‌باشند؟

(۸۳)

مبحث نهم - انجام اعمالی غیر صحیح و سپس برگشت از آن.

۱- نماز روبروی تصویر:

عایشه می‌گوید: در اتاق من لباسی بود که در آن نقش تصاویر بود. من آن را در نقطه‌ای گذاشتم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سوی آن نماز می‌خواند. سپس فرمود: آن را از من دور کن!^(۱)

۲- نهی از ظرف:

«پیامبر از (استعمال) ظرف نهی فرمود. انصار گفتند که ما چاره‌ی جز استفاده از آنها را نداریم. فرمود: پس اشکال ندارد!»

«پیامبر فرمود: من از ظروف شما را نهی کردم و ظرف نه چیز را حلال و نه چیزی را حرام می‌کند.»

«پیامبر فرمود: من شما را از نوشیدن از ظرف پوستی نهی کردم! از هر ظرفی خواستید بنوشید»^(۲).

چه کسی می‌تواند بپذیرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به این نکته واقف نبود که

۱- الف: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۶۸، کتاب اللباس و الزینة، باب ۲۶.

ب: سنن نسائی، ج ۲، ص ۷۴، کتاب القبلة، باب الصلاة الي ثوب فيه تصاوير.

۲- روایات مربوطه را در کتب ذیل بجویید:

الف: صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۳۸، کتاب الاشرية، باب ترخیص النبي في الاوعيه و الظروف بعد النهي.

ب: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۸۵، کتاب الاشرية، باب ۶.

ج: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۶۱، کتاب الاشرية، باب ما جاء في الرخصة ان يلبذ في الظروف.

د: سنن نسائی، ج ۸، ص ۳۲۷، کتاب الاشرية، باب ۴۰.

(۸۶)

ظرف چیزی را حلال یا حرام نمی‌کند؟ لابد بعد از آنکه آن را حرام کرد به او وحی شد که!!.....

۳- پوشیدن لباس حریر:

«بري رسول خدا قبایي ابریشمي هدیه داده شد، حضرت آن را پوشید و در آن نماز خواند، سپس مانند کسی که از آن بدش بیاید آن را از تن درآورد و فرمود: این لباس بری متقین سزاور نیست».

«سعد معاذ (و به روایت نسائی «أکیدر» رئیس «دومة») لباسی ابریشمی که در آن طلا نیز به کار رفته بود به پیامبر هدیه داد. حضرت نیز آن را پوشید و بر منبر رفت. مردم آن را لمس می‌کردند و می‌گفتند: ما تا امروز لباسی به این خوبی ندیدیم»...

«پادشاه روم لباسی از ابریشم به پیامبر هدیه داد. حضرت آن را پوشید آنگاه آن را بری جعفر (بن ابی‌طالب) فرستاد. او هم آن را پوشید و خدمت رسول خدا رسید. حضرت فرمود: من آن را ندادم که بپوشی. گفت: پس چه کنم؟ فرمود: آن را بری برادرت نجاشی بفرست»^(۱).

ما در اینجا متعرض روایاتی که در آن از پوشیدن لباس حریر نهی شده

- ۱- الف: صحیح بخاری،، ج ۷، ص ۱۸۶، کتاب اللباس، باب القبا و فرّوج حریر.
- ب: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۴۴ و ۱۶۴۶، کتاب اللباس و الزّینة، آخر باب ۲.
- ج: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۹۰، کتاب اللباس، باب ۳.
- د: سنن ابی داود، ج ۴، ص ۴۸، کتاب اللباس، باب من کرهه.
- ه: سنن نسائی، ج ۸، ص ۲۱۰، کتاب الزّینة، باب لبس الدّیاج المنسوج بالذّهب.

(۸۷)

نمی‌شویم. فقط می‌خواهیم خوانندگان محترم را به دو نکته توجه دهیم:

- ۱- آیا معقول است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم لباس ابریشمی بپوشد با آنکه می‌داند که به زودی آن را حرام خواهد نمود؟ چگونه می‌شود خود آن را بپوشد و در آن نماز بخواند ولی بری امتش جایز نداند؟ با توجه به اینکه این از اختصاصات آن حضرت هم نبود^(۱).
 - ۲- آیا معقول است که آن حضرت لباسی بپوشد (حریر یا غیر حریر) که حسرت داشتن آن در دل پیروانش بماند؟ آیا چنین پیامبری می‌تواند الگویی ساده زیستی و عدم توجه به دنیا باشد؟ آیا اینگونه روایات جهت توجیه کارهی معاویه نیست که لباس حریر می‌پوشید؟ و ما به خواست خدا در بحث مربوط به او از همین صحاح متعرض آن خواهیم شد.
- غیر از اینها روایات دیگری از صاحبان صحاح نقل شده که حضرتش لباسی حریر بری امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرستد، آن حضرت نیز آن را می‌پوشد و چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می‌بیند در غضب می‌شود...
- اگر پوشیدن آن بری کسی که نمی‌داند حرام است عامل غضب است، چه فرقی است بین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یکی از پیروانش؟^(۲)

۴- انگشتر طلا:

«رسول خدا انگشتری از طلا در دست کرد. مردم نیز چنین کردند و چون کار مردم را دید آن را انداخت و گفت: من دیگر آن را نمی‌پوشم. سپس

- ۱- از قبیل جایز بودن ازدواج با بیش از ۴ زن.
- ۲- بحث تفصیلی آن را در کتاب «اهل بیت علیهم‌السلام در صحاح» بخوانید. ان شاء الله.

(۸۸)

انگشتري از نقره در دست نمود و آن انگشتر بعد از آن حضرت در دست ابوبکر و سپس در دست عمر و آنگاه در دست عثمان بود و او در کنار چاه «آریس» از دستش در آورد و با آن بازی می‌کرد که در چاه افتاد و هر چه کردند آن را نیافتند».

«رسول خدا چون خواستند که به قیصر روم و پادشاه ایران و به نجاشی نامه بنویسند به او گفتند که نامه اگر مهر کرده نباشد آن را نمی‌خوانند. لذا انگشتري از نقره تهیه کردند که در آن نوشته بود: «محمد رسول الله» - در سه سطر - «محمد» در يك سطر و «رسول» در سطر دوم و «الله» در سطر سوم».

«رسول خدا انگشتري از طلا یا نقره در انگشت کرد که در آن این کلمه نقش شده بود: «محمد رسول الله» مردم هم چنین کردند. چون پیامبر در دست مردم آن را دید، انگشتر خود را انداخت و انگشتري دیگر از نقره انتخاب کرد»...

«پیامبر فقط يك روز انگشتري از نقره در دست کرد مردم نیز چنین کردند. حضرت آن را انداخت. مردم نیز انداختند».

در بعض روایات سنن نسائی آمده است که رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم علت دورانداختن انگشتر طلا را چنین بیان فرمود:

«شغلني هذا عنكم منذ اليوم اليه نظرة و اليكم نظرة.» ثم القاه».

خلاصه ترجمه با توضیحي که سندی در شرح آن گفته این است:

پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم نگاهی به انگشتر می‌کرد و نگاهی به مردم و انگشتري آنچنان حضرت را به خود مشغول کرده بود که حواسش به مردم نبود! (مرحبا به

(۸۹)

این پیامبر!

«عمر به صُهب گفتم: چرا انگشتر طلا در دست کردی؟ گفتم بهتر از تو آن را در دستم دید و اشکال نکرد. گفتم: چه کسی؟ گفتم: رسول خدا»

نسائی در یکی از روایاتش می‌نویسد:

«... و آن انگشتر شش سال در دست عثمان بود و چون نامه‌ها زیاد شد آن را به مردی از انصار داد. او آن را در دست می‌کرد تا سر چاهی که متعلق به عثمان بود رفت و آن انگشتر در چاه افتاد و نتوانستند آن را بیابند. عثمان دستور داد انگشتر دیگری مثل آن بسازند و در آن این کلمه را نقش کردند: «محمد رسول الله»^(۱)».

تقاضی ما از خوانندگان این است که یکبار دیگر روایات فوق را که اکثر آنها از صحیحین و سنن نسائی می‌باشد بخوانند و خود قضاوت کنند که چگونه صاحبان صحاح روایات متناقض و متضاد

را به عنوان روایات صحیح به عوام و حتی به علما قالب می‌کنند و گاهی آنقدر این ضدیّت روایات، روشن است که بعضی از شارحین صریحاً اعتراف به خطی راوی

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۳-۲۰۰، کتاب اللباس، باب خواتیم الذهب و چند باب بعد ؛
و ج ۸، ص ۱۶۵، کتاب الایمان و النذور، باب من حلف علی الشیء و ان لم یحلف ؛ و ج ۹، ص
۱۱۹، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة، باب الاقتداء بافعال النبی.

ب: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۵-۵۷، کتاب اللباس و الزینة بابھی ۱۱-۱۴.

ج: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۰۰، کتاب اللباس، باب ما جاء فی لبس الخاتم فی الیمین.

د: سنن نسائی، ج ۸، ص ۱۷۳ به بعد، کتاب الزینة بابھی ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲.

(۹۰)

می‌کنند. مثلاً گفته‌اند که «انگشتی که حضرت از دستش انداخت از طلا بود پس آن روایتی که می‌گوید از نقره بود صحیح نیست».

ببینید که چگونه نسائی بری تنزیه عثمان از خطایی که کرد و سر چاه با انگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بازی کرد روایتی بر خلاف آنچه که در صحیحین آمده نقل می‌کند که این عثمان نبود که با انگشت بازی کرد بلکه مردی از انصار بود!

او خواست ساحت عثمان را از این عیب بپوشاند گرفتار عیب دیگرش نمود، و آن اینکه انگشتی که به عنوان مهر خلیفه استفاده می‌شود در دست شخص دیگر چه می‌کند؟ آنهم کسی که لیاقت حفظ آن را ندارد!

بنگرید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را چگونه انسانی معرفی می‌کنند که انگشت طلا او را به خود مشغول کرده و به مردم بی‌توجه بود! آنهم انگشتی که همه مردم مشابه آن را در دست داشتند.

روایت صهیب را با روایات حرمت خاتم طلا مقایسه کنید.

روایتی که می‌گوید ابتدای انگشت در دست کردن مربوط به نامه نوشتن به سلاطین ایران و روم بوده و آن نیز از نقره بود که بر آن کلمه «محمد رسول الله» نقش شده بود و روایتی که می‌گوید اولین انگشت از طلا بوده و در آن همان کلمه نقش شده بود چگونه توجیه می‌شود؟

با این روایت چه می‌کنید که راوی می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در ابتدا انگشتی از طلا یا نقره در دست کرد و چون مردم چنین کردند آن را انداخت و انگشت نقره درست کرد!؟

چرا با توجه به ذیل روایت، صدر روایت را اصلاح نمی‌کنند؟ و کلمه «یا

نقره» را حذف نمی‌کنند؟

چیزی که باعث تعجب است این است که - بنا به نقل صحاح - انگشتی طلا فقط يك روز در دست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود چگونه اصحاب در همین فاصله توانستند انگشتی طلا بری خود تهیه کنند!؟

مبحث دهم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و لهُو!

یکی از خصوصیات دین مبین اسلام، پرهیز دادن مسلمانان از کارهی بیهوده و واداشتن آنها به اعمال پسندیده است و لذا از هر چه که انسان را به دنیا مشغول کرده و از یاد خدا باز می‌دارد نهی کرده است و آن را یا حرام نموده و یا لاقبل امری غیر صحیح دانسته است. در قرآن مجید، آنجا که صفات مؤمنین را بر می‌شمرد، آمده است:

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (مؤمنون ۳) یعنی مؤمنان کسانی هستند که از لغو و کارهی بیهوده گریزانند.

- سخنی از ولتر

«ولتر» نویسنده معروف فرانسوی می‌گوید:

«دین محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) دینی است معقول و جدی و پاک و دوستدار

(۹۵)

بشریت. معقول است، زیرا هرگز به جنون شرك مبتلا نگشت و بری خدا همدست و همانند ساخت، و اصول خود را بر پایه اسراری متناقض و دور از عقل استوار نکرد^(۱). جدی است، زیرا قمار و شراب و وسایل لهو و لعب را حرام دانست و به جی آنها ۵ نوبت نماز در روز تعیین نمود. پاک است، زیرا تعداد بی‌حد و حصر زنانی را که بر بستر فرمانروایان آسیا می‌آرمیدند به زن محدود کرد. دوستدار بشریت است، زیرا زکات و کمک به هم‌نوع را از سفر حج واجب‌تر شمرد. اینها همه نشانه‌هی حقیقت اسلام است. فضیلت آسان‌گیری را نیز بر آنها بیفزایید^(۲)...»

اسلام، آنچنان مسلمانان را از غنا و ساز و آواز و لهو و لعب به دور داشته که در سنن ابن ماجه^(۳) می‌خوانیم که ابن عمر صدی طبلی شنید. انگشت در گوش کرد و خود را کنار کشید. این عمل را سه بار انجام داد. سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اینگونه عمل کرد.

مشابه روایت ابن ماجه را ابوداود نیز نقل کرده است^(۴).

مسلم در صحیح خود روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«زنگ (ظاهراً مراد، زنگی است که به گردن شتران می‌بستند و موقع

۱- منظور ولتر از این جمله، ردّ تثلیث مسیحیت است که می‌گویند خدا یکی است در عین این که سه تا است!

۲- «اسلام از نظر ولتر» نگارش دکتر جواد حدیدی ص ۱۲۷، چاپ دوم، بهمن ماه ۱۳۵۱.

۳- ج ۱، ص ۶۱۳، کتاب النکاح، باب الغناء و الدّف.

۴- ج ۴ سنن، ص ۲۸۱ و ۲۸۲، کتاب الادب، باب کراهیه الغناء و الزّم.

(۹۶)

حرکت به صدا در می‌آمد) صدی شیطان است.» و نیز فرمود:

«فرشتگان، با کاروانی که در آن سگ و زنگ باشد همراهی نخواهند کرد.»

ابوداود نیز غیر از روایات فوق، نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«با هر زنگی، شیطانی است.» و نیز از بنانه کنیز عبدالرحمن بن حیان انصاری نقل می‌کند که گفت:

«روزی عایشه نزد ما بود که کنیزی داخل شد و بر او زنگوله‌هی کوچکی آویزان بود. عایشه گفت: «او را داخل نکنید مگر آنکه آنها را باز کند.» و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می‌گفت: «فرشتگان داخل خانه‌ی که در آن زنگ باشد نمی‌شوند.»

نسائی نیز مشابه روایات فوق را در سنن خویش آورده است.

ابوداود می‌نویسد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«غناء در دل انسان نفاق می‌رویانند.»

ابن ماجه می‌نویسد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از خرید و فروش کنیزان آوازه‌خوان و نیز از کسب آنها و بهره از بهی آنها نهی فرموده است. و نیز روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«مردمی از امتم خمر را می‌نوشند با اسمی غیر اسم خودش و بر سر آنها دّف و آلات طرب نواخته می‌شود. خدا آنها را در زمین فرو می‌برد و گروهی از آنانرا به بوزینه و خوک برمی‌گرداند^(۱).»

۱- الف: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۷۲، کتاب اللباس و الزینة، باب کراهة الکتب و الجرس فی السفر.

ب: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۷۳۳، کتاب التجارات، باب ما لا یحلّ بیعه؛ و نیز در ص ۱۳۳۳، کتاب الفتن، باب العقوبات.

ج: سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۵، کتاب الجهاد، باب فی تعلیق الاجراس و ج ۴ ص ۹۱ و ۹۲، کتاب الخاتم باب ما جاء فی الجلال؛ و نیز در ص ۲۸۲، کتاب الادب، باب کراهیة الغناء و الزمر.

د: سنن نسائی، ج ۸، ص ۱۸۹ و ۱۹۰، کتاب الزینة باب ۵۵.

(۹۷)

با همه این احوال آیا می‌توان پذیرفت پیامبری که خود از چنین مسایلی نهی کرده و عقوبت آن را فرو رفتن در زمین و یا تبدیل شدن به میمون و خوک قرار داده و یا کسب زنان آواره خوان را حرام کرده و بفرماید که غناء در قلب انسان نفاق می‌رویاند، خود شنونده آن باشد؟ پناه می‌بریم به خدا از گفتن و شنیدن چنین روایاتی که روح اسلام و پیامبر بزرگ آن صلی الله علیه و آله وسلم از آن بیزار است.

با کمال تأسف می‌بینیم که در صحاح اهل سنت چنین روایاتی نقل شده است که ما آنها را در طی ۵ قسمت بررسی می‌کنیم:

قسمت اول - در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دفّ می‌زنند و آواز می‌خوانند:

صاحبان صحاح روایتی از عایشه نقل می‌کنند که با توجه به اختلافاتی که در آنها دیده می‌شود، خلاصه مضمون آنها این است:

می‌گوید: «روز عیدي بود (که در بعض روایات فطر و در بعض دیگر ایام مني) دو دختر از دختران انصار نزد من دف می‌زدند و آواز می‌خواندند (در بعض روایات اشعار بُعث می‌خواندند^(۱)) (رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن جا بود و خود

۱- بُعث جنگهي زمان جاهلیت بین دو قبیله اوس و خزرج بود بنابراین اشعار آنها نیز]

جاهلانه بود!

(۹۸)

را پوشانده بود. ابوبکر بر من وارد شد و چون آن صحنه را مشاهده کرد آن دو را از کارشان نهی کرد و گفت: در خانه پیامبر و آواز شیطانی؟^(۱)! پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

پارچه را کنار زد و گفت: ی ابوبکر! هر قومی عیدی دارند و این عید ما است! من چون ابوبکر را غافل دیدم به آن دو اشاره کردم و رفتند.»

روایت فوق را اکثر ارباب صحاح از جمله بخاری و مسلم نوشتند. نمی‌دانیم این فضیلت ابوبکر است که نکته‌ی را توجه داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هم توجه نداشت؟ یا فضیلت عایشه است که بگویند او اهل غنا بود! یا فضیلت لایبالی گری؟!

ابن ماجه غیر از روایت فوق چند روایت دیگر نقل می‌کند که ذیلاً متعرض آنها می‌شویم:

۱- «عیاض اشعری» روز عیدی در «انبار»^(۲) بود. گفت: شما چرا به دف نمی‌زنید و غنا نمی‌خوانید؟ همانگونه که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین می‌کردند!

۲- روز عید فطر بری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دف می‌زدند و غنا می‌خواندند.

۳- پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در شهر (مدینه) عبور می‌کرد. به دخترانی که دف می‌زدند

۱- جمله ابوبکر چنین است: «أبمزمور الشَّيْطَانِ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ؟!»

۲- «انبار» نام شهری است در عراق، که قبل از آن که بغداد به عنوان پایتخت پادشاهان عباسی انتخاب شود توسط ابو العباس سفاح به عنوان مرکز خلافت برگزیده شد.

(۹۹)

و آوازه‌خوانی می‌کردند گذشت. آنان می‌گفتند: «ما دخترانی از بنی نجاریم - به به از همجواری محمد صلی الله علیه و آله وسلم»^(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: خدا می‌داند که من شما را دوست دارم!

۴- یکی از بستگان عایشه ازدواج کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت: آیا عروس را بردید؟ گفتند: آری. فرمود: آیا کسی را با او فرستادید که آواز بخواند^(۲)؟...

سؤال مهمی که در این جا مطرح است این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که به آن دختران آوازه‌خوان فرمود من شما را دوست دارم، از آنها جز آوازه‌خوانی چه دیده بود؟ با توجه به این که دف زدن و غناء عملی شیطانی است و شکی نیست که گناهکار محبوب خدا نیست، چگونه است که محبوب رسول او است؟ اگر این روایت صحیح باشد باید گفت که

۱- «نحن جوار من بنی النَّجَّارِ یا حبِّذا محمد من جار»

۲- الف: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۰ و ۲۱ و ۲۹، کتاب الجمعة، باب في العیدین، بابھی: «الحراب و الدرق يوم العيد» و «اذا فاته العيد یصلی رکعتین» و «سنّة العیدین لاهل الاسلام»؛ و ج ۴، ص ۴۷، باب فضل الجهاد و السیر، باب الدرق؛ و ص ۲۲۵، کتاب بدء الخلق، باب قصة الحبش و قول النبیا بنی ارفدة؛ و ج ۵، ص ۸۶، باب هجرة النبي و اصحابه الي المدينة.

ب: صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۰۷-۶۰۹، کتاب صلاة العیدین، باب الرخصة في اللّعب الذي لا معصية فيه في ايام العيد.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۱۳، کتاب اقامة الصلاة و السنّة فيها، باب ما جاء في التقلیس يوم العيد و نیز رجوع شود به شمارههي ۱۸۹۸ الي ۱۹۰۰.

د: سنن نسائي، ج ۳، ص ۱۹۱، کتاب صلاة العیدین، باب ضرب الدفّ يوم العيد؛ و نیز ص ۱۹۳، همان کتاب، باب ۳۶.

(۱۰۰)

دوستیهي پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم - العیاذ بالله - روی هوی نفس است! بنابراین همه تعریفهایی که از آن حضرت درباره افراد مختلف نقل شده بی ارزش خواهد بود. آیا می شود چنین اعتقادی پیدا کرد یا باید از این گونه روایات به خدا پناه برد؟

قسمت دوم - زنی نذر می کند که دفّ بزند و تغنی کند!

ابو داود می نویسد زنی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت: یا رسول الله! من نذر کردم که بر سرت دف بزدم. فرمود به نذرت وفا کن!

ترمذی آن را مفصل تر نقل می کند. او می نویسد:

«رسول خدا بری جنگی بیرون رفت، چون برگشت دختری سیاه پوست آمد و گفت: یا رسول الله! من نذر کردم که اگر خدا ترا صالح (شاید مراد سالم است نه صالح) برگرداند در مقابل تو دف بزدم و آواز بخوانم. فرمود: اگر نذر کردی بزنی و الا خیر. او شروع به زدن کرد. ابوبکر آمد و او همچنان می زد. (این جا بر خلاف منزل عایشه نگفت که در حضور رسول خدا و گناه؟!) علی (علیه السلام) آمد و او می زد. عثمان آمد او می زد. سپس عمر آمد: او دف را زیر پایش گذاشت و روی آن نشست. پیامبر فرمود: ی عمر! همانا شیطان از تو می ترسد. من نشسته بودم او می زد. ابوبکر آمد او می زد. علی آمد او می زد. عثمان آمد او می زد. چون تو آمدی دف را انداخت^(۱)».

۱- الف: سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۳۷، کتاب الايمان و النذور، باب ما یؤمر به من الوفاء بالنذر.

ب: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۸۰، کتاب المناقب، باب ۱۸ (که در مناقب عمر است).

نمی‌دانیم به این گونه روایات و روایان آنها بخندیم یا گریه کنیم! اینان از يك طرف مقام ابوبکر را از عمر بالاتر می‌دانند و از طرفی مقام عمر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم! کدام مسلمان می‌تواند باور کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تماشاگر گناه بود و شیطان از حضرتش ترسی نداشت ولی از عمر می‌ترسید و او اهل گناه نبود؟

آقی ترمذی که حدیث فوق را حسن و صحیح می‌داند، آیا اندیشیده است که معنی روایت فوق چیست؟ مگر خود در ج ۴ سنن ص ۸۷ کتاب النذور و الایمان، روایت نکرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «لا نذر فی معصیة» که نمی‌شود بری گناه نذر کرد؟

و مگر خود اقرار نکرد که مجلس فوق مجلسی شیطانی بوده است؟ چه شده که وقتی خواست از عمر تعریف کند همه چیز را فراموش کرد، حتی مقام نبوت را؟

اگر دف زدن و آواز خواندن مورد قبول شیطان است، چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به دخترانی که کار شیطانی می‌کردند فرمود من شما را دوست دارم؟

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مشوق شیطانیان است؟ العیاذبالله و استغفرالله.

قسمت سوم - جواز لهو در مجلس عروسی بلکه امر به آن:

بخاری از قول عایشه نقل می‌کند که: «زنی را به عقد مردی از انصار در آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آیا با شما لهو نیست؟ انصار که از لهو خوششان

می‌آید!»

نسائی می‌نویسد: «عامر بن سعد می‌گوید که وارد بر قُرظة بن کعب و ابو مسعود انصاری که در مجلس عروسی بودند شدم در آن جا دختران آواز می‌خواندند. گفتم: شما از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و از اهل بدرید، چطور نزد شما این گونه کارها می‌شود؟ گفت: (لابد یکی از آنها) اگر خواستی بنشین و با ما گوش بده و اگر خواستی برو که لهو در عروسی بری ما آزاد است^(۱)».

حدیث اول از عایشه است که چون خود اهل غنا بود قابل اعتنا نیست و حدیث دوم نیز از کسی است که خود در مجلسی آن گونه شرکت داشت و باید کار خود را توجیه کند، علاوه بر آن که آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نسبت نداد بلکه گفت: بری ما آزاد است! حال، چه کسی آن را آزاد کرد...؟!

ضمناً از این حدیث بر می‌آید که اصحاب بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به چه انحرافهایی دچار شده و چگونه از هواهی نفسانی پیروی می‌کردند. آنان آن چنان از اسلام

فاصله گرفتند که به قول انس بن مالك: «هیچ يك از آن چه که در زمان رسول الله صلي الله عليه و آله وسلم بود، وجود ندارد مگر نماز که آن را هم ضایع کردند»^(۳).

آری، این است نتیجه زیر پا گذاشتن سفارش پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم در مورد لزوم

۱- الف: صحيح بخاري، ج ۷، ص ۲۸، كتاب النكاح، باب النسوة اللاتي يهدين المرأة الي زوجها.

ب: سنن نسائي، ج ۶، ص ۱۳۴، كتاب النكاح، باب ۸۰.

۲- صحيح بخاري، ج ۱، ص ۱۴۱، كتاب الصلاة، باب تضييع الصلاة عن وقتها.

(۱۰۳)

پیروي از اهل بیت علیهم السلام.

قسمت چهارم - بردن عایشه به تماشای مطربها:

این هم از روایاتی است که هر مسلمان غیرتمندی از شنیدن آن ناراحت می شود.

نوشته اند که:

«روزي عده‌ي از اهالي حبشه در مسجد رسول خدامشغول لهو و لعب و رقص بودند. رسول خدا عایشه را بری تماشای آنها برده و آنان را تشویق به آن کار می کند و آن قدر بودند. تا عایشه سیر شد»^(۱)!

بخاری می نویسد که در این هنگام عمر آمد و آنها را نهی کرد. پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم فرمود: آنها را به حال خود بگذار.

بخاری و مسلم و نسائی نوشته اند که عمر با سنگریزه آنها را هدف قرار داد که پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم او را نهی کرد. بعضی شارحین در توجیه آن گفته اند که شاید

۱- الف: صحيح بخاري، ج ۱، ص ۱۲۳، كتاب الصلاة، باب اصحاب الحراب في المسجد؛ و ج ۲، ص ۲۰ و ۲۹، كتاب الجمعة، باب في العيدين و التّجمل فيه، بابهي: «الحراب و الدّرق يوم العيد» و «إذا فاته العيد يصلّي ركعتين.»؛ و ج ۴، ص ۴۷، باب فضل الجهاد و السير،]

باب الدّرق؛ و ص ۲۲۵، كتاب بدء الخلق، باب قصّة الحبش و قول النبي يا بني ارفدة؛ و ج ۷، ص ۳۶، كتاب النكاح، باب حسن المعاشرة مع الاهل؛ و ص ۴۹ همان كتاب، باب نظر المرأة الي الحبش ونحوهم من غير ربيّة.

ب: صحيح مسلم، ج ۲، ص ۶۱۰-۶۰۸، كتاب صلاة العيدين، باب ۴.

ج: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۸۰، کتاب المناقب، باب ۱۸ (که در مناقب عمر است).

د: سنن نسائی، ج ۳، ص ۱۹۲، کتاب صلاة العیدین، بابھی ۳۴ و ۳۵.

(۱۰۴)

این جریان قبل از بلوغ عایشه بوده است. در جواب آن باید گفت که یکی از راویان حدیث ابوهزیره است. او در سال هفتم هجری اسلام آورده بود و لذا باید گفت حد اقل سن عایشه ۱۵ سال بوده است. مگر آن که بگوییم که او تا آن زمان به سن بلوغ نرسیده بود!

ممکن است گفته شود که آمدن عمر و حمله به طرف آنها در واقعه دیگری بوده است.

در جواب آن می‌گوییم: اولاً چه فرقی می‌کند، وقتی عملی از نظر عمر زشت، و از نظر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم - بنا به نقل صحاح - مباح بود، چه يك واقعه باشد چه وقایع متعدد.

ثانیا بخاری در یکی از روایاتش آن را در ضمن يك واقعه نقل کرده است.

ثالثا ترمذی مشروح‌تر آن را از قول عایشه چنین نقل می‌کند:

...وقتی عمر آمد، مردم از اطراف آنها پراکنده شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من می‌بینم که شیاطین انس و جن از عمر فرار می‌کنند. عایشه می‌گوید من نیز مراجعت کردم.

به آقی ترمذی باید گفت:

اولاً این که نوشتی شیاطین جن و انس فرار کردند آن گاه از قول عایشه نوشتی که گفت منم مراجعت کردم، آیا فهمیدی معنی آن چیست؟

آقی ترمذی! معنی آن این است که عایشه هم یا جزء شیاطین انس بود یا از شیاطین جن!

ثانیا چگونه شیاطین انس و جن از عمر فرار کردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

(۱۰۵)

نگریختند؟ مگر عمر قبل از اسلام آوردنش بت پرست نبود؟ چه شد که شیطان قبل از اسلامش از او نمی‌گریخت و بعد از اسلام - به قول شما - از او فرار می‌کرد. مگر نه به خاطر اسلامش و پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده است؟ چه شد که شیطان از يك مسلمان می‌گریزد و از شارع آن و واسطه بین خدا و خلق نمی‌گریزد؟

ثالثا چگونه به خود جرأت می‌دهید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در مجلسی حاضر کنید که در آن شیاطین انس و جن حضور دارند؟

نمی‌دانیم این روایتها در فضیلت عایشه است که بگویند او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن قدر عزیز بود که آن حضرت به خاطر او در چنان مجلسی حضور می‌یافت، یا در فضیلت عمر است؟ چرا بری عظمت بخشیدن به عایشه او را در ردیف شیاطین ذکر کرده و بری عظمت بخشیدن به عمر، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را حاضر در مجلس شیاطین می‌کنید؟

کدام عاقل می‌پذیرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم زنش را پشت سر خویش قرار داده و با هم به تماشای مجلس رقص و پایکوبی بایستند؟ آیا علمی اهل سنت حاضرند که این نسبت را به خودشان بپذیرند؟ آیا از مجموع این روایات که نوعاً عایشه راوی آنها است، بر نمی‌آید که او خود اهل لهو و لعب بود؟ همان طور که در بعضی از همین روایات بدان تصریح شده است. آن گاه چگونه از کسی که به قول خودش «حریص بر لهو» بود، روایاتی که دلالت بر جواز لهو و لعب می‌کند نقل می‌کنید. مثل این که بخواهید از فعل عایشه، که در مقابل غلامی که متعلق به غیر بود وضو می‌گرفت^(۱)، استفاده

۱- سنن نسائی، ج ۱، ص ۹۳، (مشروح آن چه که صاحبان صحاح درباره عایشه نقل کرده‌اند، به خواست خدا، در نوشتاری جداگانه خواهد آمد).

(۱۰۶)

کنید که زن می‌تواند دستها را تا آرنج و موی سر را به نامحرم نشان دهد!

آیا بهتر نیست همراه به دور ریختن این گونه روایات، به ریسمانی چنگ بزیم که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم امر به آن نموده و آن تمسک به اهل بیت آن بزرگوار علیهم‌السلام می‌باشد؟ ریسمانی که هرگز پاره نمی‌شود و با قرآن همراه خواهد بود تا کنار حوض کوثر بر آن حضرت وارد شود.

مضحک‌تر از همه این که ابوبکر و عمر - که هر چه یاد گرفتند از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده است - از این گونه اعمال نفرت داشتند و حتی عمر با سنگریزه به حبشه حمله ور شد و ابوبکر آن را مزمور شیطان می‌دانست ولی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آنان را تشویق می‌کرد.

اگر گفته شود که این عمل، خداپسندانه بود و آنها نمی‌دانستند. گوئیم پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که شیاطین جن و انس از عمر فرار می‌کنند؟ معلوم می‌شود که شیطان پسندانه بود نه خدا پسندانه.

قسمت پنجم - شرکت در مجلس عروسی که خواننده زن آواز می‌خواند:

«ربیع دختر مَعُوذٌ می‌گوید: صبح روز عروسی من، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر من وارد شد. نزد من دخترانی آواز می‌خواندند و بری پدران من (و در یکی از روایات بخاری: «پدرانشان») که در بدر کشته شده بودند، ندبه^(۱) می‌کردند .

۱- «ندبه» به معنی مرثیه سرائی بری میت و نیکبختی او را یادآوری کردن می‌باشد.

(۱۰۷)

از جمله، یکی از آنان گفت:

«و فینا نبی یعلم ما فی غد» (یعنی در میان ما پیامبری است که از آینده مطلع است).
پیامبر فرمود: «این را نگویند و همان اشعار را بخوانید»^(۱).

اگر بپذیریم که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم اهل گوش کردن به آوازه خوانی دختران بود، باید گفت: وی به حال پیروان او!...

برآوردن غلامان او درخت از بیخ

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی

کشند لشگریانش هزار مرغ به سیخ

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰۵، در ضمن قصه غزوه بدر، باب بعد از باب شهود الملائكة بدرا (خود این باب عنوانی ندارد)؛ و ج ۷ ص ۲۵، کتاب النکاح، باب ضرب الدف فی النکاح و الولیمة].

ب: سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۹۹، کتاب النکاح، باب ما جاء فی اعلان النکاح.

ج: سنن ابی‌داود، ج ۴، ص ۲۸۱، کتاب الادب، باب فی النهی عن الغناء.

د: ابن ماجه در ج ۱ سنن، ص ۶۱۱، کتاب النکاح، باب الغناء و الدف، حدیث مذکور در متن را با این مقدمه می‌آورد که:

«ابوالحسین خالد مدنی می‌گوید: روز عاشورا در مدینه بودیم. دختران به دف می‌زدند و آواز می‌خواندند. وارد بر ربیع بنت معوذ شدیم. گفت: ... آن گاه همان حدیث را نقل می‌کند.

آری روز عاشورا، در مدینه، دختران به دف می‌زدند و آواز می‌خواندند! آن گاه اگر در دعاهای شیعیان آمده باشد که: «روز عاشورا را بنی امیه روز مبارکی می‌خواندند» می‌گویند اینان تعصب دارند!...

(۱۰۸)

مبحث یازدهم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از زنها خوشش می‌آمد!

قبل از آن که وارد این مبحث شویم لازم می‌دانیم این نکته را تذکر دهیم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تا سن ۲۵ سالگی - یعنی در غرور جوانی - کاملاً به پاک‌ی زندگی کرد و نزد همه به امانت و صداقت شهرت داشت، او - به اقرار دوست و دشمن - هرگز به هیچ عمل زشتی که در میان اعراب جاهلی رواج داشت، آلوده نگشت. در ۲۵ سالگی با زنی که ۱۵ سال از خودش مسن‌تر بود، ازدواج کرد و تا سن ۵۳ سالگی با همان زن - حضرت خدیجه علیها السلام - که در آن وقت ۶۸ ساله بود، زندگی کرد. این امر بیانگر این است که حضرتش هرگز دنبال مسائل شهوانی نبود.

البته این موضوع بری هر مسلمانی بلکه بری هر کس که اندک اطلاعی از سیره آن بزرگوار داشته باشد، واضح است. اما در صحاح سته اهل سنت به روایاتی بر می‌خوریم که خلاف مطالب فوق الذکر می‌باشد و لذا خواستیم که توجه خوانندگان محترم را ابتداءً به این مطالب جلب کنیم تا خدی نکرده، انسانی ضعیف‌الایمان با دیدن آن روایات، تصور نکنند که این‌ها حق است و بدانند که از این گونه روایات غیر صحیح، در صحاح اهل سنت، فراوان دیده می‌شود.

آنان این گونه نسبتها را بری خودشان و مخصوصاً بزرگان علما یا عارفانشان نمی‌پسندند و دامانشان را از این تهمت‌ها پاک می‌دانند. ولی چه کنیم که با کمال تأسف، در صحیح‌ترین کتاب‌های روایی خویش بی‌پایه و

(۱۱۲)

اساسترین روایت، آن هم درباره شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وجود دارد که تطهیر این کتابها از این گونه روایات، یکی از واجب‌ترین کارها به نظر می‌رسد.

اگر خوانندگان محترم کتاب «خدا در صحاح» را مطالعه فرموده باشند، بهتر و بیشتر به جعلی بودن بسیاری از روایات صحاح پی برده و نیز برایشان روشن شده است که وقتی صاحبان آن کتابها بری خدا چهره‌ی انسانی ساخته باشند، به رسول او بیشتر ستم روا خواهند داشت.

ما این مبحث را در ضمن ۲ بخش بررسی می‌کنیم:

بخش اول - پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از صفیه خوشش آمد و...

«انس می‌گوید که در غزوه خیبر، یکی از کسانی که اسیر شد، صفیه، دختر حی بن اخطب، بود. او تازه شوهر کرده بود و شوهرش نیز به قتل رسید. وقتی غنائم را تقسیم کردند، صفیه سهم دحیه کلبی^(۱) شد. عده‌ی نزد رسول خداریفته و گفتند که او زنی زیبا و دختر رئیس قوم است. پیامبر چون او را دید از دحیه او را پس گرفت و پس از آزاد کردنش او را به عقد خود در آورد^(۲)».

۱- دحیه کلبی - چنان چه نوشته‌اند - زیباترین مرد عرب بود و هرگاه جبرئیل خدمت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می‌رسید به صورت دحیه ظاهر می‌شد و اگر کسی در آن حال، از کنار آن حضرت عبور می‌کرد می‌پنداشت که دحیه نزد آن حضرت است.

۲- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۴، کتاب الصلاة، باب ما یذکر فی الفخذ؛ و ج ۴، ص ۴۳، باب فضل الجهاد و السیر، باب من غزا بصبی للخدمة.

ب: صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۷-۱۰۴۴، کتاب النکاح، باب فضیلة اعتاقه امة ثم یتزوجها.

ج: سنن ابی‌داود، ج ۳، ص ۳-۱۵۲، کتاب الخراج و الامارة و الفیء، باب ما جاء فی سهم الصفی

د: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۹، کتاب النکاح، باب الرجل یعتق امة ثم

یتزوجها؛ و ج ۲ ص ۷۶۳، کتاب التّجارات، باب الحیوان بالحویوان متفاضلاً یدأ بید.

ابن ماجه روایت فوق را در هر دو جا به طور خلاصه نوشته است.

(۱۱۳)

آیا هیچ کس می‌تواند بپذیرد پیامبری که در جوانی با زنی از خودش مسن‌تر زندگی کرده و حال نیز داری چند زن می‌باشد و سن او نیز به ۶۰ رسیده است، به خاطر زیبایی زنی، او را از یکی از اصحاب پس بگیرد؟!

نمی‌گوییم که صفیه یکی از زنه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نبود، اما به خاطر چه موضوعی، نمی‌دانیم. قطعاً حکمتی در آن بود. چنان چه سایر ازدواج‌هی آن حضرت - که به اذن خدا می‌توانست استثناءً با هر چند زنی که می‌خواست ازدواج کند و محدود به ۴ زن نبود - که در مدینه صورت گرفت، به خاطر مسائل مختلف بود^(۱).

حضرتش تحت اشراف خدی عزوجل بود. هرگز کاری که خلاف

۱- یکی از حکمت‌هایی که اهل سیره نقل کردند این بود که رسم قبایلی عرب چنین بود که از داماد خود - و لو از قبیله دیگر باشد - مانند یکی از افراد قبیله خود، حمایت می‌کردند و آن حضرت با این ازدواج‌ها در حقیقت بری مسلمانان - و نه بری شخص خود - حامی و یاور می‌جست. ما به خواست خدا، در جی خود به این نکته تذکر خواهیم داد که همسران آن حضرت تا چه اندازه او را آزار می‌دادند به طوری که حضرتش یک بار به مدت یک ماه از آنان قهر کرده بود و بنا به نقل صحاح، وقتی که پس از ۲۹ روز برگشت عایشه به او گفت: تو که گفتی یک ماه، هنوز یک ماه نشد...!

(۱۱۴)

رضي او بود انجام نداده و هيچ گاه تابع هواهي نفساني و شهوات زودگذر نبوده است.

آن چه که ما آن را انکار مي‌کنيم قول «انس بن مالك» - راوي منحصر به فرد روايت مذکور - است که آن حضرت به خاطر زيبايي صفيه، او را از دحيه پس گرفت...!

بخش دوم - خدمتگذاري عروس!

«سهل بن سعد روايت کرده است که ابو اسيد ساعدي پيامبر را به مجلس عروسي خود دعوت کرد. خدمتکار آن مجلس زن او يعني عروس مجلس بود، و هم او از آن حضرت و از ساير مدعويين پذيرايي مي‌کرد^(۱)» (!)

حال چرا مؤمنين از اهل سنت حاضر نمي‌شوند که همسر آنها هنگامي که عروس است در ميان مردان رفته و از آنها پذيرايي کند! لابد صحيح بخاري را صحيح نمي‌دانند! و چرا رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم - حتي آن زمان که آيه حجاب نازل نشده بود - به زنش اجازه نداد آن گاه که عروس است برود و از مردان پذيرايي کند؟! چطور شد اين را از ديگري مي‌پسندد و از خودش دور

۱- الف: صحيح بخاري، ج ۷، ص ۳۲ و ۳۳، كتاب النكاح، باب حق اجابة الوليمة و الدعوة...، و باب قيام المرأة علي الرجال في العرس و خدمتهم بالنفس و باب بعد از آن؛ و نیز ص ۱۳۸ و ۱۳۹، كتاب الاشرية، باب الانتباز في الاوعية و التور، و باب نقيع التمر ما لم يسکر؛ و ج ۸، ص ۱۷۴، كتاب الايمان و النذور، باب ان حلف ان لا يشرب نبیذا...

ب: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۱۶، كتاب النكاح، باب الوليمة.

(۱۱۵)

مي‌کند؟

ما از اين نسبتها به خدا و رسول گراميش پناه مي‌بريم و از حضرتش و نیز از خدي عزوجل به خاطر نوشتن اين سطور طلب عفو مي‌نماييم. اللهم غفرا.

بخش سوم - برخورد با زناني که از مجلس عروسي برگشته بودند:

«انس مي‌گويد: رسول خدا زنان و کودکانی را که از مجلس عروسي بر مي‌گشتند مشاهده کرد. ايستاد و خطاب به آنها گفت: «انتم من احب الناس الي»^(۱) «يعني شما از محبوبترين مردم نزد من مي‌باشيد.) مسلم مي‌نويسد که پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم آن را دو بار گفت!

خوشا به حال زنان و کودکانی که به مجلس عروسي مي‌روند!

قضاوت با خوانندگان.

بخش چهارم - خلوت با يك زن!

این جا بین روایت بخاری و مسلم اندکی اختلاف در ضمیر جمع است که ما آن را از صحیح بخاری نقل می‌کنیم چه آن که اهل سنت آن را از هر کتابی معتبرتر می‌دانند و در ضمن به پاره‌ی از اختلافات توجه می‌دهیم:

«انس می‌گوید: رسول خدا با زنی از انصار خلوت کرد و به او گفت: به خدا قسم (و بنا به نقل مسلم: «قسم به آن که جانم در دست اوست») شما زنها محبوبترین مردم نزد من می‌باشید (و به نقل مسلم آن را سه بار

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۷، ص ۳۲، کتاب النکاح، باب ذهاب النساء و الصبیان الی العرس.

ب: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۴۸، کتاب فضائل الصحابه، باب ۴۳.

(۱۱۶)

تکرار کرد^(۱)».)

ما که نفهمیدیم انس در آن خلوت چه می‌کرد؟! و نیز پیامبر که خود از خلوت کردن با زنها نهی کرد،^(۲) چرا خود این عمل را انجام داد؟

تعجب است از انس با این حافظه‌اش که خلوتها و غیر خلوتهای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را با زنها به یاد دارد، چگونه است که حدیث غدیر را فراموش می‌کند که در میان جمعی ۱۲۰ هزار نفره مطرح شده بود!

ابن ابی‌الحدید معتزلی در ج ۴ شرح نهج البلاغه ص ۷۴ می‌نویسد:

«جماعتی از شیوخ بغدادی ما گفتند که عده‌ی از صحابه و تابعین و محدثین از علی علیه‌السلام منحرف بودند و از او بدگویی می‌کردند. بعضی از آنان مناقب او را کتمان کرده و به خاطر دنیا و ترجیح آن بر آخرت، دشمنانش را کمک می‌نمودند. از جمله آنها انس بن مالک بوده است.

روزی علی علیه‌السلام در حیاط دارالاماره (یا حیاط مسجد کوفه) مردم را قسم داد که چه کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده است که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه». دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند^(۳). انس بن مالک هم در

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۷، ص ۴۸، کتاب النکاح، باب ما یجوز ان یخلو الرجل بالمرأة عند الناس.

ب: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۴۹، کتاب فضائل الصحابه، باب ۴۳.

۲- صحیح بخاری، همان، باب لا یخلونّ رجل بامرأة... ..

۳- احمد حنبل در مسند خویش، ج ۷، ص ۸۲، عده گواهان را ۳۰ نفر و به قولی «مردم زیادی» می‌داند (و در بعض روایات ۳۰ نفر و...). علامه امینی (ره) اسامی ۲۴ نفر از آنان را در ج ۱ الغدير، ص ۵-۱۸۴ آورده است.

(۱۱۷)

میان حاضرین بود ولی برخواست و شهادت نداد. علی علیه‌السلام به او فرمود: تو چرا شهادت ندادی؟ تو که آن روز حاضر بودی! گفت: یا امیرالمؤمنین! پیر شدم و فراموش کردم^(۱). فرمود: خدایا! اگر او دروغ می‌گوید سفیدی (پیسی) او را بگیرد که عمامه نتواند او را بپوشاند.

طلحة بن عُمیر می‌گوید: به خدا قسم او را دیدم که به همان مرض مبتلا شده بود.

عثمان بن مطرف روایت می‌کند که مردی در آخر عمر انس بن مالک از او درباره علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) پرسید گفت: من بعد از آن روز قسم خوردم که اگر درباره علی (علیه‌السلام) حدیثی از من بپرسند آن را کتمان نکنم. به خدا قسم از پیامبرتان شنیدم که فرمود: «او در قیامت رئیس پرهیزگاران است»^(۲).

۱- سنّ او در آن زمان حدود ۶۵ سال بود. چگونه ادّعی پیری و فراموشی می‌کرد خدا می‌داند!

۲- ر.ک «علی علیه‌السلام از دیدگاه ابن ابی‌الحدید معتزلی ص ۷-۲۸۶».

متن عربی روایت و گفته انس چنین است: «ذاك رأس المتّقين يوم القيامة» سمعته و الله من نبيكم.

مبحث دوازدهم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آن چه که دستور می‌دهد عمل نمی‌کند:

در این مبحث نیز ۱۰ مورد از آن چه را که صاحبان صحاح درباره عنوان فوق نوشته‌اند می‌آوریم، که گر چه همه آنها از محرمات نیست ولی چیزی است که روی آن، نهی رفته است. و حداقل مکروه است و قطعاً هر عمل زشتی را که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مردم را از آن بازداشته است، خود اول کسی است که از آن پرهیز می‌نماید و لذا ما نمی‌توانیم بپذیریم که آن حضرت از عملی نهی فرموده ولی خود به آن عمل می‌کند. موارد ده گانه چنین است:

مورد اول - تخطّی رقاب مردم، ایذاء به آنها است:

در این مورد ما نیاز به روایت نداریم. اگر کسی خواست از میان جمعیتی عبور کند عرفاً و عقلاً باید طوری بگذرد که باعث اذیت کسی نشود و این که گفته شد «تخطی رقاب» یعنی پا روی گردن مردم گذاشتن، یعنی طوری

(۱۲۱)

جمعیت را بشکافد و برود که گویی پا روی گردن آنان می‌گذارد و این اصطلاح، آن جا به کار می‌رود که مردم نشسته باشند (مانند صف جماعت پس از اتمام نماز) و یکی بخواهد با سرعت و بدون ملاحظه از لایلی آنها عبور کند. این عمل، علاوه بر آن که هم عقل و هم عرف آن را ناپسند می‌داند، شارع مقدس هم از آن نهی فرموده است:

«رسول خدایکی را دید که گویی از روی گردن مردم عبور می‌کند. فرمود: بنشین که مردم را اذیت کردی.»

«پیامبر فرمود: کسی که تخطی رقاب مردم کند، پلی بری رسیدن به جهنم بری خویش انتخاب کرده است»^(۱).

حال نظری دیگر به صحاح می‌افکنیم و عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در این زمینه مشاهده می‌کنیم:

«رسول خدا بعد از نماز عصر، تخطی رقاب مردم کرده وارد حجره یکی از زنهایش شد. مردم وحشت زده، از سرعت آن حضرت تعجب کردند. چون برگشت فرمود: گوئیا از سرعت من تعجب کردید. در منزل اندکی طلا داشتم و در نماز یادم آمد، و چون خوش نداشتم که شب تا صبح در منزل بماند، رفتم و دستور دادم آن را تقسیم کنند»^(۲).

۱- الف: سنن ابن‌ماجه، ج ۱ ص ۳۵۴، کتاب اقامة الصلاة و السنه فیها، باب ۸۸.

ب: سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۲۹۲، کتاب الصلاة، باب تخطی رقاب الناس يوم الجمعة.

ج: سنن نسائی، ج ۳، ص ۱۰۲، کتاب الجمعة، باب ۲۰.

۲- الف: صحیح بخاری، ج ۱ ص ۲۱۵، باب وجوب صلاة الجماعة، باب من صلي بالناس فذكر حاجة فتخطأهم.

ب: سنن نسائی، ج ۳، ص ۸۳، کتاب السهو، باب ۱۰۴.

(۱۲۲)

اشکالاتي که به این روایت وارد است بر خوانندگان محترم پوشیده نیست. زیرا:
اولاً - تخطي رقاب مردم ایذاء به آنها است.

ثانیا - هنگام نماز به فکر غیر خدا بودن از وساوس شیطان است.

ثالثاً - پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم مي‌توانست این کار را با اندکي فاصله انجام دهد یا کسی را مأمور این کار کند.

رابعاً - بین نماز عصر تا شب، فاصله زيادي بود، و عذر آن حضرت که نمی‌خواستیم شب را در منزل بماند، با این تعجیل سازگار نیست.

مورد دوم - خوردن از اطراف طعام صحیح نیست:

«عمر بن ابی سلمه مي‌گوید: من کودکی بودم که تحت کفالت رسول خدا قرار داشتم و هنگام غذا خوردن دستم به همه جی طعام دراز می‌شد (لابد و رچین می‌کرد!) پیامبر فرمود: از جلو خودت بخور^(۱)».

این از آداب غذا خوردن است، بخصوص آن که ظرف غذا مشترك باشد

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۷، ص ۸۸، کتاب الاطعمه، باب التسمیه علی الطعام و الاکل بالیمن (سه روایت)

ب: صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۵۹۹ و ۱۶۰۰ کتاب الاشریه، باب آداب الطعام و الشراب و احکامهما (دو روایت)

ج: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۸۷، کتاب الاطعمه، باب الاکل بالیمن.

د: سنن ابی‌داود، ج ۳، ص ۳۴۹، کتاب الاطعمه، باب الاکل بالیمن.

(۱۲۳)

- چنان که در سابق این گونه مرسوم بود.

با این حال می‌بینیم که صاحبان صحاح از انس بن مالک نقل می‌کنند که رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم خود چنین نمی‌کرد:

«انس می‌گوید: روزی نجاری پیامبر را بری طعامی دعوت کرد و در آن طعام کدو بود. حضرت از اطراف ظرف، کدو را می‌گرفت و می‌خورد^(۱)».

نوشته‌اند که آن نجار، غلام حضرت بود؛ و در بعض روایات آمده که او غذا را جلوی حضرتش گذاشت و خود مشغول کارش شد. حال این چه دعوتی است که صاحبخانه مهمان عزیزی را دعوت کند و غذا را جلوی او گذاشته و خود دنبال کارش برود، نمی‌دانیم! ما این روایت را

همچون بسیاری از روایات انس، نمی‌توانیم بپذیریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عملی که خلاف عقل و عرف و آداب غذا خوردن بوده و آن را خود بری کودکی نمی‌پسندد انجام داده باشد.

مورد سوم - بول و غائط، رو و پشت به قبله ممنوع:

یکی از دستوراتی که شارع مقدس به آن اهتمام می‌ورزید باز داشتن

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۷۹، کتاب البیوع، باب ذکر الخیاط؛ و ج ۷، ص ۸۹ و ۹۸ و ۱۰۱ و ۱۰۲، کتاب الاطعمه، بابی: «من تتبع حوالی القصعه» و «الثرید» و «الدباء» و «القدید».

ب: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۱۵، کتاب الاشریه، باب ۲۱.

ج: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۵۰، کتاب الاطعمه، باب ما جاء فی اکل الدباء.

د: سنن ابی‌داود، ج ۳، ص ۳۵۰، کتاب الاطعمه، باب فی اکل الدباء.

(۱۲۴)

مردم از قضی حاجت، رو و پشت به قبله می‌باشد. این حکم از نظر روایات اهل بیت علیهم‌السلام روشن بوده و علمی اعلام ایدهم الله بدان فتوا داده‌اند. در این حکم فرقی بین مکان‌های مختلف نیست یعنی خواه در بیابان باشد یا در هتل، در فضی باز باشد یا در محیط محصور. چه آن که حکمت آن، حفظ حرمت کعبه است.

فقهی اربعه اهل سنت - به استثنای ابوحنیفه - گفته‌اند که این حکم، مخصوص فضی باز است، و اگر بین انسان و کعبه دیواری یا چیزی حائل باشد مانعی ندارد^(۱).

در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» آمده است:

«تخلی رو به خورشید و ماه کراهت دارد، زیرا آن دو از نشانه‌ها و نعمتهای خدا می‌باشند و قاعده شرع اسلام، احترام به نعمتهای خدا است».

ما می‌پرسیم که احترام کعبه بیشتر است یا خورشید و ماه؟ و اگر قرار باشد یک دیوار این نهی را بر دارد، در فضی باز هم بین ما و کعبه دیوارها و شهرها و آبادیهی فراوانی وجود دارد.

صاحبان صحاح، اولاً روایات نهی را به طور مطلق می‌آورند و ثانیاً از بعضی اصحاب (ابویوب انصاری) نقل می‌کنند که در فضی محدود هم پرهیز می‌کردند و ثالثاً می‌نویسند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرهیز نمی‌کرد! حال ما روایات آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- به نقل از: «الفقه علي المذاهب الاربعة».

(۱۲۵)

«رسول خدا فرمود: هنگام قضي حاجت رو و پشت به قبله نکنید^(۱)».

در مقابل این روایت که به صورتهی مختلف و از روایت گوناگون از جمله از ابوهیریه نقل شده که می‌رساند این دستور تا اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

الف: صحیح بخاری، ج ۱ ص ۴۸، کتاب الوضوء، باب لاستقبل القبلة بغائط او بول الا عند البناء جدار او نحوه.

لازم به تذکر است که آقی بخاری در این باب فقط همین روایت را که در متن آوردیم، نقل کرده است که نه در آن روایت و نه در هیچ روایتی نیامده «مگر آنکه دیواری یا چیزی حائل باشد» و این از فقه ابن عمر است که متعرض خواهیم شد.

ب: صحیح مسلم، ج ۱ ص ۲۲۴ کتاب الطهارة، باب الاستطابة.

او همان روایت بخاری را که از ابویوب انصاری نقل شده می‌آورد و در دنباله آن می‌نویسد که ابویوب گفته است: ما وارد شام شدیم و در آنجا مستراحهایی یافتیم که رو به قبله بنا شده بود که ما خود را از آن منحرف کرده و استغفار می‌نمودیم. در پا ورقی آن، در ذیل: «مراحيض قد بنيت» آمده است که: «مراحيض جمع مرحاض است و آن اطاقی است که بری قضي حاجت انسان، اتخاذ شده است.» با این حساب آنچه که اصحاب از روایت فهمیده‌اند همان است که ابوحنیفه نیز بدان فتوی داده است که قضي حاجت رو و پشت به قبله مطلقاً حرام است، چه در بنایی باشد یا در فضی باز. ج: سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۱۱۵ و ۱۱۶، کتاب الطهارة و سننها، باب النهي عن استقبال القبلة بالغائط و البول].

د: سنن ترمذی، ج ۱ ص ۱۳ ابواب الطهارة، باب النهي عن استقبال القبلة بغائط او بول.

ه: سنن ابی‌داود ج ۱ ص ۳ کتاب الطهارة، باب كراهية استقبال القبلة عند قضاء الحاجة.

و: سنن نسائی، ج ۱ ص ۴۱ - ۳۹ کتاب الطهارة، باب هي ۲۱ - ۱۹ و ص ۵۷ - ۵۵ باب هي ۳۶ و ۳۷.

(۱۲۶)

توسط آن حضرت به مردم ابلاغ می‌شد - روایتی آمده که ابن عمر می‌گوید: من بر بام خانه حفصه رفتم. دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پشت به قبله بول می‌کند و یا نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم يك سال آخر عمرشان رو به قبله بول می‌کردند و یا ابن عمر را دیدند که مرکب خود را نگهداشت و رو به قبله بول می‌کرد. به او

گفتند: مگر این عمل نهی نشده است؟ گفت: چرا، این کار در فضی باز نهی شده و اگر بین تو و قبله چیزی باشد که ترا بیوشاند اشکال ندارد^(۱).

در بررسی این روایات باید گفت:

اولاً - آن چه که از ابن عمر نقل شده به خاطر علم و فقه او، که در جی خود - به خواست خدا - بحث خواهد شد، هرگز نمی‌تواند مورد قبول باشد. چنان چه ملاحظه فرمودید او خود عملی را انجام می‌دهد آن گاه به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نسبت می‌دهد و این شبیه نماز ۵ رکعتی خواندن علقمه است که بحث آن گذشت.

۱- روایات مذکور در متن را در کتاب‌هی زیر بجوید:

الف: صحیح بخاری، ج ۱ ص ۴۹ کتاب الوضوء، باب من تبرّز علی لبنتین؛ و ج ۲ ص ۱۰۰ باب فضل الجهاد و السیر، باب ما جاء فی بیوت ازواج النبی

ب: صحیح مسلم، ج ۱ ص ۲۲۵ کتاب الطهارة، باب ۱۷.

ج: سنن ترمذی، ج ۱ ص ۱۶، ابواب الطهارة، باب ۷].

د: سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۱۱۶ کتاب الطهارة و سننها باب ۱۸.

ه: سنن ابی‌داود، ج ۱ ص ۳۰۶ کتاب الطهارة، باب کراهیة استقبال القبلة... و باب بعد.

و: سنن نسائی، ج ۱ ص ۴۲ کتاب الطهارة، باب ۲۲.

(۱۲۷)

ثانیا - مسأله‌ی که مورد احتیاج همه مسلمین است و هر کسی در شبانه روز چند بار بدان نیاز پیدا می‌کند چگونه با يك پشت بام رفتن باید روشن شود و اگر نبود، عملی مباح همیشه حرام باقی می‌ماند؟! یا آن که حضرت تا اواخر عمر خود از عملی نهی کند و يك سال قبل از رحلتش يك نفر او را دید که در مستراح نشسته و رو به قبله است و با همین دیدار اتفاقی حرمت آن کنار رفت! اگر واقعا چنین است، چرا حضرت خود به این نکته تذکر ندادند که بین فقهی اربعه نیز اختلاف نیفتد.

ثالثا - روایات متعددی از همین صاحبان صحاح نقل شده که کسی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را هنگام قضی حاجت نمی‌دید، چه آن که او به جی دوری می‌رفت^(۱). حال چه شد که ابن عمر یا کسی دیگر او را می‌بیند آن هم رو یا پشت به قبله!

رابعا - چه شده که اهل سنت حاضر نیستند معالم دینشان را از اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام بگیرند؟ مگر آن حضرت سفارش به تمسك به آنان نموده است؟ آیا ابن عمر یا غیر او بهتر می‌دانند یا کسانی که باب مدینه علم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌باشند؟

مورد چهارم - دراز کشیدن و يك پا را روي پي ديگر انداختن ممنوع!

۱- الف: سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۱۲۰ و ۱۲۱، كتاب الطهارة و سننها، باب التباعد للبراز في الفضاء.

ب: سنن ترمذي، ج ۱ ص ۳۲ ابواب الطهارة، باب ۱۶.

ج: سنن ابوداود، ج ۱ ص ۱ كتاب الطهارة، باب التخلي عند قضاء الحاجة.

د: سنن نسائي، ج ۱ ص ۳۶ كتاب الطهارة، باب الابعاد عند ارادة الحاجة.

(۱۲۸)

«از جابر بن عبد الله انصاري نقل کردند که گفت: رسول خدا به پشت خوابیدن در حالي که يك پا روي پي ديگر باشد را نهي کرده است^(۱)».

در مقابل اين نهي، صاحبان صحاح نوشته‌اند که رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم و عمر و عثمان اين عمل را انجام مي‌دادند^(۲).

ما به صحت و سقم احاديث كاري نداريم. هدف ما نقد اين مطلب است که پيامبري که صاحبان صحاح ترسيم مي‌کنند به عملي دستور مي‌دهد و خلاف مي‌کند. يا از عملي نهي مي‌کند و خود انجام مي‌دهد. نکته قابل توجه اين که روايات دسته دوم فقط از يك نفر نقل شده و او عباد بن تميم است که از عمويش روايت مي‌کند. معلوم مي‌شود که يك نفر آن را دیده و او هم فقط به برادرزاده‌اش گفته است.

بنابراين چنين نبود که بخواهد عملاً نشان بدهد اين عمل اشکال ندارد!

از اين هم که بگذريم اگر پيوسته از عملي نهي شود و خود انجام بدهد، آيا اين يك نوع بدآموزي نيست؟ با توجه به اين که حضرتش الگوي عملي مسلمانان بود.

۱- الف: صحيح مسلم، ج ۲ ص ۱۶۶۱-۲ كتاب اللباس و الزينة، باب ۲۱.

ب: سنن ترمذي، ج ۵ ص ۸۹ كتاب الادب، باب ۲۰.] .

ج: سنن ابوداود، ج ۴ ص ۲۶۷، كتاب الادب، باب في الرجل يضع احدي رجليه علي الاخري.

۲- الف: صحيح بخاري، ج ۱ ص ۱۲۸ كتاب الصلاة، باب الاستلقاء في المسجد و مدّ الرجل.

ب: صحيح مسلم، همان، باب ۲۲.

ج: سنن ترمذي، همان، باب ۱۹.

د: سنن ابی‌داود، همان.

(۱۲۹)

مورد پنجم - ایستاده آب خوردن ممنوع!

صاحبان صحاح از راویان مختلف نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از ایستاده آب خوردن نهی کرده است^(۱).

در مقابل آن، روایت می‌کنند که علی علیه‌السلام ایستاده آب خورد و فرمود: عده‌ی از ایستاده آب خوردن اکراه دارند در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همین کاری که من کردم انجام داد. (یعنی ایستاده آب خورد.) یا از ابن عباس روایت می‌کنند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از زمزم آب خورد در حالی که ایستاده بود. گرچه در بعضی از روایات آمده است که عکرمه - غلام ابن عباس - قسم خورد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چنین نکرد. یا از کبشه انصاریه نقل می‌کنند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد بر من شد و مشکي در آن جا بود که حضرتش از آن نوشید در حالی که ایستاده بود و من محل دهان آن حضرت را بریدم و بری تبرک آن را نگه داشتم.

یا از ابن عمر روایت می‌کنند که گفت: ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایستاده آب می‌خوردیم.

یا از عایشه نقل می‌کنند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هم ایستاده آب می‌خورد و هم نشسته^(۲).

۱- الف: صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۶۰۰ و ۱۶۰۱، کتاب الاشریه، باب کراهیه الشرب قائما (۶) روایت.

ب: سنن ترمذی، ج ۴ ص ۲۶۵ و ۲۶۶ کتاب الاشریه، باب ما جاء فی النهی عن الشرب قائما.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۲ ص ۱۱۳۲ کتاب الاشریه، باب الشرب قائما.

د: سنن ابی‌داود، ج ۳ ص ۳۳۶ کتاب الاشریه، باب فی الشرب قائما.

(۱۳۰)

آیا باز هم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از چیزی نهی کردند و در عمل آن نهی را برداشتند؟ یا آن که باید گفت با توجه به روایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اصلاً نهی از ایستاده آب خوردن را باید مردود دانست.

مورد ششم - پوشیدن لباس قرمز ممنوع!

روایات نهی از پوشیدن لباس قرمز از این قرار است:

۱- راوی می‌گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از پوشیدن لباس قرمز نهی کرده است.

۲- مردی که لباس قرمز بر تن داشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سلام کرد و آن حضرت جواب او را نداد.

۳- زنی از بنی اسد می‌گوید: ما نزد زینب، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودیم و داشتیم لباسهایی را با قرمز رنگ می‌زدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد و چون آن را دید برگشت. زینب که متوجه جریان شد، لباسها را از رنگ شست. وقتی

۱- روایات باب را در این کتابها بجویید:

الف: صحیح بخاری، ج ۷ ص ۱۴۳ کتاب الاشریه، باب الشرب قائماً.

ب: صحیح مسلم، ج ۲ ص ۱۶۰۱ و ۱۶۰۲، کتاب الاشریه، باب فی الشرب من زمزم قائماً.

ج: سنن ابن ماجه، همان.

د: سنن ترمذی، همان؛ و نیز در باب بعد از آن.

ه: سنن ابی‌داود، همان.

و: سنن نسائی، ج ۲ ص ۸۱، کتاب السهو، باب ۱۰۰ و ج ۵ ص ۲۴۴ کتاب مناسک الحج، باب‌هی ۱۶۵ و ۱۶۶.

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید بعض از این روایات متعارض در يك باب نقل شده است!

(۱۳۱)

حضرت برگشت و رنگ قرمزی ندید، داخل شد^(۱).

در مقابل این روایات نقل کرده‌اند که:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خود لباس قرمز می‌پوشید و در بعض از روایات آمده که حضرت در آن نماز خواند.

۲- بر تن حسنین علیهما السلام لباس قرمز بود^(۲).

آیا باز هم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از عملی نهی کرد و در عمل آن را برداشت؟ یا اصلاً نهی نکرده بود؟ بر فرض شخصی که لباس قرمز پوشیده بود گناهی مرتکب شده

باشد، چرا جواب سلام او داده نشود؟ آیا گناه او مانند آن سه نفری بود که از جنگ طفره رفتند؟ راستی می‌توان پذیرفت که عملی به این

۱- الف: سنن ترمذی، ج ۵ ص ۱۰۷ کتاب الادب، باب ۴۵.

ب: سنن ابن ماجه، ج ۲ ص ۱۲۰۵ کتاب اللباس، باب المياثر الحمر.

ج: سنن ابی‌داود ج ۴ ص ۵۳ کتاب اللباس، باب في الحمرة.

د: سنن نسائي، ج ۸ ص ۲۰۱ کتاب الزينة، باب ۷۸.

۲- الف: صحيح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۱۸، کتاب الفضائل، باب ۲۵.

ب: سنن ابن ماجه، ج ۲ ص ۱۱۹۰ کتاب اللباس، باب لبس الاحمر للرجال.

ج: سنن ترمذی، ج ۵ ص ۱۰۹ کتاب الادب، باب ۴۷ و ص ۵۵۸، کتاب المناقب، باب ما جاء في صفة النبي

د: سنن ابی‌داود، ج ۱ ص ۱۴۳، کتاب الصلاة، باب في المؤذن يستدير في اذانه؛ و ج ۴ ص ۵۴ کتاب اللباس، باب في الرخصة في ذلك.

ه: سنن نسائي، ج ۲ ص ۸۰، کتاب القبلة، باب الصلاة في الثياب الحمر؛ و ج ۸ ص ۱۳۹ و ۱۹۲ و ۲۱۴، کتاب الزينة، باب هي ۹ و ۶۰ و ۹۴.

(۱۳۳)

زشتي خيلي راحت با عمل رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم و دو نور دیده‌اش زيبا شود؟

مورد هفتم - جنب بايد با وضو بخوابد:

صاحبان صحاح نقل کرده‌اند که:

۱- رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم فرمود: جنب اگر خواست بخوابد وضو بگیرد.

۲- رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم هر گاه جنب بود و مي‌خواست بخوابد وضو مي‌گرفت و مي‌خوابيد.

۳- رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم به عمر دستور داد که اگر جنب هستي و خواستي بخوابي وضو بگیر.

۴- رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم خود بي آن که دست به آب بزند همانطور که جنب بود مي‌خوابيد^(۱).

این‌ها مجموعه روایاتی است که سه تن از ارباب صحاح، آنها را در صحاحشان آورده‌اند.
اولاً رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به دیگران دستور وضو می‌دهد و ثانیاً خود وضو
نمی‌گیرد و ثالثاً خود همیشه وضو می‌گیرد!

حال کدام دسته روایات صحیح است و کدام غلط، هر چه باشد صحیح را از صحیح بودن خارج
می‌کند و ما نیز همین را دنبال می‌کنیم که اهل سنت کتابی صحاح خویش را وحی منزل
ندانند.

-
- ۱- الف: سنن ترمذی، ج ۱ ص ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۶ و ۲۰۷، ابواب [الطهارة، باب‌های ۸۷ و ۸۸.
ب: سنن ابن‌ماجه، ج ۱ ص ۱۹۲ و ۱۹۳، کتاب الطهارة و سننها، باب‌های ۹۸ و ۹۹.
ج: سنن ابی‌داود، ج ۱ ص ۵۷ کتاب الطهارة، باب فی الجنب ینام و چند باب بعد از آن.

(۱۳۳)

مورد هشتم - وضو و غسل از زیادی وضوی زن ممنوع!

باز هم در صحاح به روایاتی بر می‌خوریم که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم
از عملی نهی می‌کند ولی خود آن را انجام می‌دهد. اینان نوشته‌اند که رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم مرد را از وضو گرفتن از زیادی وضوی زن نهی کرده است و همان‌ها نوشته‌اند
که آن حضرت از زیادی وضو و غسل زن وضو می‌گرفت؛ یا غسل می‌کرد^(۱).

مورد نهم - حکم حیوان دریایی که در آب بمیرد:

می‌نویسند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از خوردن حیوان دریایی که در آب بمیرد
و روی آب قرار بگیرد نهی فرموده است^(۲).

از میان فقهی اربعه اهل سنت، ابو حنیفه به همین فتوی می‌دهد^(۳).

در مقابل این روایت به داستان زیر از صحیحین توجه فرمایید.

«در غزوه سیف البحر^(۴) که لشگریان تحت فرماندهی ابو عبیده،

-
- ۱- الف: سنن ترمذی، ج ۱ ص ۹۴-۹۱، ابواب الطهارة باب‌های ۴۸-۴۶.

ب: سنن ابن‌ماجه، ج ۱ ص ۱۳۵-۱۳۲، کتاب الطهارة و سننها، باب‌های ۳۶-۳۳.

ج: سنن نسائی، ج ۱ ص ۲۰۳ و ۲۰۹، کتاب المیاء، ابتدای آن و باب‌های ۱۲-۱۰.

۲- الف: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۸۱، كتاب الصيد، باب الطّافي من صيد البحر.

ب: سنن ابي داود، ج ۳، ص ۳۵۸، كتاب الاطعمه، باب في اكل الطافي من السمك.

۳- الفقه علي المذاهب الاربعة.

۴- بخاري تحت همین عنوان و به نام «غزوه» ذکر مي کند و چون «غزوه»، جنگي است که در آن شخص رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم حضور داشته اند بايد گفت: «سريه سيف البحر» که «سريه» به جنگي اطلاق مي شود که پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله وسلم خود حضور نداشتند. و مسلم در يکي از رواياتش به آن اطلاق «سريه» کرده است.

(۱۳۴)

زادشان به اتمام رسيد، ماهي بزرگي^(۱) از آب بيرون افتاد. ابو عبیده گفت: اين ميته است و بري ما حلال نيست. آن گاه اظهار داشت: ما مضطريم و فرستادگان رسول خدا و لذا از آن خوردند و مدت ۱۵ يا ۱۸ روز و يا يك ماه (با توجه به اختلاف روايات) آن لشکر که ۳۰۰ نفر بودند با آن به سر بردند و در برگشت، اندکي از گوشت آن را به رسول خدا دادند و حضرت نیز از آن خوردند^(۲).

بهتر است صحت و سقم اين روايت را که از میان آن سيصد نفر فقط از يك نفر از آنها نقل شده (جابر بن عبدالله) به عهده وزارت بهداشت قرار دهيم تا به ما بگويد که آیا ماهي مي تواند بي استفاده از فریزر و امثال آن در آن مدت طولاني (که از ۱۵ روز تا يك ماه نقل شده) سالم مانده و فاسد نشود؟

گيريم که آنها مضطر بودند، رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم که ماهي مرده را حرام کرده بود، چرا از آن خوردند؟ لابد خواستند با همین عمل حکم قبلي را نسخ کنند و لذا مي بينيم که ابن ماجه روايت حلال بودن ميته بحر را نقل مي کند^(۳).

۱- نام آن را «عنبر ماهي» ذکر کرده اند و آن همان «کاشالو» است که طول آن به ۲۰ متر مي رسد.

۲- الف: صحيح بخاري، ج ۵، ص ۲۱۱، باب غزوه سيف البحر.

ب: صحيح مسلم، ج ۳، ص ۷-۱۵۳۵، كتاب الصيد و الذبائح، باب اباحة ميتات البحر.

ج: سنن ابي داود، ج ۳، ص ۳۶۴، كتاب الاطعمه، باب في دواب البحر.

(۱۳۵)

آری، وقتی اهل بیت علیهم‌السلام کنار گذاشته شوند حرام خدا حلال می‌شود. ابوحنیفه حیوان دریایی را که به صورت ماهی نباشد حرام می‌داند و مالک بن انس همه حیوانات دریا را بدون استثناء حلال می‌داند و آن دو دیگر می‌گویند فقط تمساح حرام است^(۱).

اما آن چه که از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام به ما رسیده این است که ماهی فلس دار حلال و بقیه حرام است و اگر حیوان دریایی در آب بمیرد خوردنش حرام ولی پاک است.

مورد دهم - ایستاده بول کردن ممنوع!

یکی از دستورات بهداشتی اسلام نهی از سرپا ادرار کردن است. در روایات صحاح آمده است که:

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از ایستاده بول کردن نهی کرده است.

۲- عمر می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مرا دید که ایستاده بول می‌کنم. به من گفت: ای عمر! ایستاده بول نکن و من بعد از آن ایستاده بول نکردم.

۳- عمر می‌گوید: از وقتی که اسلام آوردم ایستاده بول نکردم.

(لابد آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را دید که ایستاده بول می‌کند و او را نهی کرد، هنوز اسلام نیاورده بود! این را می‌گویند صدق حدیث!)

۴- ابن مسعود می‌گوید: ایستاده بول کردن از جفا می‌باشد^(۲).

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۷-۱۳۶، کتاب الطهاره و سننها، باب الوضوء بماء البحر؛ و ج ۲، ص ۱۰۸۱، کتاب الصيد، باب الطافي من صيد البحر.

۲- الفقه علی المذاهب الاربعه.

(۱۳۶)

در هر حال از آن جا که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام از آن نهی کراهتی شده است معلوم می‌شود که این عمل ناپسند است. حال آیا می‌توان پذیرفت که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم خود ایستاده بول کند - آن گونه که صاحبان صحاح نوشته‌اند؟^(۱)

از عایشه نیز نقل شده است که گفت: هر که به شما گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سرپا ادرار کرد او را تصدیق نکنید. او بول نکرد مگر نشسته^(۲).

می‌گویند عمل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بری بیان جواز بوده است. جواب آن - چنان چه قبلاً هم گفتیم - واضح است که مگر هر عمل زشتی - و لو حرام نباشد - بری آن که معلوم شود که حرام نیست، خود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باید انجام

-
- ۱- الف: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۲، كتاب الطهارة و سننها، باب في البول قاعدا.
ب: سنن ترمذي، ج ۱، ص ۱۷، ابواب الطهارة، باب ما جاء في النهي عن البول قائما.
۲- الف: صحيح بخاري، ج ۱، ص ۶۶، كتاب الوضوء، باب البول قائما و قاعدا و دو باب بعد ؛ و ج
۳، ص ۱۷۷، كتاب في اللقطة، باب الوقوف و البول عند سبابة قوم.
ب: صحيح مسلم، ج ۱، ص ۲۲۸، كتاب الطهارة، باب ۲۲.
ج: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۱۲، كتاب الطهارة و سننها، باب ما جاء في البول قائما.
د: سنن ترمذي، ج ۱، ص ۱۹، ابواب الطهارة، باب ۹.
ه : سنن ابی داود، ج ۱، ص ۶، كتاب الطهارة، باب البول قائما.
و: سنن نسائي، ج ۱، ص ۴۳، كتاب الطهارة، باب ۲۴.
۳- الف: سنن ترمذي، ج ۱، ص ۱۷، ابواب الطهارة، باب ۸.
ب: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۲، كتاب الطهارة و سننها، باب في البول قاعدا.
ج: سنن نسائي، ج ۱، ص ۴۴، كتاب الطهارة، باب ۲۵.

(۱۳۷)

بدهد؟ مگر راه دیگری نیست؟

مبحث سیزدهم - نسبت‌هایی به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که شایسته مقام نبوت نیست:

در این مبحث به ۲۱ مورد از نسبت‌هایی که نمی‌توان آنها را پذیرفت اشاره می‌کنیم:

اول - به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دوا می‌دهند و او دستور می‌دهد که به همه دوا دهند:

«رسول خدا دستور داد که به او دوا ندهند و چون گمان کردند که به این علت آنان را نهی کرده که طبعا مریض، از دوا بدش می‌آید، به او دوا دادند. چون به هوش آمد دستور داد که به همه دوا بدهند، مگر عباس که او در آنجا حاضر نبود^(۱)».

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۸-۱۷، باب مرض النبی و وفاته ؛ و ج ۷،]

ص ۱۶۴، کتاب الطب، باب اللدود ؛ و ج ۹، ص ۸ و ۱۰، کتاب الديات، بابهي: «القصاص بين الرجال و النساء» و «اذا اصاب قوم من رجل هل يعاقب»...

ب: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۳۳، کتاب السلام، باب كراهة التداوي باللدود.

(۱۴۱)

ترمذی آن را بدین صورت آورده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: بهترین آن چه که بدان مداوا می‌کنید سعوط و لدود و^(۱)... است و چون حضرتش مریض شد در دهانش دوا ریختند (لدود) و چون فارغ شدند فرمود: در دهان همه دوا بریزید غیر از عباس^(۲).

آن چه که به نظر می‌رسد این است که چون ترمذی می‌بیند که اگر روایت را همانطور که صحیحین نقل کرده‌اند بیاورد، چیزی به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نسبت می‌دهد که يك انسان عاقل نمی‌کند. وقتی گفت به من دوا ندهید و آنها به او دوا دادند، دستور بدهد که به همه آنهايي که در آن جا حاضر بودند دوا بدهند! به خاطر همین، لدود را ستایش کرد تا بگوید که این عمل پسندیده بوده است و لذا می‌بینیم که عنوان باب مسلم کراهت این عمل است و ترمذی نقل می‌کند که این بهترین راه مداوی مریض است.

البته، از عایشه که تمامی روایات صحیحین در این مسأله، از اوست و عکرمه، که حدیث ترمذی از اوست انتظار نداریم که حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را نگه داشته باشند. و به خواست خدا، در مبحث مربوط به عایشه، از همین صحاح، روشن خواهیم کرد که او در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم احترام آن حضرت را نگه نمی‌داشت، تا چه رسد سالها بعد از رحلت آن بزرگوار، که باب نقل حدیث باز شد.

۱- سعوط دوائی است که در بینی بریزند و لدود دوائی است که در دهن داخل کنند.

۲- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۴۰، کتاب الطب، باب ما جاء في السعوط و غيره.

(۱۴۲)

اما عکرمه، که روایت ترمذی از او نقل شده، اولاً متن روایت خیلی به بحث ما مربوط نیست و ثانياً آن جا که از «اهل بیت علیهم السلام در صحاح» بحث می‌کنیم، به خواست خدا، او را نیز با استفاده از کتابهي رجالي اهل سنت، معرفی می‌نماییم.

دوم - صبر حضرت از یوسف علیه السلام کمتر بود:

«ابو هریره می‌گوید که رسول خدا فرمود: اگر آن مدت که یوسف در زندان بود، من بودم، هر آینه دعوت کننده را اجابت می‌کردم^(۱)».

معلوم نیست که این دعوت کننده چه کسی بود که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جی حضرت یوسف علیه السلام بود او را اجابت می کرد و فقط از تفسیر ترمذی بر می آید که مراد، رسولی است که از جانب پادشاه آمده بود و می خواست که یوسف از زندان بیرون بیاید که آن حضرت به آن رسول فرمود برو و بپرس چرا زنها دستھی خویش را بریدند؛ و چون پادشاه کنجکاو ی کرد بر او معلوم شد که یوسف علیه السلام بی گناه بود.

اگر واقعا این است که ترمذی نوشته باید گفت پیامبری که ابوهریره، و به

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۹ و ۱۸۳، کتاب بدء الخلق، بابھی: «قوله عزوجل: و نبئهم عن ضیف ابراهیم...» و «قوله تعالی: لقد کان فی یوسف و...»؛ و ج ۶، ص ۹۷، تفسیر سوره یوسف؛ و ج ۹، ص ۴۲، باب التعبير، باب رؤیا اهل السجون و]

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۳، کتاب الایمان، باب ۶۹؛ و ج ۴، ص ۱۸۳۹، کتاب الفضائل، باب من فضائل ابراهیم الخلیل.

ج: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۷۳، کتاب تفسیر القرآن، باب و من سوره یوسف.

د: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۶-۱۳۳۵، کتاب الفتن، باب الصبر علی البلاء.

(۱۴۳)

پیروی از او صاحبان صحاح معرفی می کنند سیاست مملکت داری را بلد نیست. بی گناهی به جرمی واهی به زندان رفت و همه او را مجرم می شناختند و قبل از آن که بی گناهی او ثابت شود از زندان بیرون آمده و مسؤولیت مهمی را در مملکت به عهده گیرد، آیا با آن سابقه ی که مردم و مخصوصا درباریان از او دارند می تواند در آن مسؤولیت بماند و از شر حسودان و سخن چینان در امان باشد؟ این امری واضح است که باید اولاً اثبات کند بی گناه سالها در زندان بود ثانیاً از زندان بیرون آمده و بی هیچ دردسری به اداره امور بپردازد.

ما از ابوهریره، که کارش بازی با گربه بود، انتظار نداریم که این مسائل را بفهمد ولی چرا علمی اهل سنت روایت او را نفهمیده در کتابھی خویش درج کردند؟

سوم - یقین حضرت از ابراهیم علیه السلام کمتر بود:

باز هم ابوهریره روایت نقل کرده و این بار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را از حضرت ابراهیم علیه السلام از جهت یقین، پایین تر می آورد و صاحبان صحاح نیز نفهمیده آن را نقل می کنند:

«پیامبر فرمود: ما سزاوارتریم به شك از ابراهیم، آن گاه که گفت: خدایا به من بنمایان که چگونه مرده را زنده می کنی^(۱)...»

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳۹، تفسیر سوره بقره و نیز ص ۹۷، تفسیر سوره یوسف.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۳، کتاب الایمان، باب ۶۹؛ و ج ۴، ص ۱۸۳۹، کتاب الفضائل، باب من فضائل ابراهیم الخلیل.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۳۵-۶، کتاب الفتن، باب الصبر علی البلاء.

(۱۴۴)

معنی عبارت فوق بسیار روشن است. یعنی وقتی ابراهیم علیه السلام یقین کامل نداشت و میخواست زنده شدن مرده را ببیند، ما که از او پایین تریم (و یقین ما کمتر است) سزاوارتریم که شك داشته باشیم.

وقتی شارحین دیدند که این جمله دون شأن رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم است که وقتی او شك داشته باشد، پیروانش به طریق اولی باید شك داشته باشند. پس يك نفر هم که داری یقین کامل باشد پیدا نخواهد شد.

در شهر هر آن که هست گیرند! گر حکم شود که مست گیرند

لذا در شرح آن گفتند که منظور از این روایت این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میخواست بفرماید که من شك ندارم، پس ابراهیم که از من برتر است یقینا شك ندارد!

این توجیه، علاوه بر آن که خلاف ظاهر روایت است، مشکل اصلی را حل نمی‌کند و آن این که مقام حضرت ابراهیم علیه السلام از مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بالاتر است.

بهتر نیست به جی آن که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را از سایر پیامبران پایینتر بیاوریم، روایت ابوهریره را به دور بریزیم. آیا اگر ابوهریره بگوید که ماست سیاه است باید بپذیریم؟!

ما در همین نوشتار، به خواست خدا، خواهیم خواند که مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از همه انبیاء برتر است. اگر ایمان و یقین و صبر و سایر صفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از بعضی انبیاء کمتر و پایینتر باشد پس چه عاملی باعث

(۱۴۵)

برتری او است؟

چهارم - جهل آن حضرت به شب قدر!

سوره قدر و غیر آن به روشنی گویی این است که قرآن در ماه رمضان و در شب قدر نازل شده است. در حالی که اولین سوره قرآن - سوره علق - در ۲۷ رجب نازل شد که اعلان بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز بوده است. علما در جمع بین نزول قرآن در شب قدر و ابتدای نزول آن در ۲۷ رجب، گفته‌اند که قرآن نزولی دفعی داشت و آن در شب قدر بود و دیگر، نزولی تدریجی که از ابتدای بعثت به مدت ۲۳ سال به مناسبت‌های مختلف بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نازل می‌شد. اگر ما بپذیریم که آن حضرت، شبی را که قرآن نازل شد فراموش کرد، یعنی مهمترین حادثه تاریخ عمر خویش را از یاد برد و ما وقتی روایات این باب را با دقت مورد بررسی قرار می‌دهیم به خوبی در می‌یابیم که این گونه روایات نمی‌تواند صحیح باشد. بخاری می‌نویسد:

۱- «رسول خدا خواست که به مردم بگوید شب قدر کی است، دو نفر از مسلمانان با هم نزاع کردند از یاد آن حضرت رفت. ^(۱)»! و در بعض روایات: آن را در نهم و هفتم و پنجم بجوید.

۲- «پیامبر فرمود: شب قدر به من نمایانده شد ولی از یاد رفت و چنین دیدم که گویی در گل و آب سجده می‌کنم. راوی می‌گوید که باران آمد و حضرت نماز خواند و من اثر گل و آب را بر پیشانی رسول خدا دیدم

۱- ج ۱ صحیح، ص ۱۹، کتاب الایمان، باب خوف المؤمن من ان یحیط عمله...؛ و ج ۳، ص ۶۱، کتاب الصوم، باب تحرّی لیلۃ القدر...؛ و ج ۸، ص ۱۹، کتاب الادب، باب ما ینهی من السباب و اللعن.

(۱۴۶)

که تصدیق آن خواب بود^(۱)».

در بعض روایات آمده است که آن، در شب ۲۱ ماه رمضان بود.

او در ضمن همین روایتها می‌نویسد که هر گاه خداوند بفرماید: «ما ادریک»، هر آینه او را بدان دانا کرده است. بنابراین خداوند شب قدر را به پیامبرش نشان داد. و در روایتی دیگر از عکرمه نقل می‌کند که آن را در شب ۲۴ ماه رمضان بجوید. و در روایتی دیگر شب ۲۷ است^(۲).

مسلم نیز غیر از روایات بخاری اقوال دیگری دارد که به طور فهرست در زیر می‌آید:

۱- مردانی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در خواب، شب قدر به آنها نمایانده شد که در هفت شب آخر است.

۲- مردی در خواب دید که شب قدر شب ۲۷ است. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آن را در دهه آخر و شبی طاق بجوید.

۳- پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: عده‌ی در خواب دیدند که شب قدر در هفته اول است و عده‌ی هم دیدند که در هفته آخر است. شما آن را در دهه آخر بجوید.

۴- پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: شب قدر را در دهه آخر بجوید و اگر به خاطر ضعف نتوانستید، هفت شب آخر را از دست ندهید.

۱- ج ۱ صحیح، ص ۲۰۷، اواخر کتاب الصلاة، باب السجود علی الانف و...؛ و ج ۳، ص ۶۶-۶۰، کتاب الصوم، باب التماس لیلۃ القدر فی السبع الاواخر و چند باب بعد.

۲- ج ۶ صحیح، ص ۲۰، نیم صفحه قبل از کتاب التفسیر.

(۱۴۷)

روایات فوق همه از ابن عمر است. حال به روایتی از ابوهریره توجه فرمایید:

۵- پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: شب قدر به من نمایانده شد. بعض از اهل من مرا از خواب بیدار کردند، از یادم رفت(!).

روایات دسته دوم بخاری (پاورقی ۱۲۴) را که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در صبح ۲۱ بر گل و آب سجده کرد، مسلم نیز نقل می‌کند و در آن هم شب ۲۱ و هم شب ۲۲ ذکر شده است.

سپس از ابی بن کعب روایت می‌کند که گفت: شب قدر شب ۲۷ است.^(۱)

نسائی نیز جریان سجده بر گل و آب و این که در شب ۲۱ بوده است را نقل می‌کند.^(۲)

حال نظری به روایات ابو داود بیفکنیم:

۱- ابی بن کعب آن را در شب ۲۷ می‌داند.

۲- شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره شب قدر پرسید. فرمود: شب ۲۲ یا شب ۲۳.

۳- شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت: من در بادیه زندگی می‌کنم. شبی را به من معرفی کن که بیایم و در این مسجد (اشاره به مسجد النبی) بمانم. فرمود: شب ۲۲ بیا. راوی می‌گوید: به پسرش گفتم: پدرت چه

۱- ج ۲ صحیح، ص ۲۹-۸۲۴، کتاب الصیام، باب ۴۰.

۲- ج ۳ سنن، ص ۷۸، کتاب السهو، باب ۹۸.

(۱۴۸)

می‌کرد؟ گفت: وقتی نماز عصر را می‌خواند در مسجد می‌ماند و بیرون نمی‌رفت تا آن که بعد از نماز صبح، چهارپایش را کنار مسجد می‌دید و سوار بر آن می‌شد و به بادیه‌اش می‌رفت.

۴- حدیث ابوسعید و باران شب ۲۱.

۵- ابن مسعود می‌گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به ما فرمود: شب ۲۷ و شب ۲۱ و شب ۲۳ آن را بجوید.

۶- ابن عمر می‌گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود شب قدر شب ۲۷ است.

۷- نیز او می‌گوید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره شب قدر پرسیدند و من می‌شنیدم. فرمود: آن در همه ماه رمضان است^(۱) (!).

در خاتمه این قسمت، از خوانندگان محترم خواهشمندیم اگر حوصله داشتند، يك بار دیگر آن را بخوانند و بري ما بنویسند که شب قدر چه شبی است و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را می‌دانست یا خیر!

پنجم - می‌خواهید و وضو نگرفته به نماز می‌ایستاد:

در این قسمت باید به يك فرع فقهی توجه شود و آن اینکه آیا خواب، وضو را باطل می‌کند؟

آنچه که از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام به دست ما رسیده و فقهی امامیه ایدهم‌الله بدان فتوی می‌دهند این است که اگر خواب، طوری بر انسان غلبه کند که نه صدایی بشنود و نه چیزی ببیند، وضو او باطل است ولی اگر چشم ببیند و یا گوش بشنود وضو باطل نمی‌شود.

۱- ج ۲ سنن، ص ۴-۵۱، کتاب الصلاة، باب في ليلة القدر و چند باب بعد.

(۱۴۹)

در میان فقهی اربعه اهل سنت اختلاف است. بعض از آنان مثل احمد حنبل همین نظر را دارند. روایات صحاح نیز در این زمینه، مختلف است.

بخاری در ج ۱ صحیح، کتاب الوضو، باب الوضو من النوم ص ۴-۶۳ دو حدیث دارد که هیچکدام به عنوان باب مربوط نیست ولی در دنباله عنوان می‌نویسد: «اگر چشم کمی گرم شد و یکی دوبار چرتش برد، وضو واجب نیست.» مفهوم آن این است که اگر خوابید باید وضو بگیرد.

ابوداود و ابن ماجه^(۱) از علی علیه‌السلام روایتی نقل می‌کنند که مضمون آن در کلمات قصار نهج البلاغه دیده می‌شود که: «العین وکاء السه فمن نام فلیتوضأ» خلاصه مضمون آن این است که تا چشم بیدار است انسان می‌تواند خود را کنترل کند و چون خوابید باید وضو بگیرد.

نیز ابن ماجه در حدیث بعد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت می‌کند که فرمود: بول و غائط و خواب سه چیز است که باید بری آن وضو گرفت (مضمون حدیث).

بخاری و مسلم از عایشه نقل می‌کنند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اول شب می‌خوابید و آخر شب بیدار می‌شد و نماز می‌خواند. بعد از آن می‌خوابید و با صدی اذان بیدار می‌شد و وضو می‌گرفت و به نماز می‌ایستاد^(۲).

۱- سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۵۲، کتاب الطهارة، باب الوضوء من النوم و سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۶۱، کتاب الطهارة و سننها، باب الوضوء من النوم. عبارت متن، از سنن ابن ماجه نقل شده است.

۲- الف: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۶، باب التَّهَجُّد بِاللَّيْلِ، باب من نام اول الليل و احيا آخره.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۱۰، کتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب ۱۷.

(۱۵۰)

حال به روایاتی که می‌گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌خوابید و بدون وضو به نماز می‌ایستاد توجه فرمایید:

«ابن عباس می‌گوید: رسول خدا بعد از نماز شب خوابید و وضو نگرفته بری نماز صبح بیرون رفت^(۱)».

ترمذی و ابو داود نیز نقل می‌کنند که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می‌خوابیدند و وضو نگرفته نماز می‌خواندند^(۲).

در بررسی این روایات باید گفت:

اولاً - روایت ابن عباس با آن چه که عایشه نقل کرده در تعارض است.

ثانیا - از بعض روایات مسلم بر می‌آید که وقتی نماز شب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تمام می‌شد، مؤذن اذان می‌گفت و آن حضرت بری نماز خارج می‌شدند که نشان می‌دهد حضرتش بعد از نماز شب نمی‌خوابیدند و چنین نبود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم موقع اذان در خواب باشد و مؤذن او بیدار، و صدی اذان، حضرتش را از خواب بیدار کند.

جالبتر از همه آن که ابن ماجه در حدیثی مرسل (یعنی حدیثی که لااقل

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۸، ص ۸۶، کتاب الدعوات، باب الدعاء اذا انتبه باللیل.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۰-۵۲۵، کتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب الدعاء في صلاة الليل و قيامه.

ج: سنن نسائي، ج ۲، ص ۳۲، کتاب الاذان، باب ۴۱.

مضمون آن را ابن ماجه نیز در باب الوضوء من النوم (ر.ك پاورقي ۱۲۹) نقل کرده است.

۲- سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۱۳، ابواب الطهارة، باب ۵۷؛ و سنن ابی داود، ج ۱، ص ۵۱، کتاب الطهارة، باب الوضوء من النوم.

(۱۵۱)

يك راوي از وسط افتاده و معلوم نیست او کیست و آیا شخص مورد اعتمادي است یا خیر) می نویسد که بلال آمد تا به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بگوید وقت نماز است (!) گفته شد او در خواب است. بلال دو بار گفت: نماز از خواب بهتر است! (الصلاة خير من النوم) و لذا این جمله در اذان صبح قرار گرفت و به همان صورت باقی ماند^(۱).

آری، اهل سنت در اذان صبح خویش قدر نماز را آن قدر پایین می آورند که می گویند نماز از خواب بهتر است! آن گاه به ما، که از اهل بیت پاك پیامبر علیه وعلیهم السلام پیروی می کنیم، ایراد می کنند که چرا شما در اذان می گویند: «حي علي خير العمل»! مگر کسی شك دارد که نماز، بهترین عمل است؟

من خود این موضوع را با بعض برادران مصري در میان گذاشتم و آنها تصدیق کردند که اصولاً خواب و نماز را کنار هم گذاشتن و یکی را بر دیگری برتری دادن، صحیح نیست.

ما اکنون در صدد بیان این موضوع نیستیم که آیا «حي علي خير العمل» جزء اذان می باشد یا خیر، فقط می خواهیم بگوییم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هنگام اذان صبح بیدار بود، نه آن که بلال او را بیدار کند، و لذا این که حضرتش می خوابید و وضو نگرفته به نماز می ایستاد، صحیح نیست.

ششم - آیا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مسحور واقع شد؟

یکی از بلاهایی که امروزه در میان مردم - حتی آنان که خود را اهل دین

۱- ج ۱ سنن، ص ۲۳۷، کتاب الاذان و السنة فیها، باب السنّة في الاذان.

(۱۵۲)

می دانند - رواج پیدا کرده، بلی سحر و جادو است. اینان نزد کسانی که از بعض کتب قدیمه چیزهایی آموختند، رفته و بری دیگران سحر می کنند و در اثر آن، چه خانواده هایی را که

متلاشي نمي‌کنند و چه مشکلاتي را که بري مردم به وجود نمي‌آورند و خدا مي‌داند که چه عذاب سختي در قيامت منتظر آنها است.

ما دامن همه انبياء الهي را از تحت تأثير قرار گرفتن از سحر، مبرا مي‌دانيم. چه آن که شياطين هرگز بر آنان مسلط نيستند و اگر قرار باشد پيامبري مسحور واقع شود چه اعتباري به گفتارش مي‌باشد! از کجا که بعض از دستوراتش هنگامي صادر نشد که مسحور واقع شده بود؟ ولي اهل سنت به پيروي از روايات صحاح، و قبول کردن خبر عايشه و غير او از دادن چنين نسبتي به پيامبر بزرگوار اسلام صلي الله عليه و آله وسلم ابايي ندارند.

«عايشه مي‌گويد: يك نفر يهودي به نام لبيد، پيامبر را سحر کرد. تا جايي که او خيال مي‌کرد عملي را انجام داد، در حالي که نداده بود. تا سرانجام خداوند او را به آن سحر، که در چاهي قرار داشت، راهنمايي فرمود حضرت به طرف آن چاه رفتند و بعد از برگشت عايشه به او گفت: آيا آن را خارج نمي‌کني؟ فرمود: نه^(۱)...»

۱- الف: صحيح بخاري، ج ۴، ص ۱۴۸، کتاب بدء الخلق، باب صفة ابليس و جنوده؛ و ج ۷، ص ۱۷۶-۸، کتاب الطب، باب السحر؛ و ج ۸، ص ۱۰۳، کتاب الدعوات، باب تکرير الدعاء.

ب: صحيح مسلم، ج ۴، ص ۲۰-۱۷۱۹، کتاب السلام، باب السحر.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۷۳، کتاب الطب، باب السحر.

(۱۵۳)

«زيد بن ارقم مي‌گويد: مرد يهودي پيامبر را سحر کرد و چند روزي آن حضرت مريض بود. تا آن که جبرئيل عليه السلام آمد و ما وقع را به عرض رساند. حضرت دستور دادند که آن سحر را از چاهي که در آن بود خارج کردند. آن گاه حالش بهبودي يافت^(۱)».

تعجب ما از اين دو حکايت از چند ناحيه است:

۱- در مورد حکايت اول چه شد که با آن که به نقل صحاح، عده‌اي از اصحاب، شاهد جريان بودند، فقط عايشه آن را نقل مي‌کند!

۲- او که خود - چنان چه مي‌آيد - دوي سحر را بلد بود، چرا بعد از آن که يك بار مسحور واقع شد، بري بار دوم از همان دوا استفاده نکرد؟!

۳- وقتي عايشه مي‌گويد آيا آن را از چاه خارج نمي‌کني مي‌فرمايد خير، مي‌ترسم در ميان مردم شري به پا کند ولي بعد، آن را از چاه خارج مي‌کند و شري هم بر پا نمي‌شود!

۴- چه شده که از مريضي چند روزه آن حضرت احدي از اهل منزل مطلع نشدند و زيد بن ارقم آن را گزارش کرد؟!

نکنه‌ي که در این قضیه باید بدان توجه داشت این که اگر سحر به حال خود باشد، شخص مسحور نیز به حال خود خواهد بود. مگر آن که آن را باطل کنند یا زمان آن سپری شود. نکته دیگر این که با توجه به دشمنی شدید یهودیان نسبت به آن حضرت، اگر حضرتش مسحور واقع می‌شد، آنان دست بردار نبودند و به وسیله سحر، می‌توانستند صدمات بیشتری به

۱- سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۱۸، کتاب تحریم الدّم، باب سحره اهل الكتاب.

(۱۵۴)

وجود مبارکشان وارد کنند.

در هر حال این فقط ما نیستیم که این گونه روایات را نمی‌پذیریم. ابن ابی‌الحدید معتزلی در ج ۱۹ شرح نهج البلاغه، ص ۳۸۱ پس از آن که به طور مختصر، حدیث مزبور را نقل می‌کند، می‌نویسد:

«عده‌ی از متکلمین، این را از آن حضرت نفی می‌کنند و می‌گویند که حضرتش از مثل این مسائل معصوم است.»

هم او در همان صفحه، روایت دیگری نقل می‌کند که زنی یهودیه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را سحر کرد و آن را در چاهی قرار داد و خدی تبارک و تعالی او را با خبر کرد و آن حضرت، علی علیه‌السلام را فرستاد و آن را از آن چاه بیرون آورد و آن زن را کشت.

چنان چه ملاحظه می‌فرمایید در این روایت اثری از تأثیر پذیری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از سحر دیده نمی‌شود. آری، ممکن است کسی آن حضرت را سحر کند ولی در او تأثیر نخواهد داشت.

حال بری این که برادران اهل سنت مسحور واقع نشوند، دوی آن را از همین صحاح به اطلاع می‌رسانیم. امید است که استفاده کنند و سحر در آنها اثر نکند:

«سعد بن ابی‌وقاص از رسول خدا روایت می‌کند که فرمود: هر که هر صبح ۷ دانه خرمنی مدینه را بخورد، آن روز سم و سحر در او اثر نمی‌کند^(۱)».

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۰۴، کتاب الاطعمه، باب العجوة؛ و ص ۱۷۹ و ۱۸۱، کتاب الطب، باب الدواء بالعجوة للسحر و باب شرب السم و الدواء به. ...

ب: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۱۸، کتاب الاشربة، باب فضل تمر المدينة.

ج: سنن ابی‌داود، ج ۴، ص ۸، کتاب الطب، باب فی تمره العجوة.

هفتم - دلداري ورقة!

«عایشه مي‌گوید: وقتي آیات اول سوره علق بر پیامبر نازل شد (يعني اولين آیاتي که در غار حرا نازل گردید)، آن حضرت به منزل آمد در حالي که از ترس مي‌لرزید. به خدیجه گفت: مرا بپوشان. او را پوشاند. تا آن که آن حالت از حضرتش برطرف شد. سپس به خدیجه گفت: ي خدیجه! مرا چه مي‌شود! آن گاه جریان را نقل کرد و گفت: من بر خودم ترسناکم! خدیجه او را دلداري داد و او را نزد ورقة بن نوفل (پسرعموي خدیجه) برد و به او گفت: بين او چه مي‌گوید! ورقة گفت: چه مي‌بینی؟ جریان را شرح داد. ورقة گفت: این همان جبرئیل است که بر موسي عليه‌السلام نازل شد^(۱)...»

در بررسی این روایت به چند نکته باید توجه شود:

- الف - راوي منحصر به فرد آن عایشه است که در آن زمان هنوز به دنیا نیامده بود!
- ب - وحی، بر پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم نازل شد و آن حضرت از آن بي‌خبر بود!
- ج - ورقة بن نوفل بهتر از رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم مي‌دانست که آن وحی است!

۱- الف: صحیح بخاري، ج ۱، ص ۳، آن جا که درباره ابتدی وحی نقل حدیث مي‌کند؛ و ج ۴، ص ۱۸۴، کتاب بدء الخلق، باب و قال رجل مؤمن...؛ و ج ۶، ص ۲۱۵، تفسیر سوره علق؛ و ج ۹، ص ۳۷، ابتدی کتاب التعبير.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۴۳-۱۳۹، کتاب الايمان، باب بدء الوحي الي رسول الله.

د - اعتماد خدیجه از رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم بیشتر بود و او حضرتش را دلداري مي‌داد!

هـ عایشه، حدیث فوق را از قول خودش نقل مي‌کند، نه آن که گفته باشد که رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم چنین فرمود و معلوم است که این از بافته‌هي خود او است.

و - اگر بپذیریم که این قصه را رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم به عایشه گفته است باید بگویم که آن حضرت مدت ۱۵ سال یا بیشتر، آن راز را در سینه نگه‌داشت و تنها محرم راز او عایشه بود!

ز - همه می‌دانیم که علی علیه‌السلام از کودکی با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده است و او از همه کس از آن چه که در منزل خدیجه علیه‌السلام اتفاق می‌افتاد، مطلع بوده است. چه شد که از او چنین داستانی نقل نشده؟

ح - مگر به حرا رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امری اتفاقی بوده است که از جریان وحی مطلع نباشد؟ آن حضرت جایی را برای عبادت انتخاب کرده بود و بر روی تخته سنگی می‌ایستاد که خانه خدا دیده می‌شد و عبادتش را رو به آن خانه انجام می‌داد و این بیانگر این است که آن حضرت، قبل از بعثت نیز کعبه را قبله خویش می‌دانست.

ط - مگر مسلم در صحیح خویش نقل نکرده است که قبل از بعثت، سنگی بر آن بزرگوار سلام می‌کرد^(۱)؟ آیا می‌توان پذیرفت که سنگی نبوت حضرتش را بداند و او خود بی‌خبر باشد؟

۱- ج ۴، ص ۱۷۸۲، کتاب الفضائل، باب اول.

(۱۵۷)

آیا این حدیث هم مثل حدیث سحر، از بافته‌هی عایشه یا راویان دیگر نیست که برای پایین آوردن مقام نبوت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده و محدثین عامه هم بی‌آن که در آن بیندیشند، مثل بسیاری از آن چه که گذشت و می‌آید، آن را در کتابهایشان نوشتند؟ بی‌مناسبت نیست که در این جا فرازی از آن چه که ابن ابی‌الحدید معتزلی در ج ۴ شرح نهج البلاغة ص ۱۱۵-۱۱۴ آورده و ما آن را در کتابمان: «علی علیه‌السلام از دیدگاه ابن ابی‌الحدید معتزلی» فصل هفتم ص ۲۲۱-۲۲۰ نقل کردیم، بیاوریم. او در ذیل این فراز از فرمایش علی علیه‌السلام که فرمود: «انّی ولدت علی الفطرة» می‌نویسد:

«... مراد حضرت از ولادت بر فطرت این است که در جاهلیت متولد نشده‌ام. چه آن که تولد او علیه‌السلام ۳۰ سال بعد از عام الفیل بود و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ۴۰ سال بعد از عام الفیل به رسالت مبعوث شد و در اخبار صحیحه آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ۱۰ سال قبل از رسالت، صدهایی می‌شنید و انواری مشاهده می‌کرد و کسی با او صحبت نمی‌کرد و این سنگ بنی رسالت او علیه‌السلام بود. پس حکم آن ۱۰ سال، حکم ایام رسالت است و آن کس که در آن سالها به دنیا آمد، اگر در دامان او بزرگ شده و متولی تربیتش او باشد، گویا در ایام نبوتش به دنیا آمد، و دیگر مولود زمان جاهلیت نیست. پس حال او با حال کسانی از اصحاب که خود را مثل او می‌دانند فرق دارد؛ و تحقیقا روایت شده، سالی که علی علیه‌السلام متولد شد، سالی است که رسالت، با شنیدن بعض اصوات از سنگ و درخت و غیر آنها، آغاز شده و پرده از چشم آن حضرت کنار رفت و انوار و اشخاصی را می‌دید ولی کسی با او سخن

(۱۵۸)

نمی‌گفت، و این سالی است که از مردم کناره می‌گرفت و بری عبادت به غار حراء می‌رفت و پیوسته این گونه بود تا آن که وحی بر آن حضرت نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن سال و نیز ولادت علی علیه‌السلام را خوش یمن می‌دانست و آن را سال خیر و برکت نامید و در شب ولادتش - که از همان شب از کرامات و قدرت خداوندی چیزهایی مشاهده کرد که قبل از آن ندیده بود - به اهلس فرمود: تحقیقا در این شب بریما مولودی به دنیا آمد که خداوند به وسیله او درهی زیادی از نعمت و رحمت را بر ما می‌گشاید؛ و همان گونه بود که حضرتش صلوات الله علیه فرمود. چه آن که علی علیه‌السلام یاور و حامی او بوده و هم و غمها را از آن وجود مقدس می‌زدود؛ و به شمشیر او دین اسلام ثبات یافت و ستونهایش برافراشته و پایه‌هایش نهاده شد. سلام بر او».

آری، چنین نیست که راویان حدیث - و بهتر بگوییم تنها راوی آن یعنی عایشه - تصور کرده، که آن حضرت کاملاً از وحی بیگانه بود.

آیا هیچ مسلمانی می‌تواند بپذیرد که از میان انبیاء الهی فقط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از وحی مطلع نبود و یک نفر نصرانی او را دلداري داد و او با گفته او آرام شد؟

حضرت عیسی علیه‌السلام در آغوش مادر و حضرت یحیی علیه‌السلام در کودکی، نترسیدند ولی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در چهل سالگی هراسناک گردید! چگونه ممکن است مسلمانی آن را بپذیرد؟ پناه می‌بریم به خدا از چنین روایاتی و از چنین نسبت‌هایی!

هشتم - فراموش کردن آیاتی از سوره‌ی:!

«عایشه می‌گوید: شبی یک نفر در مسجد با صدی بلند، قرآن خواند.

(۱۵۹)

صبح که شد پیامبر فرمود: خدا بیامرزد فلانی را که من چند آیه از فلان سوره را جا انداختم و او به یاد آورد^(۱)».

البتهما این روایت را پهلوی روایات دیگر عایشه می‌گذاریم که گذشت ولی تعجب ما از صاحبان صحاح است که چگونه روایتی را که مخالف قرآن است در صحیح خود آورده‌اند؟! مگر خداوند نمی‌فرماید که: «انَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ^(۲)»؟ مگر خود، در ذیل همین آیه ننوشته‌اند که: خداوند به پیامبرش وعده جمع آن را در سینه حضرت داده بود؟ آیا خدا، خلاف وعده‌اش عمل می‌کند؟ مگر خود نفرموده است: «سَنُقْرُكَ فَلَا تَنْسِي^(۳)»؟ آیا عجیب نیست که خداوند در مکه به پیامبرش وعده حفظ داد و در مدینه او را رها کرد! (توضیح آن که دو سوره قیامت و اعلی که دو آیه مذکور از آن دو سوره است، هر دو مکی است.) مگر همین آقی بخاری از همین عایشه نقل نمی‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در کیفیت وحی فرمود: ملکی بر من نازل

۱- الف: صحيح بخاري، ج ۳، ص ۲۲۵، كتاب الشهادات، باب شهادة الاعمي و...؛ و ج ۶، ص ۴۰-۲۳۸، باب فضل القرآن علي سائر الكلام (پس از اتمام تفسير)، باب نسيان القرآن و... و چند باب بعد؛ و ج ۸، ص ۹۱، كتاب الدعوات، باب قول الله تعالى: و صل عليهم. ...

ب: صحيح مسلم، ج ۱، ص ۵۴۳، كتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب فضائل القرآن و ما يتعلق به.

ج: سنن ابى داود، ج ۲، ص ۲۸، كتاب الصلاة، باب في رفع الصوت بالقرآن في صلاة الليل؛ و ج ۴، ص ۳۱، اول كتاب الحروف و القراءات.

۲- سورة قيامت، آيه ۱۷، يعني جمع كردن قرآن و خواندن آن بر ما است.

۳- سورة اعلي، آيه ۶، يعني ما به زودي بر تو مي خوانيم و تو هم فراموش نمي كني.

(۱۶۰)

مي شود و با من تكلم مي كند و من هم به خاطر مي سپرم؟^(۱) مگر بخاري و مسلم در تفسير آيه: «ان علينا جمعه و قرآنه» نگفته اند كه جمع قرآن، منظور جمع در سينه آن حضرت است؟^(۲) چه شده كه بچه هايي در حدود ۶ يا ۷ سالگي، حافظ جميع قرآن مي شوند و فراموش نمي كنند و آن كه وحى بر او نازل مي شود خود، آياتي از سوره ي را از ياد مي برد؟ چگونه مي توان آن را پذيرفت؟

نهم - آيا پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم ذبح بر انصاب مي كرد؟

در اسلام، بري حلال شدن قرباني، شرائطي مقرر شده است كه از جمله آنها اين است كه بايد به نام خدا سر بريد. پس اگر حيواني بدون نام خدا و يا به نام غير خدا سر بريده شود مانند ميته است. يعني هم نجس و هم حرام است.

قبل از اسلام، آنان كه معتقد به بتها (انصاب) بودند قرباني را با نام آنها يا بري آنها يا در مقابل آنها مي كشتند. با توجه به اين كه همه ما مي دانيم كه رسول گرامي اسلام صلي الله عليه و آله وسلم هرگز دامنش به شرك آلوده نگشت و از بتها بيزار بود و بري عبادت، كنج خلوتي را اختيار کرده بود (غار حرا)، به يقين از تمامي مظاهر بت پرستي هم - كه از جمله آنها خوردن از گوشتي كه بر انصاب (بتها) ذبح شده بود - پرهيز مي نمود.

۱- صحيح بخاري، ج ۴، ص ۱۲۶، كتاب بدء الخلق، باب ذكر الملائكة.

۲- الف: صحيح بخاري، ج ۶، ص ۲۰۲-۲، كتاب تفسير القرآن و ص ۲۴۰، باب الترتيل في القراءة.

ب: صحيح مسلم، ج ۱، ص ۳۳۰، كتاب الصلاة، باب الاستماع للقراءة.

(۱۶۱)

با این مقدمه، به روایت زیر توجه فرمایید:

«سالم به نقل از پدرش عبد الله بن عمر می‌گوید: رسول خدا فرمود: من زید بن عمرو بن نفیل را دیدم. غذایی جلو او گذاشتم. او نخورد و گفت: من از آن چه که شما ذبح بر انصاب می‌کنید نمی‌خورم و فقط آن را که به نام خدا کشته می‌شود می‌خورم^(۱)».

در بررسی این روایت باید چند نکته را توجه داشت:

الف - این اتفاق در زمانی افتاد که پسر عمر هنوز به دنیا نیامده بود. بنابراین باید گفت که این از ساخته‌هی خود او است.

ب - حدیث فوق از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل نشده است و اگر هم فرض کنیم که آن حضرت جریان مذکور را گفته باشد باید بگوییم که حضرتش محرم‌تر از ابن عمر کسی را نیافت که با او این راز را در میان بگذارد و ابن عمر هم کسی را جز پسرش سالم محرم راز ندید!

ج - تعجب است از غذایی که زید بن عمرو بن نفیل را وا می‌نهد و دیگری را به پیامبری بر می‌گزیند!! گویا او بندگان را درست نمی‌شناسد!

ما نمی‌دانیم به این گونه احادیث گریه کنیم یا بدانها بخندیم که چگونه با

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۵۰، کتاب فضائل اصحاب النبی باب حدیث زید بن عمرو بن نفیل ؛
و ج ۷، ص ۱۱۸، کتاب الذبائح و الصيد و التسمیة علی الصيد، باب ما ذبح علی النصب و
الاصنام.

تذکر این نکته لازم است که حدیثی که در ج ۵، نوشته شده اندکی مبهم است ولی حدیث ج
۷ کاملاً واضح می‌باشد.

(۱۶۲)

کمال بیش‌رمی چنین نسبت ناروایی را به برگزیده‌ترین فرزندان آدم علیه‌السلام می‌دهند. آیا
هنوز هم اهل سنت معتقدند که صحیح بخاری «اصح الکتب بعد القرآن» می‌باشد؟

جالب است که محب طبری در «الریاض النضرة» بعد از نقل جریان مذکور می‌نویسد که پیامبر
صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن از گوشتی که بر انصاب ذبح می‌شد نمی‌خورد!

جالب‌تر از آن روایتی است که احمد در مسند خویش از پسر همین زید نقل می‌کند که
می‌گوید من به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفتم پدرم چنان بود که شنیدید و
می‌دانید. اگر او شما را درک می‌کرد ایمان می‌آورد و از شما پیروی می‌کرد. بنابراین برایش

طلب مغفرت کن. فرمود آری برایش طلب مغفرت می‌کنم که او در روز قیامت امتی واحدۀ برانگیخته می‌شود.

آری، زید اگر می‌ماند ایمان می‌آورد ولی والدین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اگر می‌مانند ایمان نمی‌آوردند! این است معنی تعصب جاهلانه!

باز هم پناه می‌بریم به خدا از چنین روایتها و از چنین نسبتها!

دهم - رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کی از عذاب قبر، به خدا پناه می‌برد؟

درباره پناه بردن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از عذاب قبر روایات مختلفی نقل شده که ذیلاً توجه خوانندگان را بدانها جلب می‌کنیم. این روایات تماماً از عایشه می‌باشد:

۱- می‌گوید: زنی یهودیه نزد من آمد. به من گفت: انسان در قبر عذاب می‌شود. به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفتم. فرمود: آری، چنین است و بعد از آن، حضرتش از عذاب قبر به خدا پناه می‌برد.

(۱۶۳)

۲- می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر من وارد شد. نزد من يك زن یهودی بود که می‌گفت: آیا می‌دانید که شما در قبر عذاب می‌شوید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ترسید و گفت: این یهودند که در قبر عذاب می‌شوند. بعد از چند شب به من فرمود: آیا می‌دانی به من وحی شده که شما در قبر عذاب می‌شوید؟ بعد از آن دیدم که آن حضرت از عذاب قبر، به خدا پناه می‌برد.

۳- می‌گوید: دو پیر زن یهودی نزد من بودند و گفتند که اهل قبور، در قبر عذاب می‌شوند. من آنها را تصدیق نکردم. آنها بیرون رفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داخل شد. جریان را به او گفتم. او نیز تصدیق کرد و بعد از آن در هر نمازی از عذاب قبر، به خدا پناه می‌برد.

۴- می‌گوید: زنی یهودیه بر من وارد شد و گفت: عذاب قبر، از بول است. گفتم: دروغ می‌گویی. گفت: آری ما پوست و لباس را از بول، قیچی می‌کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بری نماز خارج شد، در حالی که سر و صدي ما بالا گرفت. فرمود: چه خبره؟! گفتار او را بری حضرت شرح دادم. گفت: درست می‌گوید. بعد از آن، آخر هر نمازی از عذاب قبر به خدا پناه می‌برد.

۵- از بعضی روایات بر می‌آید که این واقعه در جریان کسوف شمس اتفاق افتاد. چه آن که راوی می‌گوید زنی یهودیه نزد عایشه آمد و از او چیزی خواست. سپس به او گفت: خدا ترا از عذاب قبر ننگه دارد. عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسید: آیا مردم در قبورشان عذاب می‌شوند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در جواب از عذاب قبر به خدا پناه برد. سپس آن حضرت سوار مرکبش شد و خورشید گرفت و آن حضرت بعد از نماز آیات، مسأله عذاب قبر را به مردم گوشزد فرمود^(۱).

(۱۶۴)

با توجه به آخر روایات که آمده: «پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن همیشه از عذاب قبر به خدا پناه می‌برد.» معلوم می‌شود که داستان مزبور يك بار بیشتر اتفاق نیفتاده بود و چون هر بار به يك نحو نقل شده معلوم می‌شود که اصل داستان ساختگی است. به خصوص این که گرفتگی خورشید در سال دهم هجری و پس از فوت ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اتفاق افتاد و چند ماه بعد از آن، حضرتش از دنیا رحلت کردند و این که ما بگوییم که آن حضرت تا آن زمان از عذاب قبر مطلع نبود و زنی یهودی به یادش آورد، نه عقل آن را می‌پذیرد و نه با قرآن مطابقت دارد و نه با روایات دیگر. ترمذی از علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: ما پیوسته در عذاب قبر در شك بودیم تا آن که سوره «الهاکم التکاثر» نازل شد. این سوره مکی است. پس مسلمانان در مکه از عذاب قبر مطلع شده بودند^(۱).

سوره غافر نیز مکی است. در آیه ۴۶ آن آمده است: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۴۵ و ۴۷، کتاب الجمعة، باب التعوذ من عذاب القبر في الكسوف و باب صلاة الكسوف في المسجد؛ و ص ۱۲۳، باب في الجنائز، باب ما جاء في عذاب القبر؛ و ج ۸، ص ۸-۹۷، کتاب الدعوات، باب التعوذ من عذاب القبر.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱-۴۱۰، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب استحباب التعوذ من عذاب القبر؛ و ج ۲، ص ۶۲۱ و ۶۲۲، کتاب الكسوف، باب ذكر عذاب القبر في صلاة الكسوف.

ج: سنن نسائی، ج ۳، ص ۷۲، کتاب السهو، باب ۸۸؛ و ص ۱۳۴، کتاب الكسوف، بابهي ۱۱ و ۱۲؛ و ج ۴، ص ۱۰۶ و ۱۰۷، کتاب الجنائز، باب التعوذ من عذاب القبر.

۲- بررسی بیشتر روایت مذکور را به نوشتار دیگرمان «اهل بیت علیهم السلام در صحاح» ارجاع می‌دهیم.

(۱۶۵)

عُدُوا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» یعنی فرعونیان هم در برزخ و قبر و هم در قیامت در عذابند.

سوره مؤمنون نیز مکی است. در آیه ۱۰۰ آن می‌فرماید: «وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَيَّ يَوْمَ يُبْعَثُونَ» یعنی بعد از این جهان تا روز قیامت در برزخ خواهند بود.

اشکالات دیگری نیز در متن روایات وجود دارد که فهم آن را به عهده خوانندگان محترم وا می‌گذاریم.

یازدهم - باران و رفع عذاب!

«عایشه می‌گوید: هر گاه هوا ابری می‌شد و باد و رعد و برق می‌آمد، دائماً رسول خدا بیرون می‌رفت و به درون می‌آمد و رنگش تغییر می‌کرد و چون باران می‌آمد، آن حالت از او برطرف می‌شد. گفتیم: این چه حالت است؟ گفت: می‌ترسم عذابی مثل عذاب قوم «عاد» باشد^(۱)».

راوی این حدیث فراموش کرده است که انبیاء از نزول عذاب، مطلع می‌باشند و لذا قبل از نزول آن، کسانی که باید نجات پیدا کنند از معرکه جان سالم به در می‌برند. گذشته از این، خداوند در سوره انفال، آیه ۳۳ می‌فرماید که ی پیامبر! تا تو در میان آنها هستی من آنان را عذاب نمی‌کنم. البته معلوم است که مراد از آن، عذاب عمومی است که در بعضی امت‌های قبل بوده است. چه کنیم، صحیحین باید پر شود!

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳۳، کتاب بدء الخلق، باب ما جاء في قوله و هو الذي ارسل. ...

ب: صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۱۶، کتاب صلاة الاستسقاء، باب التَّعوذ عند رؤية الريح و. ...

(۱۶۶)

دوازدهم - خیمه‌های زن‌ها مانع اعتکاف می‌شود!

«عایشه می‌گوید: رسول خدا در دهه آخر ماه رمضان، در مسجد معتکف می‌شد. من خیمه‌های برایش ساختم که بعد از نماز صبح داخل آن می‌شد. حفصه نیز از عایشه^(۱) اجازه گرفت که خیمه‌های بر پا کند. او اجازه داد^(۲). چون زینب آن را دید، خیمه‌های دیگر بر پا کرد و چون پیامبر چنین دید، اعتکاف را ترک کرد و ده روز از شوال را معتکف گشت».

«رسول خدا خواست معتکف شود. چون خیمه‌های عایشه و حفصه و زینت را دید، از اعتکاف صرف نظر کرد».

«عایشه اجازه اعتکاف گرفت و چون اجازه یافت، خیمه‌های بر پا کرد. حفصه شنید و... فردی آن شب چون پیامبر چهار خیمه را بر افراشته دید، دستور داد که آنها را جمع کنند و خود اعتکاف را ترک کرد و در دهه آخر شوال معتکف گشت^(۳)».

صرفنظر از تضاد در روایات، با آن که واقعه یکی و راوی هم یکی بوده است (یعنی عایشه) باید گفت: چطور ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، خیمه را

۱- ما عین عبارت را ترجمه کردیم و اگر حدیث را عایشه نقل می‌کند باید بگوید: «از من» نه: «از عایشه».

۲- گوئیا فرماندهی با عایشه بود و اجازه او لازم بود، نه اجازه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم!

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۶۳ و ۶۶ و ۶۷، باب الاعتکاف فی العشر الاواخر،]

بابه‌ی: «اعتکاف النساء» و «الاخیه فی المسجد» و «الاعتکاف فی شوال» و «من اراد أن یعتکف...»

مسلم نیز در ج ۲ صحیح، ص ۸۳۱ و ۸۳۲، کتاب الاعتکاف باب دوم مضمون آن را نقل کرده است.

(۱۶۷)

بري خود بپسندد و بري زنها - که نیاز به پوشش دارند - با توجه به این که مسجد، محل اعتکاف عموم مردم است، نپسندد!

از این گذشته، گیریم زنها در نصب خیمه اشتباه کردند، چرا اعتکاف تعطیل شود؟

در این میان، روایت ابوداود از عایشه، که اعتکاف را در دهه اول شوال و به روایتی ۲۰ روز می‌داند جالب توجه است^(۱)!

سیزدهم - چرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با همسرانش قهر کرد؟:

بخاری در ضمن حدیثی طولانی (نزدیک به سه صفحه) می‌نویسد که ابن عباس از عمر درباره آیه: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ... الْآيَةَ^(۲)» می‌پرسد، که منظور کیست؟ گفت که آیه مربوط به عایشه و حفصه است و در ضمن آن حدیث طولانی می‌نویسد که چون عایشه و حفصه، سر او را افشا کردند، حضرتش به مدت یک ماه از زنهاش قهر کرد^(۳). هم او در سه صفحه بعد، از ام سلمه نقل می‌کند که حضرت با بعضی ازواجش قهر کرد (نه با همه).

۱- ج ۲ سنن، ص ۳۳۱، باب الاعتکاف، از کتاب الصوم، حدیث شماره ۲۴۶۴.

۲- سوره تحریم، آیه ۴، یعنی اگر شما دو نفر (اشاره به دو تن از زنه‌ی)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که مطابق روایت منقوله از عمر، آن دو عایشه و حفصه، دختران ابوبکر و عمر بودند) به سوی خدا باز گردید و توبه کنید (که باید این کار را بکنید چه آن که) همانا دل هایتان از حق منحرف گشته است و اگر بخواهید علیه او (یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم) همکاری کنید (نتیجه‌ی نخواهید گرفت زیرا...).

۳- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۳۶-۸، کتاب النکاح، باب موعظة الرجل ابنته لحال زوجها.

(۱۶۸)

ابن ماجه نیز، حدیث ام سلمه را نقل می‌کند^(۱) الا این که در حدیث قبل از آن، و در همان باب، علت قهر را رد کردن زینب هدیه آن حضرت را می‌داند که عایشه به حضرتش می‌گوید: او ترا خوار شمرد (که هدیه‌ات را رد کرد) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم غضب کرد و از همه قهر کرد!

چنان چه ملاحظه می‌فرمایید، روایات صحاح با هم تعارض دارد. زیرا ام سلمه می‌گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با بعضی از زنهایش قهر کرد که این عمل امکان دارد که حضرتش بری تأدیب آنان که بعضی خلاف‌هی دور از انتظار را مرتکب شدند. با مرتکب آن خلاف قهر کند و اگر روایت بخاری را بپذیریم، که قرآن نیز با ضمیر تثنیه آورده که نشان می‌دهد دو نفر بوده‌اند، آنان که خلاف کردند و آن حضرت به مدت يك ماه با آنان قهر کرده بود، جز عایشه و حفصه کس دیگری نبود؛ و اگر روایت ابن ماجه را بپذیریم (که البته سند آن را تضعیف کرده‌اند) باید آن دو نفر عایشه و زینب باشند که یکی هدیه را رد کرد و دیگری پشت سرش از او بدگویی کرد.

غیر از اینها مسأله شربت غسل است که عایشه و حفصه بری ایذاء رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقشه چیدند که بحث آن در کتاب «عایشه در صحاح» به خواست خدا، خواهد آمد^(۲).

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۶۴، کتاب الطلاق، باب الایلاء.

۲- جریان ایذاء عایشه و حفصه در مورد شربت غسل را غیر از ابن ماجه بقیه ارباب صحاح نوشته‌اند و کافی است که بگوییم بخاری آن را در ۹ جی کتابش اجمالاً یا تفصیلاً آورده است:

رک ج ۳، ص ۱۷۴-۷ و ج ۶، ص ۱۹۴، و ج ۷، ص ۳۶-۸ و ۴۱ و ۵۶ و ۵۷ و ۱۹۶ و ج ۸، ص ۶-۱۷۵ و ج ۹، ص ۴-۳۳.

(۱۶۹)

اما اگر قول عمر را بپذیریم که بخاری آن را مفصلاً نقل کرده است به هیچ وجه نمی‌تواند صحیح باشد. زیرا معقول نیست که کسی (تا چه رسد به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم) بیگناهی را به جرم گناهکار، عذاب کند. مگر قرآن نمی‌فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى^(۱)»؟

آیا شنیده‌اید که معلمی به خاطر اذیت چند شاگرد، از نمره انضباط همه بکاهد؟ یا مدیر کارخانه‌ی به خاطر بی‌نظمی چند کارگر، همه آنها را جریمه کند؟

چهاردهم - حکم خوردن گوشت شکار بری محرم:

قبل از آن که وارد بحث شویم لازم است بری کسانی که هنوز به حج یا عمره مشرف نشده‌اند توضیحی بدهیم.

مُحْرَم در حج یا عُمَره از جهاتی شبیه نماز گزار است بدین معنی همانگونه که نمازگزار با گفتن تکبیرة الاحرام داخل در نماز شده و يك سلسله امور بر او حرام است - همچون حرف زدن، خندیدن، راه رفتن، غذا خوردن و امثال آنها - کسی که می‌خواهد حج یا عمره به جا بیاورد در محل مخصوصی که به آن «میقات» گفته می‌شود باید «تلبیه» بگوید (که به منزله تکبیرة الاحرام نماز است) یعنی بگوید: لبیک اللهم لبیک... تا آخر، و چون تلبیه گفت مُحْرَم می‌شود و بر مُحْرَم يك سلسله امور حرام است. مانند

۱- سوره انعام، آیه ۱۶۴، و سوره اسراء، آیه ۱۵، و سوره فاطر، آیه ۱۸ و سوره زمر، آیه ۷، و سوره نجم، آیه ۲۸، یعنی هیچ کس بار (گناه) دیگری را بر دوش خود حمل نمی‌کند.

(۱۷۰)

چیدن ناخن، استعمال بوی خوش، نگاه کردن در آینه و امثال آنها، از جمله آنها شکار کردن و خوردن گوشت شکار است که در این مسأله یعنی خوردن گوشت شکار، صاحبان صحاح، روایات متضادی نقل می‌کنند. در بعضی از آنها آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آن خورد و یا به خوردن آن دستور داد - که نشان می‌دهد حلال است - و در بعضی از آنها نقل شده که آن حضرت از آن نخورد و ما در ضمن بررسی این روایات علت آن را از صحاح و مسند احمد روشن می‌کنیم.

«جابر می‌گوید: شکار خشکی (در مقابل شکار دریایی) بری شما حلال است مگر آن که خود، آن را شکار کنید یا بری شما شکار شود.»

«قتاده که مُحْرَم نبود، شکاری به چنگ آورد و از گوشت آن به رسول خدا داد و آن حضرت از آن خورد و در بعضی روایات به اصحابش که مُحْرَم بودند داد.»

«بری رسول خدا گوشت شکاری بردند. حضرت از قبول آن امتناع ورزید و فرمود که چون ما محرمیم نمی‌توانیم آن را قبول کنیم.»

بری آن که معلوم شود این اختلاف از کجا ناشی شده به روایت زیر توجه فرمایید:

«بری عثمان از گوشت کبک و شکار، غذایی درست کردند. آن را بری علی (علیه السلام) فرستاد. آن حضرت از خوردن امتناع ورزید و فرمود که آن را به کسانی بدهید که محرم نیستند و ما محرمیم و فرمود: شما را به خدا قسم آیا می‌دانید که گوشت شکاری بری رسول خدا بردند و او مُحْرَم بود و از خوردن امتناع ورزید؟^(۱)»

(۱۷۱)

روایت اخیر به این کیفیت، بسیار ناقص است زیرا معنی ندارد وقتی آن حضرت نخورد و فرمود که ما محرمیم دیگران را قسم بدهد و شاهد بخواهد. از آن جا که ما موارد متعددی از صحاح یافتیم که روایت را بریده و تحریف کرده‌اند - که در جی خود به خواست خدا، متعرض آن خواهیم شد - به مسند احمد حنبل رجوع کردیم تا ببینیم اصل جریان از چه قرار است.

احمد حنبل در مسند علی بن ابی طالب (علیه السلام) (ج ۱ ص ۲۱۵) حدیث فوق را این گونه نقل می‌کند:

«عثمان به مکه مسافرت کرد. حارث بن نوفل (عامل او در طائف) با کبکی که اهالی آن جا شکار کرده بودند، غذایی درست کرد و آن را نزد

۱- روایات این قسمت را در کتابهای زیر بجویید:

الف: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۸، کتاب الهبة و فضلها، باب بهی: «من استوهب من اصحابه شیئا» و «قبول هدیة الصيد» و «من لم یقبل الهدیة لعلة»؛ و ج ۴، ص ۳۵ و ۴۹، باب فضل الجهاد و السیر، باب بهی: «اسم الفرس و الحمار» و «ما قیل فی الرماح...»؛ و ج ۷، ص ۶-۹۵، کتاب الاطعمة، باب تعرق العضد و نیز ص ۱۶-۱۱۵، کتاب الذبائح و الصيد و...، باب بهی: «ما جاء فی التصید» و «التصید علی الجبال».

ب: صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۵-۸۵، کتاب الحج، باب تحریم الصيد للمحرم.

ج: سنن ترمذی، ج ۳، ص ۶-۲۰۳، کتاب الحج، باب بهی ۲۵ و ۲۶.

د: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۳-۱۰۳۲، کتاب المناسک، باب بهی ۹۲ و ۹۳.

ه: سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۰، کتاب المناسک، باب لحم الصيد للمحرم.

و: سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۹۳-۱۸۸، کتاب مناسک الحج، باب بهی ۸۱-۷۸.

(۱۷۲)

عثمان و اطرافیاناش گذاشت.

آن‌ها نخوردند. عثمان گفت: این صیدی است که من آن را شکار نکردم و به آن امر نکردم. گروهی که محرم نبودند آن را شکار کردند و بری ما آوردند. پس اشکال ندارد^(۱). چه کسی گفت که خوردنش حرام است؟ گفتند: علی (علیه السلام). دنبال آن حضرت فرستاد و چون آمد عثمان گفت: این صیدی است که ما آن را شکار نکردیم و به آن دستور ندادیم. گروهی که محل بودند آن را شکار کردند و بری ما آوردند. چه اشکالی دارد؟ علی (علیه السلام) در غضب شد و فرمود: شما را به خدا قسم آیا شاهد بودید که وقتی گوشت شکاری بری رسول خدا آوردند او فرمود: ما محرمیم آن را به غیر محرم بدهید؟ ۱۲ نفر از اصحاب رسول خدا شهادت دادند. سپس فرمود: شما را به خدا آیا شاهد بودید که وقتی بری رسول خدا تخم

شترمرغي آوردند و حضرت فرمود: ما محرميم آن را بري كساني بريد كه محلند؟ عدهي کمتر از ۱۲ نفر شهادت دادند. عثمان از خوردن آن دست كشيد و ديگران كه محرم نبودند آن را خوردند.»

در روايت بعد، خلاصه همين جريان را نقل مي‌كند و مي‌افزايد كه عثمان به علي (عليه‌السلام) گفت: تو خيلي با ما مخالفت مي‌كني^(۲). آن گاه حضرت بري

۱- ببينيد وقتي امور مردم به دست كساني بيفتد كه به سنت جاهلند چگونه حرام خدا، حلال و حلال او، حرام مي‌شود.

۲- خليفه مسلمين كه ادعي جانشيني رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم را دارد، از اين كه مي‌شنود كه حكم خدا و سنت پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم چيست، آن را به مخالفت با خود تعبير مي‌كند. معني آن روشن است و آن اين كه رفتار عثمان خلاف سنت بوده است و علي عليه‌السلام جلوي او مي‌ايستاد و او را نهي مي‌كرد و عثمان هم از اين امر ناراحت بود كه چرا آزادانه هر كاري خواست نمي‌تواند انجام بدهد].

علامه اميني رحمه‌الله در ج ۸ الغدير، ص ۱۹۵-۱۸۶، تفصيل جريان را نگاهشته و از بعض علمي عامه نقل مي‌كند كه عثمان از آن گوشت خورد.

(۱۷۳)

گفتارش شاهد خواست. ...

پانزدهم - عقد ازدواج در هنگام احرام:

يكي ديگر از محرمات احرام، عقد نكاح است. شيعه بر اين امر اتفاق دارد و فقهي اربعه اهل سنت، به استثني ابو حنيفه، نيز آن را حرام مي‌دانند و مي‌گويند كه اگر محرمي زني را عقد كرد، آن عقد باطل است^(۱).

با آن كه حرمت اين امر مسلم است با اين حال مي‌بينيم كه صاحبان صحاح، روايت کرده‌اند كه رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم «ميمونه» را در حال احرام به عقد خود در آورد.

البته اين مسأله نيز مانند بسياري از مسائل كه روايات متضادي در آنها ديده مي‌شود، خالي از تضاد نيست. و جالبتر از همه اين است كه صاحبان صحاح، گاهي در يك باب هر دو روايت متعارض را نوشته و اهل سنت نيز مي‌گويند همه آن روايات، صحيح است. چطور مي‌شود كه رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم يك بار در حال احرام، ميمونه را به عقد خويش در آورد و يك بار در حالي كه محرم نبود؟ ي كاش مي‌گفتند كه رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم دو بار با ميمونه ازدواج كرد^(۲)! لا بد آن حضرت يك بار در حال احرام ازدواج كرد و چون ديد كه

۱- الفقه علي المذاهب الاربعة.

۲- الف: صحيح بخاري، ج ۵، ص ۱۸۱، باب عمرة القضاء که بعد از غزوه خيبر نقل شده ؛ و ج ۷، ص ۱۶، کتاب النکاح، باب نکاح المحرم.

ب: صحيح مسلم، ج ۲، ص ۳۱-۱۰۳۰، کتاب النکاح، باب تحريم نکاح المحرم و کراهة خطبته.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۲، کتاب النکاح، باب المحرم يتزوج.

د: سنن ترمذي، ج ۳، ص ۲۰۳-۱۹۹، کتاب الحج، بابهي ۲۳ و ۲۴.

ه: سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۶۹، کتاب المناسک، باب المحرم يتزوج.

و: سنن نسائي، ج ۵، ص ۲۰۰-۱۹۸، کتاب مناسک الحج، بابهي ۹۰ و ۹۱ ؛ و ج ۶، ص ۸-۸۶، کتاب النکاح، بابهي ۳۷ و ۳۸.

(۱۷۴)

باطل شد بار ديگر در حالي که محرم نبود!

شانزدهم - آیا بر ظلم مأمور باید صبر کرد؟

«عده‌ي نزد رسول خدا آمده و از ظلم مأمور گرفتن زکات، شکایت کردند. حضرت فرمود: آنها را راضي کنید - و به نقلي سه بار آن را فرمود - و در روايتي ديگر: آنان گفتند يا رسول الله! اگر چه به ما ظلم کنند؟ فرمود: آنها را راضي کنید. و در روايتي ديگر: گفتند: اينان به ما تعدي مي‌کنند. آیا مي‌توانيم به همان مقدار، مال خود را کتمان کنیم؟ فرمود: نه.»

«پيامبر فرمود: به زودي افرادي (بري جمع‌آوري زکات) نزد شما مي‌آيند که دشمني دارند. چون آمدند به آنها خوش‌آمد گفته و مانع آنها نشويد تا هر چه خواستند بگيرند. پس اگر عدالت کردند بري خودشان خوب است و اگر ظلم کردند عليه خودشان است و آنان را راضي کنید که تمام زکات به رضایت آنها است و باید براي‌تان دعا کنند^(۱)».

(۱۷۵)

این روایات صریح است به این که رسول گرامی اسلام صلي الله عليه و آله وسلم ظلم را تأیید کرده و حتي به مظلوم مي‌گوید که نه تنها در مقابل ظالم مقاومت نکرده و حق خویش را نگیرد بلکه ظالم را در ظلمش کمک کند، و به يقين هيچ مسلماني نمی‌تواند آن را بپذیرد. لذا بعض از شارحين در توجیه خُنکي که کرده‌اند گفته‌اند که این روایات تأیید ظلم نیست؛ بلکه چون پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم مي‌دانست که صاحبان اموال، در ادی آن کوتاهی می‌کنند، این جمله را فرمودند. و الا مأموران حضرت ظلم نمی‌کردند.

در جواب باید گفت: اولاً - کوتاهی کردن صاحبان اموال که از اصحاب بودند، با قول شما که می‌گویید همه اصحاب عادلند قابل جمع نیست. پس قبول کنید که عده‌ای از اصحاب بری مال دنیا از دادن حق الهی کوتاهی می‌کردند.

ثانیا - چنین نیست که مأموران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همه عادل بوده و به کسی ظلم نمی‌کردند. نمونه ظلم آن‌ها جریان خالد بن ولید است که مشهور است و ما در مبحث «اصحاب در صحاح» به آن خواهیم پرداخت.

ثالثا - مگر این دستور - یعنی صبر بر ظلم مأمور - مخصوص زمان آن حضرت بوده است که بگوییم مأموران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ظلم نمی‌کردند؟ آیا

۱- الف: صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۸۶، کتاب الزکاة، باب ارضاء السعاة.

ب: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۷۶، کتاب الزکاة، باب ما يأخذ المصدق من الابل.

ج: سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۶-۱۰۵، کتاب الزکاة، باب رضا المصدق.

د: سنن نسائی، ج ۵، ص ۳۱، کتاب الزکاة باب اذا جاوز في الصدقة.

(۱۷۶)

عاملان صدقات خلفی بنی امیه و بنی‌عباس هم عادل بوده‌اند؟

رابعا - روایتی که می‌گوید: به زودی مأمورینی می‌آیند که دشمنی دارند... تا آخر حدیث، آیا این يك پیشگویی از آینده نیست؟ آیا صبر بر ظلم آن‌ها و خوش‌آمد گویی به دشمن صحیح است؟

خامسا - چرا نگوئیم عاملان صدقه به خاطر حب مال، زیاده‌تر نمی‌گیرند تا سهمی که بری او در نظر گرفته شده بیشتر شود؟ چرا این حب مال را به صاحب مال نسبت بدهیم؟

سادسا - مگر نه این است که هر گاه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از ظلم کسی شکایت می‌کردند آن حضرت بدان رسیدگی می‌فرمودند؟ چه شده که وقتی به ظلم مأموران گرفتن زکات، که نتیجه آن زراندوزی حاکمان ظالم می‌باشد می‌رسد، دستور صبر صادر می‌شود؟

ما نمی‌گوییم که همه مأموران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ظلم می‌کردند و از روایات نیز چنین بر نمی‌آید. بلکه حرف ما این است که از مأمورین، کسانی بودند که تعدی می‌کردند و لذا آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شکایت می‌نمودند.

به هر حال ما نمی‌توانیم چنین نسبت ناروایی را به ساحت قدس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بپذیریم زیرا او را با تقوی‌ترین و عادل‌ترین انسانها می‌دانیم؛ و قطعا برادران ما از اهل سنت نیز نمی‌توانند آن را بپذیرند.

هفدهم - آیا در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم توله سگ نگهداری می‌شد؟

«از عایشه و میمونه روایت شده که روزی جبرئیل علیه السلام با رسول خدا وعده ملاقات داشت ولی حاضر نشد. در این هنگام پیامبر صدی سگی را از داخل حجره شنید به عایشه گفت: این سگ را چه کسی وارد

(۱۷۷)

منزل کرد؟ گفت: نمی‌دانم. دستور داد آن را بیرون کردند! آن گاه جبرئیل را دید و چون علت تأخیر را پرسید گفت: فرشتگان داخل اتاقی که در آن سگ باشد نمی‌شوند^(۱)».

این حدیث صریحاً می‌گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و نیز عایشه از وجود سگ مطلع نبودند. معلوم می‌شود که آن سگ (یا سگ توله) خود داخل خانه شد.

حال ببینیم که ابوهیریه با این روایت چگونه بازی می‌کند:

«رسول خدا با جبرئیل ملاقات نمود. جبرئیل گفت: من دیشب نزد شما آمدم و چون سگی در منزل بود، داخل نشدم.» آن گاه ابوهیریه خود می‌افزاید که آن سگ (توله سگ) مال حسن یا حسین (علیهما السلام) بود^(۲).

از روایت میمونه بر می‌آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم محل آن سگ را آب کشیده و بدین وسیله فهماندند که سگ، نجس است. آن گاه چطور حیوان نجسی را در اختیار فرزندش قرار می‌دهد که با آن بازی کند؟ آیا مثلاً با یک بره نمی‌شد که وسیله بازی او را فراهم کند؟

از این گذشته، حسنین علیهما السلام در منزل خودشان می‌باشند و وسیله بازی

۱- الف: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۵-۱۶۶۴، کتاب اللباس و الزینة، باب ۲۶.

ب: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۰۴، کتاب اللباس، باب الصور في البيت.

ج: سنن ابی‌داود، ج ۴، ص ۷۴، کتاب اللباس، باب في الصور.

۲- الف: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷-۱۰۶، کتاب الادب، باب ۴۴.

ب: سنن ابی‌داود، ج ۴، ص ۵-۷۴، کتاب اللباس، باب في الصور.

(۱۷۸)

آن‌ها در منزل عایشه یا میمونه؟ گویا ابوهیریه هنگام نقل حدیث، مثل بسیاری از مواقع حواسش جمع نبود! یا بگویم اصولاً آدم دروغگو کم حافظه می‌شود.

آيا جي اين احتمال قريب به يقين نيست كه با توجه به وابستگي او به دربار معاويه و مشاهده سگ بازي فرزند او يزيد، خواست بدین وسيله بري كار او محملي بتراشد؟! قضاوت با خوانندگان.

هيچدهم - كاشكي درختي بودم!

انسان، اشرف موجودات و پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله وسلم، اشرف انسانها مي باشد. او جانشين خدا در زمين و امام همه انبياء از جمله آدم ابوالبشر است كه فرشتگان او را سجده كردند.

مقام آن حضرت با قلم و بيان انسانها قابل وصف نيست. با اين همه عظمت، اگر در روايتي بخوانيم كه آن حضرت آرزو مي كند كه كاش درختي بودم كه بريده مي شد! با شنيدن آن، يك مسلمان، چه تصوري خواهد داشت؟ جز اين كه بگويد كه اين روايت صحيح نيست و بايد قلم نويسنده آن شكسته شود؟

آري، با كمال تأسف مي بينيم آقي ترمذي - كه كتاب او را به منزله پيامبر مي دانند كه در منازل، با مردم سخن مي گويد - در آخر روايتي آن را نقل مي كند^(۱).

۱- سنن ترمذي، ج ۴، ص ۴۸۲، كتاب الزهد، باب ۹.

(۱۷۹)

ما وجدان بيدار مسلمانان را به قضاوت مي طلبيم و از آنها مي خواهيم كه بگويند آيا اين گونه نسبتها به مقام شامخ هيچ پيامبري تا چه رسد پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله وسلم صحيح مي باشد؟

نوزدهم - شستن دست قبل از طعام:

يكي از دستورات بهداشتي اسلام شستن دست است قبل از غذا.

«سلمان رحمه الله گفت: من در تورات خواندم كه وضو قبل از طعام برکت آن است. راوي مي گويد: آن را به عرض پيامبر رساندم. حضرت فرمود: برکت طعام، وضو قبل از آن و وضو بعد از آن است^(۱)».

«انس مي گويد كه رسول خدا فرمود: هر كه دوست دارد كه خدا بر خير منزلش بيفزايد، قبل از خوردن طعام و بعد از آن وضو بگيرد^(۲)».

يك بُعد وضو، طهارت معنوي انسان است که در حدیث آمده است: وضو بري مؤمن نور است. پس اگر کسی همیشه با وضو باشد عملي خداپسندانه انجام داده است. بُعد دیگر آن تمیزی و نظافت است. مخصوصاً این که قبل و بعد از غذا چنین دستوري رسیده باشد.

با این حال می‌بینیم صاحبان صحاح نسبت می‌دهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از دستشویی برگشتند. بري حضرتش آب آوردند. فرمود: «وضو فقط بري نماز است» یا: «مگر می‌خواهم نماز بخوانم؟» و این گونه روایات به قدری

۱- الف: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۴۸، کتاب الاطعمه، باب ما جاء في الوضوء قبل الطعام و بعده.

ب: سنن ابی‌داود، ج ۳، ص ۳۴۵، کتاب الاطعمه، باب في غسل اليد قبل الطعام.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۸۵، کتاب الاطعمه، باب الوضوء عند الطعام.

(۱۸۰)

رواج داشت که ترمذی و ابو داود نقل کردند که «سفیان ثوری» می‌گوید: شستن دست قبل از طعام مکروه است! یعنی درست بر عکس آن چه که از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام به ما رسیده که شستن دست قبل از طعام مستحب است.

البته در روایتی از عایشه نقل شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را بعد از قضی حاجت ندیدیم مگر آن که دست را می‌شست^(۱).

در این جا ناچاریم مسأله دیگری را مورد بررسی قرار دهیم و آن این که: آیا اگر کسی به انسان سلام کرد، در جواب آن باید انسان با وضو باشد و یا لااقل تیمم کند؟

صاحبان صحاح، بالاتفاق نوشته‌اند: «آری!»

«مردی رسول خدا را ملاقات کرده و بر او سلام نمود. حضرت جواب او را نداد. به طرف دیواری رفت و تیمم کرد و جواب او را داد.»

در بعض روایات آمده که آن حضرت در حال بول کردن بود و جواب سلام را نداد.

۱- روایات این قسمت را در کتابهی زیر بجوید:

الف: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۸۳، کتاب الحيض، باب ۳۱.

ب: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۴۹، کتاب الاطعمه، باب ترك الوضوء قبل الطعام.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۲۷، كتاب الطهارة و سننها، باب الاستنجاء بالماء ؛ و ج ۲، ص ۱۰۸۵، كتاب الاطعمة، باب الوضوء عند الطعام.

د: سنن ابی‌داود، ج ۳، ص ۳۴۵، كتاب الاطعمة، باب في غسل اليدين عند الطعام.

ه: سنن نسائي، ج ۱، ص ۱۰۷، كتاب الطهارة باب الوضوء لكل صلاة.

(۱۸۱)

در بعض روایات آمده که رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم به آن مرد فرمود: من نخواستم بدون وضو جواب سلام تو را بدهم. یا آن که فرمود: دوست نداشتم بدون وضو یاد خدا کنم^(۱).

واقعا اگر بی‌وضو یاد خدا کردن صحیح نیست چرا آن حضرت بعد از برگشتن از دستشویی، بی آن که وضو بگیرد، بری مردم قرآن می‌خواند؟^(۲)

غرض ما از بررسی این دسته روایات این بوده است که وقتی رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم بعد از دستشویی وضو نمی‌گرفت، آن گاه که در جمع اصحاب نشسته بودند و کسی وارد شده و سلام می‌کرد. آیا جواب سلام او را نمی‌دادند؟ یا آن که بر می‌خواستند و وضو گرفته و یا تیمم می‌کردند، آن گاه جواب می‌دادند؟ اگر این است، چرا از اول وضو نمی‌گرفتند تا هم رعایت بهداشت و نظافت را کرده باشند و هم مجبور نشوند وسط غذا خوردن از جا برخاسته و وضو بگیرند تا جواب سلام کسی را بدهند؟

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۲، باب التیمم، باب التیمم في الحضرا. ...

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۸۱، كتاب الحيض، باب التيمم.

ج: سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۵۰، ابواب الطهارة، باب في كراهة ردّ السلام غير متوضئ.

د: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۲۶-۲۷، كتاب الطهارة و سننها، باب الرجل يسلم عليه و هو يبول.

ه: سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۵ و ۹۰، كتاب الطهارة باب هي «أيرد السلام و هو يبول» و «التيمم في الحضرا».

و: سنن نسائي، ج ۱، ص ۵۴، كتاب الطهارة، باب هي ۳۳ و ۳۴.

۲- سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۵۹، كتاب الطهارة، باب في الجنب يقرأ القرآن.

(۱۸۲)

سؤال دیگری که به نظر می‌رسد این است: اگر یاد خدا بدون وضو صحیح نیست. آیا آن گاه که حضرتش وضو نداشتند دیگران را به یاد خدا نمی‌انداختند؟

از این‌ها گذشته، ترمذی در ج ۵ سنن ص ۵۷۹، کتاب المناقب، باب ۱۸ در مدح بلال می‌نویسد که او هر گاه مُحدِّث می‌شد وضو می‌گرفت و دو رکعت نماز می‌خواند. او این را از که آموخت؟ افلا تعقلون؟ افلا تتفكرون؟

بیستم - سارق کی کشته می‌شود؟

«دزدی را نزد رسول خدا آوردند^(۱). فرمود: او را بکشید. گفتند: یا رسول الله! او فقط دزدی کرد. فرمود: او را بکشید. گفتند: یا رسول الله! او فقط دزدی کرد. فرمود: دستش را قطع کنید^(۲)...»

«دزدی را نزد رسول خدا آوردند. فرمود: او را بکشید. گفتند: یا رسول الله! او فقط دزدی کرده است. فرمود: دستش را ببرید. بار دیگر دزدید. فرمود: او را بکشید... (تا چهاربار) و چون بار پنجم شد و حضرت فرمود او را بکشید، دیگر نگفتند او فقط دزدی کرد، بلکه او را کشتند و جسد او را در چاهی انداختند و روی آن سنگ ریختند^(۳).»

۱- معلوم می‌شود که بعضی اصحاب دزدی هم می‌کردند! این است معنی عدالت همه اصحاب، که اهل سنت بدان قائلند!

۲- سنن نسائی، ج ۸، ص ۹۳-۹۴، کتاب قطع السارق، باب قطع الرجل من السارق بعد الید.

۳- الف: سنن ابی‌داود، ج ۴، ص ۱۴۲، کتاب الحدود، باب فی السارق یسرق مرارا.

ب: سنن نسائی، ج ۸، ص ۹۴، کتاب قطع السارق، باب قطع الیدین و الرجلین من السارق.

(۱۸۳)

نمی‌دانیم منظور صاحبان صحاح از نقل این گونه روایات که در آن بیان نقصی فاحش از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم است، چیست؟ آیا واقعا آنان عقیده دارند که آن حضرت بر خلاف نص قرآن که فرموده است دست دزد باید بریده شود، دستور به کشتن او می‌دهد؟ مگر کیفرش قتل است؟ یا بدون آن که بپرسد این شخص چه کرده است دستور می‌دهد او را بکشید و بعد که می‌گویند او دزدی کرده می‌گوید دستش را قطع کنید؟ و در روایت دوم این عمل ۴ بار تکرار شد، هر بار چنین دستور می‌دهد!

آری، پیامبری که صاحبان صحاح ترسیم کرده‌اند آنی نیست که از طرف خدا به پیامبری مبعوث شده است. چه آن که فرستاده رب العالمین از همه با تقوی‌تر و عادل‌تر و حکیم‌تر است و آن چه که اینان گفته‌اند نه با تقوی سازگار است و نه با عدالت و نه با حکمت.

در این جا سؤالي ديگر مطرح است - که بري بعض از شارحين هم مطرح بوده است - و آن این که اگر مسلماني به هر جرمي کشته شد، آیا باید جسدش را در چاهي انداخت و روي آن سنگ ريخت؟ پس دستور غسل و کفن و دفن چه شد؟ مگر اصحاب، همه عادل نیستند؟ آیا این عمل آنها نیز از عدل بوده است؟ بهتر نیست که بگوئیم در صحاح نیز روایات غير صحيح به وفور دیده مي‌شود؟ چنان چه فقهي اربعه اهل سنت در همین مسأله نیز اختلاف دارند (ر.ك: الفقه علي المذاهب الاربعه).

به همین مناسبت روایت ديگري را نیز مورد بررسی قرار مي‌دهيم:

«ابو هريرة مي‌گويد: رسول خدا ما را بري کاري فرستاد و فرمود: اگر

(۱۸۴)

فلاني و فلاني را يافتيد به آتش بسوزانيد و چون خواستيم برويم فرمود: من به شما دستور دادم که فلاني و فلاني را بسوزانيد و همانا این فقط خدا است که به آتش مي‌سوزاند. اگر آن دو را يافتيد، بکشيد^(۱)».

البته ما این روایت ابوهريره را پهلوي روایات ديگرش قرار مي‌دهيم و مي‌دانيم که رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم آن قدر فراموشکار نیست که نداند فقط خدا است که به آتش مي‌سوزاند و بياید دستور به سوزاندن بدهد و بعد از فاصله کمي آن را نسخ کند!

حال، آن دو نفر که بودند، لا بد در این جا ابوهريره حافظه‌اش ياري نکرد که اسم آن دو را بياورد! نا گفته نماند که بعد از سال هفتم هجري، يعني سالي که ابوهريره اسلام آورد، واقعه‌ي که در آن ابوهريره مأمور کشتن کسي باشد سراغ نداريم!

بيست و يکم - بي وقت بودن اذان بلال!

«انس مي‌گويد: وقتي بلال اذان گفت پيامبر به من فرمود: ي انس! مي‌خواهم روزه بگيرم. چيزي براي مياور. من آب و خرما آوردم. بعد فرمود: مردی را پيدا کن که با من سحري بخورد. زيد بن ثابت را يافتم. او آمد و گفت: من شربتِ سويق (آرد گندم يا جو که سبوس آن را گرفته باشند) خوردم، و من هم مي‌خواهم روزه بگيرم. آن دو با هم سحري خوردند. سپس حضرت برخاست و دو رکعت نماز خواند. آن گاه بري نماز (صبح) رفت^(۲)».

۱- صحيح بخاري، ج ۴، ص ۷۵، باب دعاء النبي الي الاسلام و...، باب لا يعذب بعذاب الله.

(۱۸۵)

بطلان این روایت به این کیفیت واضح است زیرا:

۱- پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم بعد از اذان صبح سحري بخورد.

۲- صبر کند تا يك نفر پیدا شود.

۳- انس دنبال او برود، که خود زمان می‌برد. یعنی چنین نبود که زید بن ثابت دم در منتظر انس بوده باشد.

۴- با این حساب مدتی طول کشید تا آن دو با هم سحری بخورند.

چون اشکالات روایت را دیدند، گفتند که اذان بلال بی‌وقت بوده است. او می‌خواست که خوابیده‌ها بیدار شوند، و اذان ابن ام مکتوم نابینا، به وقت بود، و لذا سحری خوردن آن حضرت قبل از اذان صبح بوده است^(۱).

در جواب آن باید گفت: اولاً ابن ام مکتوم، نابینا بود. او چگونه می‌توانست طلوع فجر را ببیند؟ آیا کسی راهنمی او بود؟ او که بود؟

ثانیا - طبق نقل نسائی، فاصله بین اذان بلال و ابن ام مکتوم آن قدر نبود که بعد از اذان بلال کسی بتواند سحری بخورد. چه آن که او می‌نویسد که فاصله بین آن دو این بود که بلال از مأذنه پایین می‌آمد و ابن ام مکتوم به مأذنه بالا می‌رفت^(۲).

۱- سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۵۰، کتاب الصیام، باب السحور بالسویق و التمر.

۲- درباره بی‌وقت بودن اذان بلال و به وقت بودن اذان ابن ام مکتوم، به کتب زیر رجوع فرمایید:

الف: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۴۱، کتاب الصلاة، باب ما جاء في تأخیر السحور].

ب: سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۲، کتاب الاذان، باب الاذان في غير وقت الصلاة؛ و ج ۴، ص ۱۵۱، کتاب الصیام، باب كيف الفجر.

(۱۸۶)

ثالثا - روایات متعارض آن را چه کنیم که می‌گویید: اذان ابن ام مکتوم بی‌وقت و اذان بلال به وقت بود؟^(۱)

رابعا - با روایتی که می‌گویید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم يك مؤذن بیشتر نداشت و او بلال بود، چه کنیم؟^(۲)

خامسا - اگر ابن ام مکتوم، خود مؤذن بود، چرا اجازه می‌خواست که در جماعت شرکت نکند؟

ابوداود و نسائی روایت کرده‌اند که ابن ام مکتوم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خواست که به خاطر دوری راه و غیر آن، به او اجازه دهد که در منزل نماز بخواند. حضرت فرمود: آیا صدي اذان را می‌شنوی؟ عرض کرد: آری. فرمود: اجازه نیست^(۳).

سؤالې که در این جا مطرح است این است که آیا بلال - که در این جا اذان او بی وقت اعلان شده است - همان کسی نیست که بعد از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه نماند و با ابوبکر هم بیعت نکرد و حاضر نشد که بری او هم اذان بگوید؟

۱- سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۲، کتاب الاذان، باب هل یؤذنان جمیعا أو فرادی.

۲- همان.

۳- سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۸۵، کتاب الصلاة، باب النداء یوم الجمعة.

۴- الف: سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۵۱، کتاب الصلاة، باب فی التشدید فی ترک الجماعة.

ب: سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۱۹، کتاب الامامة، باب المحافظة علی الصلوات حیث ینادی بهنّ.

(۱۸۷)

راستی آیا می توان پذیرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از اذان صبح سحری بخورد؟ آیا این نسبت و نسبتهایی که گذشت بر قامت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم رسا است؟

غیر از این ها که بر شمردیم، مطالب دیگری هم هست که به عللی از نقل آنها خودداری کردیم.

(۱۸۸)

مبحث چهاردهم - نسبت جهل به بعض مسائل:

الف - غسل، دوی اسهال!

«مردی نزد رسول خدا آمد و گفت: برادرم اسهال دارد. فرمود: به او غسل بده. بار دیگر آمد. حضرت همان را تجویز فرمود. گفت: دادم، بدتر شد. این عمل تا چهار بار ادامه یافت و هر بار می آمد و می گفت که بدتر شد و حضرت فرمود: خدا راست گفته و شکم برادرت دروغ گفت. (یعنی خدا که فرمود: در غسل شفا هست راست گفته و شکم برادرت که غسل آن را معالجه نکرد، دروغ گفته است. خلاصه آن که عیب از شکم برادر تو است نه از غسل^(۱))!» (!)

حال، خوانندگان خود قضاوت کنند که آیا معنی این گفته خدا که در غسل شفا هست این است که هر که هر مریضی پیدا کرد فقط غسل بخورد و اگر خوب نشد تقصیر خود او است نه تقصیر غسل؟ آیا می توان پذیرفت که

۱- الف: صحیح بخاری ج ۷ ص ۱۶۶، کتاب الطب، باب دواء المبطون.
ب: صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۷۳۶-۷، کتاب السلام، باب التداوی بسقي العسل.
ج: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۵۷، کتاب الطب، باب ما جاء في التداوی بالعسل.
تذکر این نکته لازم است که مسلم و ترمذی در دنباله حدیث نوشته‌اند که آن شخص سر انجام غسل را خورد و خوب شد.

(۱۹۲)

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از این نکته بی‌اطلاع بود؟

ب - جهل به خطر کشته شدن شتر در سفر:

«در سفری، زاد و توشه مسافران از خوردنیها به پایان رسید. از رسول خدا خواستند که شترها را بکشند. حضرتش نیز اجازه فرمود. عمر با آنها برخورد کرد و گفت: اگر شترها را بکشید شما چگونه می‌توانید زنده بمانید؟ این را به آن حضرت عرض کردند. فرمود (و به نقل مسلم عمر پیشنهاد کرد) که در میان مردم ندا دهید که هر کس هر چه دارد بیاورد. چنین کردند و حضرت هم دعا کردند (و به نقل مسلم عمر به آن حضرت گفت دعا کنید تا برکت پیدا کند) و آنها برکت پیدا کرد^(۱)...»

چه کسی می‌تواند بپذیرد که مطلبی به این روشنی - که اگر شترها کشته شوند اینان از حرکت باز می‌ایستند و زندگی آنان در خطر قرار خواهد گرفت - بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پوشیده بود و یکی از اصحاب به آن توجه داشت؟

ضمناً با توجه به اختلاف دو صحیح - بخاری و مسلم - نفهمیدیم که پیشنهاد جمع‌آوری بقایای آذوقه و دعا به برکت آنها، از ناحیه عمر بود یا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خود آن را فرمودند؟

ج - جهل به لزوم گرده افشانی خرما (تأبیر نخل):

چقدر خنده آور است که بگویند:

«رسول خدا به گروهی گذشت که بر سر نخلی بودند. گفت: اینها

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۴ ص ۶۶-۷، باب فضل الجهاد و السیر، باب حمل الزاد في الغزو.

ب: صحیح مسلم، ج ۱ ص ۵۶، کتاب الایمان، باب ۱۰.

(۱۹۳)

چه می‌کنند؟ گفته شد: اینان گرده افشانی می‌کنند. گفت: گمان نکنم این کار نفعی برایشان داشته باشد. - و در روایت دیگر: اگر این کار را نکنند بهتر است - آنان ترك کردند و آن سال میوه‌ی به دست نیامد. به آن حضرت جریان را گزارش کردند. فرمود: من بشری هستم، اگر در مورد امور دینی چیزی گفتم به آن عمل کنید و اگر در امور دنیا بود شما خودتان می‌دانید؛ و در روایت دیگر: اگر این کار مفید است انجام بدهند و من روی ظن و گمان چیزی گفتم. مرا بدان مؤاخذه نکنید^(۱)...»

آیا راویان حدیث، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را به عنوان يك عرب که در میان اعراب زندگی می‌کرد نمی‌شناختند؟ و اگر او در مکه چنین چیزی ندیده و نشنیده بود، آیا او را به عنوان يك انسان فهمیده نمی‌شناسند که اگر وارد بر قومی شده و کاری ببیند که نداند چیست، بدون آن که علت آن را بپرسد آنان را نهی نکند؟

آیا این گونه روایات، بری توجیه بعضی مخالفتها که از اصحاب سر زده نیست، تا بگویند آنان گمان کردند که این از مسائل مربوط به دنیا بوده است؟

ما به خواست خدا، در مبحث خلفاء با استفاده از همین صحاح، ثابت خواهیم کرد که آنان در امور شرعی نیز مخالفت کردند و لابد آن را به حساب امور دنیوی گذاشتند.

۱- الف: صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۳۵، کتاب الفضائل، باب ۳۸.

ب: سنن ابن ماجه، ج ۲ ص ۸۲۵، کتاب الرّهون، باب تلقیح النخل.

(۱۹۴)

البته توجه داشته باشید که این بهانه‌ها از کسانی که با دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مخالفت کردند نقل نشده، یعنی آنان نگفتند که ما پنداشتیم این‌ها از مسائل دنیوی بوده است. بلکه بعدها، علمی عامه بری توجیه آن خطاها، بری آن‌ها دلیل تراشیدند.

د - جهل به بی‌ضرر بودن غیله:

یکی از معانی غیله این است که زن حامله، بچه خود را شیر بدهد.

«رسول خدا فرمود: خواستم که از غیله نهی کنم ولی چون دیدم که ایرانیان و رومیان چنین می‌کنند و فرزندانشان ضرری نمی‌بینند، از آن نهی نکردم^(۱)».

عجیب است، پیامبری از لزوم گرده افشانی خرما مطلع نیست - و نمی‌پرسد تا مطلع شود - با آن که خود در میان آن‌ها زندگی می‌کند، ولی از شیر دادن زن حامله و بی‌ضرر بودن آن بری فرزندان آن‌ها، در میان ایرانیان و رومیان مطلع است! سبحان الله! گویا علم و جهل این پیامبر به دست عده‌ی است که باید ببینند کجا اگر بداند به نفع آن‌ها است و کجا اگر نداند!

جالبر از همه روایت ابن ماجه و ابو داود است که در همان باب مي نويسند که رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم فرمود: اين عمل به منزله اين است که فرزندان

۱- الف: صحيح مسلم، ج ۲ ص ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷، کتاب النکاح، باب ۲۴.

ب: سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۶۴۸، کتاب النکاح باب الغيل.

ج: سنن ابی داود، ج ۴ ص ۹، کتاب الطب، باب في الغيل.

د: سنن نسائي، ج ۶ ص ۱۰۶، کتاب النکاح، باب الغيلة.

(۱۹۵)

خود را مخفيانه بکشيد! قضاوت با شما.

هـ جهل به «تبع» و «عزير»»

ابو داود از ابو هريرة روايت مي کند که رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم فرمود: نمي دانم که تبع ملعون است يا نه، و نمي دانم که عزير پيامبر بود يا نه^(۱).

تعجب است که نزد ابو هريرة، که بيش از سه سال در خدمت پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله وسلم نبود. اسراري بود که حتي نزد علي عليه السلام که باب مدینه علم آن حضرت بود، يافت نمي شد!

«تبع» - بر حسب آن چه که در تاريخ و تفسير آمده - خود مؤمن بود و مشهور اين است که او اول کسي بود که بر روي خانه خدا پرده ي کشيد. ولي قوم او مشرک بودند و لذا مشمول عذاب الهي شدند. چنان چه در قرآن آمده (سوره ق، آيه ۱۴).

اما «عزير» کسي است که احدي نگفته او پيامبر است ولي به بني اسراييل خدمات زيادي کرد و لذا عده ي از يهوديان او را پسر خدا دانستند.

در هر حال، پيامبري که قرآن بر او نازل شده چگونه ممکن است که نداند عزيز کيست، يا تبع حالش چگونه است؟! و اصولاً نقل اين گونه روايات، که بيان نقصي از رسول گرامي اسلام صلي الله عليه و آله وسلم است، چه ضرورتي دارد؟ اگر کسي بپرسد اين چه شهر علمي است که از قرآن بي اطلاع است چه جوابي بدهيم. مگر باب مدینه علم او نگفت: «سلوني قبل ان تفقدوني»^(۲)؟

۱- سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۱۸، کتاب السنه، باب في التخيير بين الانبياء عليهم السلام.

۲- ر.ك مناقب احمد بن حنبل، مناقب ابن مغازلي، الرياض النضرة، مناقب خوارزمي، ینابیع المودة و... ..

در کتابهې مذکور و غیر آنها آمده است که علي عليه السلام مي فرمود: از من بپرسيد پيش از آن که مرا نياييد؛ و غير او احدي چنين ادعايي نکرده است.

(۱۹۶)

چگونه ممکن است که علي عليه السلام همه چیز را بداند ولي معلم او نداند؟!

مبحث پانزدهم - آیا پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم عصباني بود؟

صاحبان صحاح نوشتند که رسولِ حلیمِ صبور الهی صلي الله عليه و آله وسلم فوراً از کوره در مي رفت و به کوچکترین امری عصباني مي شد.

«مردی از لُقَطَه پرسید (لُقَطَه يعني مالي که انسان آن را مي يابد و صاحبش را نمي شناسد). فرمود: يك سال آن را معرفي کن. هر گاه صاحبش آمد به او بر گردان. پرسید: اگر شتري پيدا کردم، حضرت آن چنان در غضب

(۱۹۹)

شد که صورتش سرخ شد.»...

«از پیامبر چیزهايي پرسيدند و چون سؤال زياد شد، در غضب شد. سپس فرمود: آن چه خواهيد از من بپرسيد.»...

«از حضرتش پرسيدند: چگونه روزه مي گيري؟ حضرت در غضب شد. عمر چون غضبش را دید گفت: «رضينا بالله رباً و بالاسلام ديناً و بمحمد نبياً. نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله^(۱)» و آن قدر آن را تکرار کرد تا غضب آن حضرت بر طرف شد^(۲)».

راستي آیا «خُلُق عظيم» که قرآن، حضرتش را بدان مي ستايد^(۳)، اين است؟

آيا معقول است که رسول اعظم الهی صلي الله عليه و آله وسلم از سؤالي - هر چند بيجا - عصباني شود؟

سؤال از اين که اگر شتري پيدا کردم چه جي غضب است؟ سؤال از اين که چگونه روزه مي گيري که نمي تواند عامل غضب باشد به طوري که عمر

۱- يعني راضي شدیم که خدا رب ما، و اسلام دين ما و محمد صلي الله عليه و آله وسلم پیامبر ما باشد. از غضب خدا و غضب رسولش به خدا پناه مي بریم.

۲- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۳ و ۳۴، کتاب العلم، باب الغضب فی الموعظة.

ب: صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹-۸۱۸، کتاب الصیام، باب ۳۶.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۳۷، کتاب اللقطه، باب اول.

د: سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۲۱، کتاب الصوم، باب فی صوم الدّهر تطوّعا

ه: سنن نسائی، ج ۴، ص ۲۱۳، کتاب الصیام، باب ۷۳.

۳- سوره قلم، آیه ۳۴.

(۲۰۰)

مجبور شود جملاتی را آن قدر تکرار کند تا حضرتش آرام گردد.

حق این است که حلم و بردباری پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله وسلم زبان زد خاص و عام و حتی دشمنان است. آن حضرت با همین صبر و حلم توانست امتی را که از تمدن بومی نبوده بودند، متمدن‌ترین مردم روزگار نماید.

قرآن کریم می‌فرماید: «فَإِذَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ^(۱)»...

در این جا چند روایت از سنن ابی داود نقل می‌کنیم تا شاهدی دیگر بر گفته ما باشد:

۱- انس می‌گوید: خلق آن حضرت از همه مردم بهتر بود. روزی مرا بری کاری فرستاد. گفتم: به خدا نمی‌روم و در دل می‌خواستم بروم. بیرون رفتم. دیدم بچه‌ها در بازار بازی می‌کنند. (دیگر چیزی نگفت ولی از دنبال روایت بر می‌آید که او به آن چه که به زبان گفت عمل کرده و به جی رفتن دنبال مأموریت مشغول تماشا شده و یا با آنها به بازی سرگرم شد.) ناگهان دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از پشت مرا گرفت. نگاه کردم، دیدم دارد می‌خندد. فرمود: ی «أنیس» (یعنی انس کوچک. مثل حسین یعنی حسن کوچک) برو به آن چه

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۵۹، یعنی به سبب رحمتی از جانب خدا با آنها به نرمی و ملایمت رفتار کردی و اگر تو، سخت گیر و سنگدل بودی مردم از اطرافت پراکنده می‌شدند. پس از آنها در گذر و برایشان طلب آموزش نما و با آنها در کارها مشورت کن. ...

(۲۰۱)

که به تو دستور دادم. گفتم: الان می‌روم... به خدا قسم ۷ یا ۹ سال او را خدمت کردم. یکبار به من نگفت: چرا فلان کار را کردی و یا چرا فلان کار را نکردی.

۲- انس می‌گوید: ۱۰ سال در مدینه، آن حضرت را خدمت کردم و من کم سن و سال بودم و چنین نبود که همه کارهایی من باب طبع حضرتش بوده باشد. يك بار به من أف نگفت و نگفت چرا کردی و چرا نکردی.

۳- ابو هریره می‌گوید: عربی بادیه نشین ردی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را کشید؛ به طوری که گردن آن حضرت سرخ شد. اعرابی گفت: یکی از این دو شتر را بری من حمل کن. تو که از مال خودت یا از مال پدرت خرج نمی‌کنی! حضرت سه بار فرمود: نه، و استغفرالله. مرا رها کن تا بری تو حمل کنم. اعرابی گفت: به خدا قسم ترا رها نمی‌کنم. تا سرانجام، حضرتش به يك نفر دستور داد از این دو شتر - که یکی بارش جو و دیگری خرما بود - بری او بردارید. سپس رو به ما کرد و فرمود: بروید.

هم او (ابو داود) چند روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می‌کند که در آن از فرو خوردن خشم و غضب بسیار تجلیل شده و در یکی از آنها آمده است که آن حضرت فرمود: قهرمان کشتی کیست؟ گفتند کسی که هیچ کس نتواند او را به زمین بزند. فرمود: خیر، بلکه آن کس است که هنگام غضب، مالک خویش باشد.

در روایتی دیگر از معاذ بن جبل و سلیمان بن صرد نقل می‌کند که دو نفر به هم دشنام می‌دادند یکی از آن دو بسیار خشمگین شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: من کلمه‌ی می‌دانم که اگر آن را بگوید غضبش بر طرف می‌شود.

(۲۰۲)

گفتند چیست؟ فرمود: بگوید: «اللهم اني اعوذ بك من الشيطان الرجيم.» یعنی خدایا من از شیطان رانده شده به تو پناه می‌برم.

چنان چه ملاحظه می‌فرمایید رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با این جمله با صراحت فرمودند که غضب از شیطان است چنان چه ذیلاً در حدیثی دیگر خواهد آمد.

نیز آن حضرت فرمودند: آن که غضب کرده اگر ایستاده است بنشیند. اگر غضب او بر طرف شد و الا دراز بکشد و در روایتی دیگر فرمود: غضب از شیطان است و شیطان از آتش خلق شده و آتش هم با آب خاموش می‌شود. هر گاه غضب کردید وضو بگیرید^(۱).

با توجه به آن چه که گذشت آیا می‌توان پذیرفت که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بیهوده در غضب می‌شد؟

۱- سنن ابی‌داود، ج ۴، ص ۹ - ۲۴۶، کتاب الادب، بابی اول و سوم و چهارم.

(۲۰۳)

مبحث شانزدهم - برترین پیامبر کیست؟

یکی از مسائلی که همه مسلمانان از هر فرقه‌ی، بر آن اتفاق دارند این است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم برترین پیامبر است و در این مسأله، جی هیچ گونه شك و شبهه‌ی نیست. این که فرشتگان الهی مأمور سجده بر حضرت آدم علیه السلام شدند نشان می‌دهد که آن حضرت از فرشتگان برتر است و چون نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از حضرت آدم علیه السلام برتر است، نتیجه می‌گیریم که آن حضرت از جمیع فرشتگان نیز برتر است. پس آن وجود اقدس از همه کائنات - از جن و انس و ملک - بالاتر بوده و احادی را نمی‌توان با حضرتش مقایسه کرد. در صحاح سته نیز به این موضوع تصریح شده است آن جا که آن حضرت را امام همه انبیاء می‌دانند^(۱). یا می‌نویسند که حضرتش تنها پیامبری است که مبعوث بر همه مردم شده است^(۲). یا می‌گویند که آن

۱- الف: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۵۷، کتاب الایمان، باب ۷۵.

ب: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۳، کتاب الزهد، باب ذکر الشفاعة.

ج: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۴۷، کتاب المناقب، باب اول.

د: سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۵۴، کتاب الصلاة، باب اول.

۲- الف: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۱-۲، باب التیمم؛ و ص ۱۱۹، کتاب الصلاة، باب قول النبی جعلت لی الارض مسجدا و طهورا.

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۱-۳۷۰، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، حدیث شماره ۳.

ج: سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۴۱، کتاب الغسل، باب التیمم بالصعید.

(۲۰۷)

بزرگوار، سید فرزندان آدم و اول کسی است که زمین بری او شکافته می‌شود^(۱). یا آن که گفته‌اند که شفاعت، مخصوص آن بزرگوار است^(۲). که خود دلیل برتری آن حضرت بر همه انسان‌ها می‌باشد.

البته در روایات دسته اخیر که شفاعت را منحصر به شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌دانند روایات خلاف هم دیده می‌شود که به بعض از آنها در کتابمان: «خدا در صحاح سته» اشاره کرده و بعض دیگر را هم این جا ذکر می‌کنیم:

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۰۵، تفسیر سوره بنی اسرائیل.

ب: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۸۲، کتاب الفضائل، باب اول.

ج: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۸۸، کتاب تفسیر القرآن، سوره بنی اسرائیل؛ و ص ۹-۵۴۸، کتاب المناقب، باب اول.

د: سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۱۸، کتاب السنة، باب فی التخییر بین الانبیاء علیهم السلام.

۲- الف: صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۱، ابتدای تفسیر سوره بقره؛ و ج ۸، ص ۵-۱۴۴، کتاب الدعوات، باب صفة الجنة و النار؛ و ج ۹، ص ۱۵۰-۱۴۹ و ۱۶۰ و ۱۷۹ و ۱۸۲، کتاب التوحید، باب هی: «ما یذکر فی الذات و...» و «و کان عرشه علی الماء و...» و «کلام الرب عزوجل...» و «قوله و کلم الله موسی تکلیما.»

ب: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۸۰ به بعد، کتاب الایمان، باب ۸۴ الی ۸۶]

ج: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۳۷-۹، کتاب صفة القيامة و...، باب ما جاء فی الشفاعة؛ و ج ۵، ص ۹-۲۸۸، تفسیر سوره اسراء.

د: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۲، کتاب الزهد، باب ذکر الشفاعة.

(۲۰۸)

۱- با این که گفته اند که شفاعت مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است می نویسند: انبیاء و فرشتگان و مؤمنان، همه شفاعت می کنند و می ماند شفاعت خدا!

۲- رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با شفاعت خویش، همه گناهکاران را از جهنم خارج می کنند مگر کسانی که به حکم قرآن، باید همیشه در جهنم بمانند.

۳- خدا نیز عده ای را بدون هیچ عملی از جهنم خارج می کند.

۴- روز قیامت سه دسته شفاعت می کنند: ۱- انبیاء ۲- علماء ۳- شهداء.

ما که نفهمیدیم بعد از شفاعت انحصاری نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و طفره رفتن انبیاء بزرگ الهی و خروج همه گناهکاران به شفاعت آن حضرت، از جهنم، چطور می شود که اولاً انبیاء و ثانیاً علماء و ثالثاً شهداء، شفاعت کنند! آیا باز هم محلی بری شفاعت می ماند؟ از شفاعت خدا هم چیزی نفهمیدیم. شفاعت، واسطه شدن است. خدا چگونه واسطه می شود؟ واسطه بین مردم گناهکار و چه کسی؟

حال به روایاتی که غیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را برتر می دانند سری بزنیم. البته با توجه به این که آن حضرت آقی فرزندان آدم علیه السلام بوده و اعتقاد همه مسلمین چنین است باید روایات خلاف را - و لو در صحاح آمده باشد - به دور بریزیم.

۱- یونس علیه السلام برترین پیامبر است:

قبل از بررسی روایات مربوطه، به دو نکته باید توجه داشته باشیم:

اول این که انبیاء اولوالعزم از سایر انبیاء برترند و حضرت یونس علیه‌السلام از انبیاء اولوالعزم نبود.

(۲۰۹)

دوم این که اهل سنت کلماتی از قبیل ذنب یا ظلم را، که در قرآن درباره انبیاء به کار رفته است، به همان معنی خودش باقی می‌گذارند و لذا معتقدند که مثلاً: حضرت آدم علیه‌السلام گناه کرد یا حضرت موسی علیه‌السلام ظلم کرد و امثال آن.

با این حساب حضرت یونس علیه‌السلام، هم از انبیاء اولوالعزم نبود تا نسبت به سایر انبیاء برتری داشته باشد و هم - العیاذ باللّه - طبق معنی علمی عامه، از ظالمین بود، و لذا خداوند او را در زندانی تک سلولی و سیار محبوس نمود و در آن جا توبه کرد. چگونه می‌شود که در روایات صحاح، به عنوان حدیث قدسی، نقل شده که خداوند فرمود:

«هیچ يك از بندگان مرا نشاید که بگوید من از یونس برترم.»

یا آن که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است:

«سزاوار کسی - یا پیامبری - نیست که بگوید من از یونس بن مّتی برترم^(۱).»

شاید در آن حکمتی بوده است؟!

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۸۶ و ۱۹۳ و ۱۹۴، کتاب بدء الخلق، باب بهی: «قول الله تعالی و هل اتیک حدیث موسی» و «و ان یونس لمن المرسلین...»؛ و ج ۶، ص ۶۲ و ۶۳ و ۷۱ و ۱۵۵، کتاب التفسیر، سوره هی نساء و انعام و صفات؛ و ج ۹، ص ۱۹۲، کتاب التوحید، باب ذکر النبی و روایتہ عن ربہ.

ب: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۴-۱۸۴۳ و ۱۸۴۶، کتاب الفضائل، باب بهی ۴۲ و ۴۳.

ج: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹-۱۴۲۸، کتاب الزهد، باب ذکر البعث.

د: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۴۸، تفسیر سوره زمر] .

ه: سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۱۷، کتاب السنة، باب فی التخییر بین الانبیاء علیهم السلام.

(۲۱۰)

۲- موسی علیه‌السلام برترین است:

«مردی از انصار با مردی یهودی نزاع نمود. انصاری به صورت یهودی نواخت. او شکایت نزد رسول خدا برد. حضرت انصاری را خواست و علت کارش را پرسید. گفت: او قسم خورد به

خدایي که موسی را برگزید (یعنی او را به عنوان برترین پیامبر برگزید) من نیز عصبانی شدم که پیامبر ما برگزیده است او چرا چنین گفت (لذا او را کتک زدم). آن حضرت فرمود: مرا بر موسی برنگزینید، زیرا وقتی قیامت بر پا می‌شود من اول کسی هستم که بری حساب حاضر می‌شوم و موسی را می‌بینم که ستون عرش را گرفته است. نمی‌دانم او قبل از من به هوش آمد (یعنی بعد از آن که همه مردم در اثر دمیدن در صور، به وسیله اسرافیل بیهوش شدند) یا آن که چون در «طور» بیهوش شد، این جا دیگر بیهوش نشد^(۱)».

در اهمیت این حدیث همین قدر بس که بخاری آن را در بیش از ۱۰ جی صحیحش آورده است! قضاوت با شما خوانندگان مسلمان.

۳- ابراهیم علیه السلام بهترین است:

۱- الف: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ ج ۴، ص ۱۸۷ و ۱۹۲ و ۱۹۴؛ ج ۶، ص ۷۴-۵ و ۱۵۸؛ ج ۸، ص ۱۳۴ و ۱۳۵؛ ج ۹، ص ۱۶ و ۱۵۴ و ۱۷۰.

ب: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۵-۱۸۴۳، کتاب الفضائل، باب ۴۳.]

ج: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹-۱۴۲۸، کتاب الزهد، باب ذکر البعث.

د: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۴۸، تفسیر سوره زمر.

ه: سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۱۸، کتاب السنة، باب فی التخییر بین الانبیاء علیهم السلام.

(۲۱۱)

«مردی خدمت رسول خدا رسید. عرض کرد: «یا خیر البریه» (یعنی ی بهترین مردم) حضرت فرمود: «ذاك ابراهیم علیه السلام» (یعنی بهترین مردم ابراهیم علیه السلام است)^(۱)».

این جا نیز قضاوت را به عهده خوانندگان می‌گذاریم و می‌گذریم.

در خاتمه از خداوند منان می‌خواهیم که معرفت ما را نسبت به اولیاء بر گزیده‌اش، مخصوصاً خاتم انبیاء و آقی آنها و سید فرزندان آدم صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده المعصومین روز به روز بیشتر بگرداند.

بار الها! ما را در شناخت وظیفه و انجام آن موفق بدار.

قم المشرفة، حرم اهل البيت

و عشاء آل محمد علیهم السلام

نگارنده.

-
- ١- الف: صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٨٣٩، كتاب الفضائل، باب ٤١.
- ب: سنن ترمذي، ج ٥، ص ٤١٦، كتاب تفسير القرآن، باب ٨٦، «و من سورة لم يكن.»
- ج: سنن ابي داود، ج ٤، ص ٢١٨، كتاب السنة، باب في التخيير بين الانبياء عليهم السلام.